

www.hekmatist.com

ماهانه منتشر میشود

سپتامبر ۲۰۱۵ - شهریور ۱۳۹۴

آذر مدرسی

مقدمه:

حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست در دادگاه علیزاده



اخیرا به مناسبت سلگردد تشکیل حزب کمونیست ایران برنامه ویژه ای در تلویزیون این حزب تحت عنوان "حزب کمونیست ایران، ناکامی ها، دستاوردها و چالش ها"، پخش شده. این بررسی در مصاحبه با ابراهیم علیزاده دبیر اول کومه له و عضو هیئت اجرایی حزب کمونیست ایران، انجام شده است.

قاعدتا انتظار می رود مصاحبه ای با این عنوان به بررسی این تجربه عظیم جنبش کمونیستی معاصر از زاویه پیشروی ها، دستاوردها، چالش ها و ناکامی های سیاسی اجتماعی و طبقاتی کمونیسم در مبارزه طبقاتی، در تقابل های اجتماعی چه در ابعاد سراسری و چه در کردستان و بر متن تحولات سیاسی اجتماعی در ایران و منطقه، بپردازد. اما در این مصاحبه تنها چیزی که غایب است دقیقا این مولفه ها است. مصاحبه علیرغم مقدمه طولانی آن در مورد "ضرورت نگاه اجتماعی به وقایع"، "بررسی تشکیل حزب کمونیست ایران بر متن تحولات اجتماعی و..." به تنها امری که مربوط نیست واقعیت سیاسی اجتماعی و تشکیلاتی این حزب، ریشه ها و زمینه های تاریخی تشکیل این حزب، جدال گرایشات مختلف در چپ ایران در جریان تشکیل این حزب، تاثیر این حزب بر سرنوشت چپ و کمونیسم در ایران، بر مبارزه طبقاتی و جدال طبقه کارگر علیه بورژوازی در ایران، تاثیر آن بر چپ و کمونیسم در منطقه و بویژه در عراق و... است. نام بردن های موردی از این مولفه ها همگی بهانه هایی است برای مقبولیت دادن به "کومه له اجتماعی و قدرتمند" در مقابل "کومه له کمونیست" و "حزب کمونیست ایران".

اما تصویری که شنونده و بیننده این مصاحبه پنج ساعته، با عنوان مهمی چون "حزب کمونیست ایران، ناکامی ها، دستاوردها و چالش ها" میگیرد، در نوع خود مطلقا بی نظیر است. تصویر این تاریخ نگاری از این قرار است که حزب کمونیست ایران "در نتیجه صد سال تلاش "جنبش کمونیستی"، که دست بر قضا حزب توده را هم شامل میشود و "مارکسیسم انقلابی" در آن خط میخورد، تشکیل شده است. در کنگره دوم کومه له بحث برنامه طرح شد! و رهبری کومه له از سر وحدت طلبی و برای بازی دادن هسته کوچکی به نام "سهند" و بعدها "اتحاد مبارزان کمونیست" و با الحاق این جریان به کومه له، حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند.

حزبی که روی شانه های کومه له "توده ای و رزمنده" درست شده بود، بعد از چند سال و بال گردن عده ای شد و این عده که نا امید شده بودند، غیر مسئولانه و با روشهایی نا سالم و توطئه گراییانه و با فریب نود درصد کارها و رهبری این حزب، حزب و مهمتر از آن میدان مبارزه در "خاک پاک" کردستان مقدس را ترک کردند. اما رهبری با درایت کومه له، توانست موجودیت حزب و باز مهمتر از آن کومه له را حفظ کند.

صفحه ۳



"فعال کارگری" کیست؟

مظفر محمدی

فکر نکنم در هیچ کجای دنیا به اندازه ایران پدیده ای به نام "فعال کارگری" وجود داشته باشد. لشکری به نام فعال کارگری از رهبران و اعضای احزاب و گروه ها و محافلی که حتی خود را حزب کارگران و رهبر کارگر در خارج کشور می نامند، کمیته های همبستگی کارگری در خارج از ایران، کمیته ها و کانون و نهادهای هماهنگی و پیگیری و دفاع از کارگر در ایران مرکب از دانشجو، دانش آموز، مغازه دار، صاحب کارگاه و استاد دانشگاه و طیفی از شکم سیران مارکسیست علنی و لیبرال های مختلف و شورتر از همه خیل محققین و اقتصاددانان بورژوازی و فراکسیون کارگری پارلمان و خانه کارگر و امثال محبوب ها و صادقی ها... موجود است.

این در عین حال و از طرفی نشانه ی موقعیت اجتماعی پر اهمیت طبقه کارگر در ایران است و از طرف دیگر بخش بزرگی از این طیف گسترده کارگر دوست و "رهبر" و مدافع حقوق کارگر و غیره از عوامل بازدارنده و مانع ابراز وجود مستقل و روی پای خود ایستادن طبقه کارگر و رهبران و فعالین واقعی درون طبقه است.

نشانه بارز این واقعیت این است که در حالیکه طبقه ی کارگر این همه هوادار و رهبر خودساخته و ناجی و غیره دارد اما هنوز بخشی از طبقه کارگر ۶ ماه و یک سال حقوق معوقه دارند. کار می کنند اما دستمزدها را آخر هفته یا ماه نمیدهند.

هنوز بخشهایی مهمی از طبقه کارگر در مراکز بزرگ اسیر شرکت های پیمانکاری اند و دورشان حصار و سیم خاردار کشیده اند... هنوز کسی ژ پشت دیوارها و مناطق ممنوعه ی شرکت نفت خیر ندارد. هنوز اکثر این احزاب و "رهبران" و "فعالین کارگری" از شرایط امنیتی در صنایع بزرگ که شبیه زندان های مخوف اند بی خبر است. شرایطی که در آن علاوه بر حراست مشهور کارخانه، نیروی ویژه و لباس شخصی و اطلاعات در صنایع بزرگ بوفور حضور دارند، پلیس این مراکز کارمندان ساده حراست نیستند و نیروی ویژه ی اطلاعات اند. پشت دیوارهای این مناطق ممنوعه، ستاد بحران تشکیل داده اند و برای امن کردن محیط کار برای سرمایه، بخش بزرگی از فضای محیط کار را اشغال نظامی و امنیتی کرده و برای این کل به شکل حرفه ای، سرمایه گذاری کلان کرده اند. شرکتهای مختلف بخشهای متنوع خودروسازی را تقسیم کرده و بین هر بخش دیوار آهنین کشیده و کارگران هر بخش از قسمت دیگر بی اطلاعند و هر ارتباطی تحت کنترل و هر صحبتی شنود می شود...

صفحه ۱۴

- فراخوانی به مردم کردستان! (حزب کمونیست کارگری کردستان) صفحه ۲۴
- در محکومیت اعمال تروریستی علیه دو سازمان زحمتکش (دفتر کردستان) صفحه ۲۴
- کمپین شیادان (تشکیلات خارج) - صفحه ۱۳
- در دفاع از قربانیان هالوکاست (تشکیلات خارج) صفحه ۳۰

در این شماره میخوانید:

- جواب به چند سوال - (مظفر محمدی) صفحه ۱۷
- حمایت از توافقات هسته ای (خالد حاج محمدی) صفحه ۱۸
- انقلاب فرهنگی مداوم، اما شکست خورده! - (موناشد) صفحه ۱۶
- نسیم بهار عربی، از بغداد! (حزب حکمتیست) صفحه ۱۶

کمونیسم کارگری و

فعالیت حزب در

کردستان

(از سلسله بحث های کمونیسم کارگری -

سمینار دوم)

صفحه ۲۰

منصور حکمت

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

خط و نشانهای خامنه ای ...

رابطه امروز جمهوری اسلامی با غرب و توافقاتی که تحت نام بحران هسته ای پیش برده شد، انتحالی از سر میل و علاقه برای هیچکدام نبود. نه ایران برای غرب دولت مد نظر و مورد پسند است و نه غرب برای ایران. نه ایران متحد استراتژیک ایران. غرب است و نه آمریکا متحد استراتژیک ایران. آنچه امروز توافق لوزان را ممکن کرده است و آمریکا و ایران را بیایی چنین توافقی آورده است، نیاز هر دو دولت به این توافق در شرایط تاریخی معینی است. آنها بعد از جدالی چندین ساله و در دل تحولات بزرگی در جهان و خاورمیانه، در موازنه امروز این منطقه به نقطه تعادلی رسیده اند. دو طرف این معامله و توافق از نظر خودشان و بر اساس موقعیت و نقش و جایگاه خود و نیروهای دخیل در منطقه، بر اساس بر شمردن سود و زیان خود در این معامله به پذیرش آن رسیده اند. توافق آنها در تعادل موجود منطقه از زاویه هر دو دولت به نفع است.

تا جایی که به ایران برگردد، کل پروسه مذاکرات در مشورت و توافق با شخص خامنه ای پیش رفته است. مذاکره با غرب و در راس آن دولت آمریکا و پایان دادن به تخاصمات چندین ساله آنها که خامنه ای آنرا تحت نام "نرمش قهرمانانه" بیان میکرد، برای جمهوری اسلامی به دلایل واقعی و زمینی، یک نیاز بود. شخص خامنه ای در تمام مراحل آن دخیل و کل این پروسه با تأیید او پیش رفته است. این پروسه از دوره احمدی نژاد در جریان بود و ادامه و به سرانجام رساندن آن به عهده دولت روحانی گذاشته شد و این دولت معین با توافق ولی فقیه مسئول انجام این مأموریت شد. در کل این دوره خامنه ای کار هیئت مذاکره کننده را تأیید و در آن دخیل بود و سرانجام و بعد از توافق نیز علاوه بر تمجید از هیئت مذاکره کننده، نامه رسمی جهت قدردانی از نتیجه این مذاکرات برای روحانی فرستاد.

بعلاوه در این دوره کنار گذاشتن تبلیغات "ضد استکباری" و "ضد آمریکایی"، پاک کردن دیوار شهرهای ایران از شعارهای همیشگی علیه "استکبار جهانی" و دولت آمریکا که یکی از پایه های ایدئولوژیک دولت ایران در طول حیات خود بود، با توافق کل هیئت حاکمه و شخص خامنه ای پیش رفته است. به این اعتبار تبلیغات ضدآمریکایی خامنه ای و ژست ضد آمریکایی و ضد استعماری او، امروز برای متوهم ترین هوادارانش نیز جدی گرفته نمیشود. این اظهارات چیزی بیش از عشو ولی فقیه به نیروهای درون حکومتی دلواپس و مغبون شده، برای در دست داشتن دل آنها، و گرم نگاه داشتن بازار خط و نشان کشیدن های باندهای حکومتی نسبت به هم، نیست.

بعلاوه خامنه ای میخواهد خطاب به رقبا در منطقه، بگوید که حاضرند در سواستفاده از نام کیس محرومیت فلسطین و بحران سیاسی در یمن، برای تقویت موقعیت خود در خاورمیانه، باز هم "هزینه کنند" و پول و اسلحه و نیرو گسیل کنند! بادکنگ پر باد امروز ضدآمریکایی گری ولی فقیه تنها و تنها پیام آور آمادگی جدال در منطقه در رقابت با سایر نیروهای ارتجاعی است.

و مهمتر از همه داعیه های توخالی ولی فقیه بیش از هر چیز مصرف داخلی ساکت نگاه داشتن پایین را دارد. اعلام آمادگی برای استفاده از ابزار قدیم برای ساکت کردن پایین است، مستقل از اینکه قدرت چنین کاری را داشته باشند یا نه.

اما تا آنجایی که به رابطه با غرب و آمریکا باز میگردد، امروز و برعکس، در ادامه همین پرسه شاهد باز شدن سفارتخانه کشورهای مختلف غربی و مشخصا انگلستان در ایران هستیم. لذا آنچه عملا پیش میرود همانی است که توافق شده است و ضدآمریکایی گری امروز خامنه ای و بیرون کشیدن کارتهای سوخته که مدتهاست زیر فرش کرده اند، نه امری جدی است و نه حاوی مضمونی

جدی علیه غرب دارد. همانطور که اشاره شد این ژست مصرف نظامی و اقتصادی داخل منطقه ای دارد.

بدون تردید عادی شدن روابط ایران و آمریکا و کنار گذاشتن کامل ژست ضد آمریکایی و باز شدن سفارتخانه های این کشور در ایران امری نیست که فوری اتفاق بیفتد. این یکی از پایه های ایدئولوژیک جمهوری اسلامی است و احتیاج به زمان دارد و بعلاوه تابع فاکتورهای دیگری در حسنه شدن مناسبات فی مابین است. امری که خامنه ای بخواهد یا نخواهد در ذهن مردم ایران عملا این پایه ریزش کرده است. به این اعتبار ژست امروز ضد آمریکایی خامنه ای نه هدفش آمریکا و کلا غرب بلکه اهداف دیگری را دنبال میکند.

ایران و دخالت در خاورمیانه

فرض بخشی از جریانات اپوزیسیون ایرانی، در مورد توافق ایران و غرب بر این حکم استوار است که آمریکا پیروز و جمهوری اسلامی تسلیم شد، جام زهر نوشید و به این اعتبار قاعدا سخنان خامنه و تاکید بر ادامه دخالت جمهوری اسلامی در عراق و سوریه و لبنان و...، مغایر این توافق و صرفا ادعاهای توخالی بیش نیست. این فرض برای این جریانات از آن جهت قابل فهم است که آنچه را خود میخواستند جای واقعیت گذاشته اند. در دنیای واقعی آنها از این توافق ناراضی هستند. حداقل آنها وجود فضای دشمنی و تهدید و تحریم ایران را بهتر از توافق و پایان این تخاصمات میدانستند. بخش زیادی از آنها در سالیان گذشته امید خود را به دخالت غرب در ایران و حتی حمله نظامی به ایران و از این کانال کنار گذاشتن جمهوری اسلامی بسته بودند. اینکه رسماً این تمایل را بیان نمیکند و یا بیان نکردند، دلایل دیگری دارد. آنها از سر مخالفت با جمهوری اسلامی از دیدن حقایق که در خاورمیانه در جریان است، از دیدن حقایق که خود را به غرب و در راس آن به آمریکا تحویل کرده است، از ناکامی های دولت آمریکا در منطقه و از دیدن و درک توازن امروز خاورمیانه ناتوانند. آنها از نقشه ای که کل غرب برای دوره کنونی در تقسیم مجدد جهان دارد و جایگاه امروزی خاورمیانه در این نقشه و در این استراتژی جدید، ناتوانند.

کسی که توافق غرب و جمهوری اسلامی را نوشیدن جام زهر و تسلیم از سر اجبار توسط ایران بداند، قاعدتا بعد از توافقات، جمهوری اسلامی ای را ترسیم میکند که بدون اجازه غرب پا از گلیم خود دراز نمیکند. اما در دنیای واقعی این آرزوی بخشی از اپوزیسیون و در راس آنها اپوزیسیون پرو غرب ایران است و با خود واقعیت و حقایق که در پس ماجرای توافق لوزان دنبال شده است، یکی نیست.

مذاکرات ایران و غرب یک معامله دو نیروی تا مغز استخوان ارتجاعی است که نه جنگ و تخاصمات دیروز آنها و نه صلح امروزشان، سر سوزنی به امنیت و رفاه و مطالبه مردم ایران و یا آمریکا و امنیت خاورمیانه مربوط نیست. مسئولیت نامانی خاورمیانه، مسئولیت توحشی که در این منطقه راه افتاده است و جنایاتی که به مردم لیبی، سوریه، عراق و... تحمیل شده است، بر دوش دول امپریالیستی و در راس آنها دولت آمریکا و دولت‌های مترجع منطقه از جمله عربستان و قطر و ترکیه و ایران است.

آنچه امروز خامنه ای در مورد ادامه دخالت ایران در منطقه بیان میکند و آن را ریاکارانه دفاع از مردم سوریه، فلسطین، عراق و یمن نام میگذارد، حاوی واقعیاتی است که بخشی از اپوزیسیون ایران که در این دوره به نام مخالفت با جمهوری اسلامی در کمپ غرب ایستادند، هیچوقت نخواستند درک کنند.

یکی از نتایج توافقات هسته ای قبول ایران به عنوان شریک در تحولات خاورمیانه از جانب غرب است. حضور ایران و دخالت این کشور در

سوریه، فلسطین، لبنان، عراق و یمن امری جدید نیست. ایران یکی از دولتهایی مرتجعی است که سالها است به کمک حزب الله و حماس و گروههای اسلامی و دولتهای متحد خود در بحران خاورمیانه دخیل است، همچنانکه عربستان و ترکیه و خود ناتو دخیلند. امروز و بعد از توافقات، دخالت ایران نه به عنوان قطبی تروریستی و محور شر، بلکه به عنوان همپیمان غرب و در چهارچوب توافقات کنونی پذیرفته شده است. لذا مسلم است که دخالت ایران در خاورمیانه بر متن شرایط جدید و به عنوان یکی از عوامل "ثبات" از نظر غرب در منطقه و به عنوان هم پیمان غرب ادامه خواهد یافت. این بخش از سخنان خامنه ای بیان یک واقعیت است که نه از نظر غرب و نه از نظر هیچ جریان واقع بینی مخفی نیست. اما این اصل پیام خامنه ای نیست.

خط و نشام خامنه ای آمریکا و غرب نیست

خط و نشانه خامنه ای رو به آمریکا و دول غربی نیست. اصل پیام خامنه ای و خط و نشان کشیدن او رو به مردمی است که در پس توافق هسته ای توقع و انتظاری دیگر از زندگی خود دارند. مردمی که در ۳۶ سال حاکمیت آنها، و در ۳۶ سال تلاش بی وقفه جمهوری اسلامی علیه آنها، نه فرهنگ فرسوده شرقی-اسلامی را پذیرفت و نه زیر بار قوانین عقب مانده جمهوری اسلامی رفت. خط و نشان خامنه ای و خطاب او به طبقه کارگر ایران است که دوازده سال است زیر نام مبارزه با استکبار جهانی، خطر حمله به ایران و تحریم اقتصادی، نه تنها جواب ابتدایی ترین مطالبات آنها داده نشده، بعلاوه وسیعترین تعرض به زندگی و معیشت آن توسط بورژوازی ایران به رهبری افرادی چون خامنه ای، رفسنجانی، خاتمی، احمدی نژاد، روحانی و... سازمان یافته است.

تلاش خامنه ای پس زدن توقع مردم و جامعه ای است که همیشه به فرهنگ و تمدن غربی بیشتر نزدیک بوده است تا قوانین ضد زن و فرهنگ مردسالار و عقب مانده شرقی اسلامی ایران. جامعه ای که با همه خط و نشانهای جمهوری اسلامی و با همه شمشیر زندهای "ضداستکباری"، جمهوری اسلامی را نخرید و برای قوانین و عرف و فرهنگ و بی تمدنی که میخواستند به مردم ایران تحمیل کنند تره خرد نکرد و اسلامی نشد. یکی از چالشهای جدی برای جمهوری اسلامی بعد از توافقات هسته ای، عقب نشینی است که جمهوری اسلامی بخواهد یا نخواهد در ذهنیت عمومی جملعه به فرهنگ شرقی اسلامی تحمیل خواهد شد، چیزی که ما شکست ایدئولوژیک جمهوری اسلامی نام گذاشته ایم.

امروز آنچه تهدیدی برای جمهوری اسلامی است نه نفوذ غرب، نه نفوذ سیاسی و فرهنگی آمریکا که عقب رانده شدن قوانین بردگی و تخریب اسلامی در شعور و ذهنیت عمومی جامعه ایران و مردمی است که نمیخواهد در مقابل آن سرفرود آورد و فکر میکند اکنون با اعلام دوستی ایران با "شیطان بزرگ" بهتر میتواند آنرا به چالش بکشد.

جامعه ای که بیش از سه دهه به نام مبارزه با استکبار جهانی و با لباس "ضد امپریالیستی" ابتدایی ترین حقوق سیاسی، مدنی و فردی مردمش را گرفتند و تلاش کردند دخالت در خصوصی ترین روابط انسانها را به عنوان حق دولت حاکم به آنها تحمیل کنند. مشکل ولی فقیه رام نشدن مردم "غیراسلامی" است که چند دهه تلاش کردند دورش را دیواری زخیم بکشند و صدایش را از بیخ خفه کنند و از هر گونه ارتباط و دسترسی به پیشرفتهای علمی، فرهنگی و حقوقی و سیاسی در جهان قطع کنند، تا با تبدیل آن به قبرستانی از بردگان بی اراده و تسلیم شده، کاههای سود دهی سرمایه را بالا ببرند و امنیت حاکمیت سیاه خود را حفظ کنند.

جامعه ای که طبقه کارگر و مردم زحمتکش آن، در بیش از سه دهه گذشته در مقابل تمام کشتارها، جنایت و حق کشیها، در مقابل ترور و اسیدپاشی و خفه کردن هر نوع توقع انسانی از زندگی، در مقابل بی حقوقی کامل چند ده میلیون از طبقه

کارگر آن، حتی در دوره اعمال تحریمهای وسیع اقتصادی، شاهد رشد سرمایه و دارایی ها و بالا رفتن بی سابقه قدرت اقتصادی سرمایه داران و اقلیتی مفت خور بوده است.

امروز و بعد از توافق با "استکبار جهانی و شیطان بزرگ" و جشن و شادی که دولت حاکم و کل طبقه بورژوا و پادوهای آنها در داخل و خارج راه انداخته اند، نگرانی جمهوری اسلامی و کل طرفداران قدیم و جدیدش، پا پیش گذاشتن طبقه کارگر و زن و جوان آن جامعه برای گرفتن سهم خود از زندگی، از رفاه و آزادی و امنیت است.

پیام خامنه ای به اینها است! بلند کردن کارت بزی با "فرهنگ استکباری" و شعارهای از مد افتاده آنها علیه آمریکا، ابزار عقب راندن طبقه کارگر ایران، زنان و جوانان ناراضی و انقلابی این جامعه است.

دوازده سال است تحمیل هر نوع اجحافات و بی حقوقی به طبقه کارگر ایران را به نام محاصره اقتصادی توجیه میکنند. و دوازده سال است میلیونها کارگر ایرانی نه تنها در بردگی کامل به سر میبرند که دستمزد روزهای کاری خود را نیز نگرفته اند. دوازده سال است به آنها قول میدهند که در آینده در زندگی آنها بهبود حاصل خواهد شد. امروز و زمانی که بالای ۱۲۰ میلیارد دلار پول ایران آزاد میشود و تحریمها بر داشته میشود، عادی ترین و محق ترین امر در ذهن کل جامعه برگشتن این صف و سهم خواهی خود است، و این یک چالش جدی در مقابل جمهوری اسلامی میتواند باشد. امروز روزی است که توهم به بهبود اقتصادی ریخته است و خطر عروج این طبقه و بیان مطالبات رفاهی آن از کسی پوشیده نیست. خامنه ای علیه این خطر جلو آمده است و کارت اسلامیت و ضدآمریکایی گری قدیمی خود را برای رفع این خطر دوباره بلند کرده است.

بعلاوه امروز و بعد از توافقات با همه وعده های بهبود و جلب سرمایه خارجی و رشد سرمایه در ایران و اشتغال زدایی که دولت روحانی و حامیان داخلی و خارجی آن داده اند و تلاش کرده و میکنند که جامعه را و در راس آن طبقه کارگر ایران را در انتظار نگهدارند، امروز در جلو چشمان همه شاهدیم که از چنین تحولی خبری نیست. ما به کرات در مورد این وعده ها و توخالی بودن آن گفته ایم. به کرات گفته ایم که جلب سرمایه های بزرگ به ایران با هر امنیتی که برای سرمایه تامین کنند، اگر حتی بتوانند چند ده میلیون کارگر ایرانی را ساکت کنند و به نیروی کار آنها به قیمت تباهی بیشتر چوب حراج بزنند که البته کار ساده ای نیست، بدلیل ناامنی کل خاورمیانه چنین سومیله گزاری ممکن نیست. واقعیت این است که خامنه ای به عنوان نماینده سرراست بورژوازی ایران پا پیش گذاشته است و ناتوانی و بی جوابی و بی راه حلی جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران را برای اقتصاد این مملکت و آنچه رشد سرمایه و جلب سرمایه خارجی و رشد بخش تولیدات صنعتی است را در قالب تهدید طبقه کارگر با کارت اسلامیت و ضدآمریکایی بدلیل نگرانی از عروج این طبقه برای گرفتن مطالبات خود بیان میکند.

سخنان روحانی بعد از خامنه ای مبنی بر اینکه: "نباید فکر کنیم پس از حصول توافق می توانیم هر طور که بخواهیم حرف بزنیم و عمل کنیم و..." در دنیای واقعی باز هم خطاب به همین مردم است که از نظر آنها باید حواسشان جمع باشد و پا از گلیم خود درازتر نکنند. کل صف حاکمان در ایران از خامنه ای و رفسنجانی و روحانی و خاتمی تا مجلس نشینان و قضات و مراکز جاسوسی و اطلاعاتی آنها، تا قدیم پاسداران و دگر اندیشان امروزی آنها از قماش گنجی و تا پادوهای توده ای، اکثریتی هوادارشان از قماش فرخ نگهدارها در این نگرانی شریکند. خامنه ای کل این صف را علیه عروج حق طلبی کارگر، علیه عروج زن و جوان آن جامعه برای مطالبات انسانی و برای چلنج قوانین اسلامی و ضد زن و مرد سالارانه نمایندگی میکند. پز ضدآمریکایی خامنه ای برای هشدار به این صف، صف طبقه کارگر به عنوان طلبکار واقعی، صف مردم محروم، است. ←

حزب کمونیست ایران و کومه له ...

این جوهر کلام و چکیده این مصاحبه پنج ساعته است.

تصور نمی رود در صفوف "کومه له کمونیست"، این داستان "دیزنی لندی" را هیچ آدم جدی از عزیزان تحویل بگیرد. این قصه سرایی نه برای صدها و صدها کمونیست متشکل در کومه له کمونیست و حزب کمونیست ایران، نه برای شاهدان زنده آن تجربه، که به منظور تولید خوراک سیاسی برای دیگرانی، نوشته شده است که از آن تاریخ دل خونی دارند.

اهمیت پرداختن به این مصاحبه، نه جواب دادن به تصویر سازی ها و تاریخ نگاری های دلبخواهی و سرتاپا جعلی که از فرط وارونه بودن قابل پاسخ نیست، که دفاع از صلابت و سلامت جنبش کمونیستی ایران است. این تلاشی است برای دفاع از تاریخ کمونیسم معاصر، دفاع از تلاشهای اجتماعی، سیاسی، تئوریک و پراتیکی کمونیسمی است که برای دوره ای مهر خود را بر چپ و کمونیسم ایران زد. تلاشی است در دفاع از کومه له کمونیستی که سازمان کردستان یک حزب کمونیستی معتبر و مارکسیست بود. برای دفاع از حزب کمونیست ایران سالهای ۶۲ تا ۷۰، و نقش آن در مبارزه طبقاتی، دفاع از تقابل آن با سوسیالیسم خرده بورژوازی، دفاع از جدال سیاسی و نظامی آن با بورژوازی کرد و احزاب ناسیونالیستی آن، دفاع از سازمان دادن یک جنبش عظیم توده ای در کردستان، دفاع از اول مه های سرخ سنج و طبقه کارگری که حزب کمونیست را حزب خود میدانست، است. این دفاع بدون مقابله با چنین تحریفاتی که علیه این تاریخ و علیه دیدگاهها و خط حاکم بر آن است، و دفاع از سیاست ها و مبارزه اجتماعی است که این حزب نماینده آن بود، ممکن نیست.

خوشبختانه بخش اعظم اسناد این حزب در دسترس همگان قرار گرفته و مراجعه به آن تاریخ واقعی و اجتماعی این حزب، چه تاریخ اجتماعی و چه تاریخ جدال گرایشات درونی آنرا نشان میدهد.

با این مقدمه، به سر تیتر مهمترین مسائل یا دوره هایی که در این مصاحبه به آن اشاره شده میپردازیم. برای مستدل بودن بحث ناچاریم نقل قولهای طولانی از این مصاحبه را بیاوریم.

خط و نشانهای خامنه ای ...

بعد از توافقات هسته ای قرار نیست، بهبودی در زندگی طبقه کارگر و بخش محروم جامعه ایجاد شود. قرار نیست آذینهای سیاسی و فرهنگی تأمین شود. در دنیای واقعی هم نه خامنه ای نه بقیه سران دولت ایران، قول بهبودی نداده اند و در کل این پروسه تلاش کرده اند طبقه کارگر ایران را در انتظار نگه دارند و به او بقبولانند که فعلا بلیدجان بکند، تلاش کند و به برنگی موجود قانع باشد که سرمایه به ایران جلب شود و در ایران رشد کند، چیزی که همچنانکه اشاره کردم ب دلایل زیادی قابل وصول نیست. بعلاوه جلب سرمایه و رشد سرمایه در ایران جز از کانال کارگر ارزان و ساکت و تسلیم شده و کم توقع دنبال نخواهد شد. وعده هایی که پادوهای جمهوری اسلامی و خیلی از روشنفکران بورژوا از فرخ نگهدار و کل طیف اکثریتی توده ای تا گنجی و مسعود بهنودها و حزب بی بی سی میدهند، جز فریب کاری و کلاشی سیاسی و بخشی از تلاش برای فریب طبقه کارگر و مردم ایران نیست. رقص و پایکوبی این طیف از توافق با غرب، نه به دلیل گشایش سیسی و بهبود وضع اقتصادی و معیشتی طبقه کارگر ایران که بدلیل باز شدن بیشتر فضا برای سرمایه و سرمایه داران است.

بهبود معیشت طبقه کارگر و محرومان جامعه نه در پس توافقات غرب و ایران، که تنها و تنها به

۱- زمینه های تاریخی تشکیل حزب کمونیست ایران

بخش اول مصاحبه به این سوال که آیا تشکیل حزب کمونیست ایران اراده گرایانه بوده، اختصاص داده شده و عزیزان در رد این نقد یادعا میگویند:

"به نظر من تشکیل حزب کمونیست ایران به هیچ وجه یک حرکت اراده گرایانه نبوده. اما این بحث بخصوص از آنجا مطرح میشود که بعضی از به اصطلاح طرفداران حزب کمونیست ایران یا بعضی از کسانی که مشکلی هم با این حزب ندارند، یک تبیینی از این رویداد بدست میدهند، یک تبیین بسیار ساده انگارانه و خودخواهانه از تشکیل حزب کمونیست ایران بدست میدهند که یک ناظر بیطرفی اگر این تبیین را قبول کند، اگر این روایت آنها را بپذیرد خوب حق دارد همچین تصویری بکند. منتها همانطور که شما هم تاکید کردید این حزب را در متن تحولات صد سال اخیر جنبش کمونیستی ایران بررسی کنیم. بلکه پیوستگی تاریخی اش را در نظر بگیرد بعد متوجه خواهیم شد که در واقع تشکیل حزب کمونیست ایران پاسخ به یک ضرورت بوده. تلاشی بوده که پاسخی صادقانه ای بدهد به یک ضرورت. و این تلاش از جانب بنیانگذاران این حزب، از جانب کارهای کنگره موسس و همه کسانی که در این پروسه نقش داشتند، این تلاش صادقانه انجام پذیرفته. حالا برای اینکه یک پدیده را به شیوه عینی و علمی بررسی کنیم، بایستی از زوایای مختلف به آن نگاه کنیم. این پرسپکتیو واقعی که ما میخواهیم نشان دهیم باید از زوایای مختلفی ارزش تصویر گرفته بشود."

در ادامه میگویند:

"در این صورت دیگر کار ما نیست که فقط ببینیم کی چه جزوه ای را کجا نوشته. چه مقاله ای در کدام نشریه در این باره درج شده، پیشنهادی از جانب چه کسی به چه صورتی ارائه داده شده. در این صورت خیلی از ادبیاتی که حتی مستقیماً ربطی هم به این حزب ندارند بخشی از تاریخ ما محسوب میشوند. برای مثال از "تاریخ اجتماعی" مرتضی راوندی گرفته تا "رشد سرمایه داری در ایران" نوشته م سوداگر یا نوشته های دیگری که جامعه ایران را، فرهنگش، اقتصادش، سیاستش، همه اینها را تبیین کرده اند و عضو ما هم نبودند، حتی بعضاً کمونیست هم نبودند، ولی دانشمندانی بودند که در این عرصه کار کردند، اینها بخشی از پیشینه و سرمایه تشکیل حزب است. این دید محدودگرانه ای که از تشکیل حزب بدست داده میشود که به اصطلاح تشکیل حزب را در واقع بگم تاریخ تشکیل حزب را یا چگونگی تشکیل حزب را، یا پروسه تشکیل حزب را با شرح حال این و آن هم عرض میکنیم، مثل این است که ما بیایم تاریخ حزب کمونیست چین را بررسی کنیم و سرگذشت مانوتسه تونگ را مینا بگیریم..... در تبیینی که سنتا و بعضی وقتها از حزب کمونیست ایران بدست داده میشود، این جنبه که فرعی تر است و در حاشیه قضیه قرار میگیرد، این بعضی وقتها می آید در متن و شلنه بالا انداختن در مقابل دستاوردهای تاریخی جنبش کمونیستی، در مقابل تلاش های اجتماعی، سیاسی و روندهای پایداری که در این جامعه نقش داشته اند در اینکه این جریان شکل بگیرد، و همه اینها را به هوشیاری این و آن مربوط کردن، این تصور هست و اینجور تبیین ها هست که اینرا به ذهن متبادل میکند که گویا این حزب اراده گرایانه تشکیل شده."

قطعا دیدن شرایط تاریخی، زمینه های مادی پدیده ها پیش شرط داشتن تبیینی مارکسیستی از آن پدیده است. قاعدتاً بعنوان یک مارکسیست باید شرایط تاریخی و زمینه های مادی تشکیل حزب کمونیست ایران را در مهمترین مولفه های مبارزه طبقاتی و تحولات انقلابی سالهای ۵۷، حضور طبقه کارگر در صحنه سیاست، وضعیت چپ و کمونیسم در ایران، در توانایی و ناتوانی های این چپ و کمونیسم، در جدال گرایشات اجتماعی در جامعه و رشد خودآگاهی طبقه کارگر و بالاخره در سازمان و شخصیهایی که توانستند بر متن این اوضاع جواب این نیاز طبقاتی را بدهند، جستجو کرد. هدف عزیزان از قلم گرفتن از همه این مولفه ها به بهانه "نگاه تاریخی" و به نام تقابل با تبیینی خود ساخته به نام "اراده گرایی" در واقع بی ارزش کردن مبارزه یک خط، یک دیدگاه، یک سیاست، یک مبارزه اجتماعی در جامعه ایران، است که به تشکیل حزب کمونیست ایران منجر شد.

ابراهیم عزیزان برای پیدا کردن مستمسکی برای حمله به این تجربه ناچار است تبیینی غیر مارکسیستی، عامیانه و من درآوردی از "اراده گرایی" بدست بدهد. اراده گرایی را به "اراده چند نفر" و "هوشیاری چند نفر" تقلیل بدهد! خلط میحث میکند، به دترمینیسم و فاتالیسم متوسل میشود و تز "رشد تدریجی و خودبخودی صد سال جنبش کمونیستی" را ابداع میکند، تا بتواند در قالب رد ادعای "اراده گرایانه" بودن تشکیل حزب کمونیست ایران، مقدمات تعرض خود به کمونیسم متشکل در حزب کمونیست ایران و کومه له را آماده کند.

ارزشگذاری تلاشهای خستگی ناپذیر "مرتضی راوندی"، "م سوداگر" و همه دانشمندان صد سال گذشته ایران و جهان، تأکيدات "علمی" و "عینی" بر اهمیت صد سال تلاش جنبش کمونیستی، که ظاهراً شامل حزب توده هم میشود، برای فرار از مولفه های سیاسی، اجتماعی و طبقاتی سالهای ۵۷ تا ۶۱ است. برای نپرداختن به وضعیت چپ پوپولیست و ملی و جدالها و بن بستهای آن، برای نپرداختن به جدالهای سیاسی تئوریک مارکسیسم انقلابی با این چپ خرده بورژوازی و ضد امپریالیست است و بالاخره زیر فرش کردن تفوق مارکسیسم انقلابی بر این سوسیالیسم خرده بورژوازی و نپرداختن به اصل موضوع یعنی پروسه واقعی تشکیل حزب کمونیست ایران است.

بر اتحاد طبقه کارگر و استقلال طبقاتی و سیاسی آن تاکید گذاشتند است. عروج این کمونیسم در دل این دوره و با قدرت میتواند سرنوشت کل بشریت در این جامعه را متحول کند. این کمونیسم در جامعه ایران و در میان طبقه کارگر نه تنها مورد احترام است که هزاران کارگر و فعال کارگری، هزاران زن و جوان انقلابی خود را به آن منتسب میکنند. مسئله کمی تعداد این آنها نیست، مسئله به سادگی تصمیم این کمونیستها به نقشی در این دوره است که شایسته آنها است. مسئله واقف بودن این انسانها و واقف بودم صفی از رهبران خوشنام و عملی طبقه کارگر به اهمیت این تحول و به امکانپذیری آن است، چیزی که امکان پذیری آن در دستهای همین رفقا است و چیز که اگر این صف همت کنند نه تنها ممکن که میتواند کل جامعه ایران را متحول و جمهوری اسلامی و کل مدافعان آنها را از این جامعه پاک کند. این دوره دوره چنین تحولی میتواند باشد اگر همگی همت کنیم. حزب حکمتیست نه تنها خود را بخشی از این تلاش میداند که دست همه فعالین این صف، دست همه رهبران و دلسوزان طبقه کارگر و دست هر زن و مرد آزاده ای را در این راه و برای ایفای چنین نقشی میفشارد.

با صف متحد و یکپارچه خود پا پیش بگذارد و به عنوان مبشر کل جامعه خواهان بهبود زندگی خود و اکثریت عظیم مردم ایران شود؟

سالانه هزاران اعتراض کارگری برای حقوق معوقه و علیه اخراج و بیکارسازی، برای بهبود زندگی و افزایش دستمزدها در جریان است. این نیرو اگر حول مطالبات سراسری خود متحد شود و خواهان مطالبات اساسی خود شود، کل جامعه را در دفاع از خود به میدان خواهد آورد. این مهم در گرو نقش تاریخی کمونیستها، رهبران دلسوز و بانفوذ طبقه کارگر و اتحاد آنها و تصمیم مشترک آنها به چنین دخالتگری است. آیا این صف، صف کمونیستها و رهبران آگاه و با نفوذ این طبقه تصمیم به چنین نقش و چنین دخالتگری خواهد گرفت؟ قطعاً بدون این دخالتگری و بدون قرار دادن تک تک این آمه های زنده در چنین نقشی، هیچ چشم داشت تحولی و حتی کوچکترین بهبودی در زندگی این طبقه ممکن نیست.

چشم امید کل محرومان جامعه ایران به طبقه کارگر، به رهبران و فعالین کمونیست این طبقه دوخته است. این دوره دوره دخالتگری کمونیستهای این طبقه، دوره دخالتگری رهبران کمونیستی است که در تمام سالیان گذشته به عنوان لولای اتحاد کارگران در محل کار و محلات و شهر و کوچه و خیابان عمل کردند، کمونیستهایی که هیچوقت افق انقلاب کارگری را گم نکردند، کمونیستهایی که در هیچ دوره ای دنبال این و آن جناح و این و آن افق بورژوازی نیفتادند و همواره

نیروی طبقه کارگر متحد و آگاه و مدعی ایران ممکن است. هر درجه رفاه و بهبود، و هر درجه باز شدن فضای سیاسی به نفع طبقه کارگر و زن و جوان آن جامعه در گرو پا پیش گذاشتن طبقه کارگر ایران به عنوان یک طبقه و برای سهم خواهی خود ممکن است. طبیعتاً توقع و انتظار بهبود در زندگی اکثریت جامعه و در راس آن طبقه کارگر ایران که وسیعترین تعرض به معیشت خود را در همین دوره و به بهانه محاصره اقتصادی و... دیده است، امروز به وسیعی موجود است. اما تأمین این امر و چگونگی آن سوالی روی میز کمونیستها- روی میز حزب حکمتیست و روی میز رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر ایران است.

امروز وقت آن است که این طبقه نیز مطالبات خود را در مقابل دولت حاکم و کل جامعه قرار دهد. اما در دنیای واقعی تأمین این مطالبات بستگی به نیرویی دارد که برای تحمیل آن به بورژوازی به میدان آورده ایم. سوال به راحتی این است که آیا صف ما، حزب ما و همه آنهايي که این افق را دارند، میتوانیم این نقش را در این دوره ایفا کنیم و چنین نیرویی را به میدان آوریم؟ آیا میتوانیم تحرکات و اعتراضات پراکنده کارگری را متحد کرد و فشاری جدی به سرمایه و دولتش برای تأمین آن وارد کرد؟ آیا میتوان حول مطالبات مشترک و اساسی طبقه کارگر، نیروی وسیع این طبقه را در ابعاد سراسری به میدان آورد و تعرض بورژوازی به زندگی این طبقه را پس زد؟ آیا طبقه کارگر به عنوان یک طبقه انقلابی میتواند

حزب کمونیست ایران و کومه له ...

ابراهیم علیزاده با پز "عمیق"، "تاریخی"، "علمی"، "اجتماعی" و "غیرخودخواهانه" دیدن این پروسه، تا آنجا پیش می‌رود که دست بر قضا در یک بررسی سطحی، دلخواهی، غیر مستدل و غیر تاریخی و غیر علمی، مهمترین مولفه های دوره ای که حزب کمونیست ایران در آن تشکیل شد را "از قلم می اندازد".

اجازه بدهید به مختصات دوره ای که حزب کمونیست ایران در آن تاسیس شد، به جدالهای طبقاتی، به وضعیت چپ و سازمانهای موجود آن در آندوره بپردازیم.

کمونیسم در ایران جناح چپ جریان ضد استبدادی و نتیجه به چپ چرخیدن و رادیکالیزه شدن بخشی از اپوزیسیون ضد استبدادی بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود. چپ ایران و چیزی که به نام جنبش کمونیستی در ایران شناخته میشد چیزی نبود جز اعتراض روشنفکران ناراضی. اعتراض این چپ اساسا به دیکتاتوری شاه، به وابستگی آن به غرب بود. این چپ ریشه اجتماعی، سیاسی و سازمانی اش به جبهه ملی (چریکهای فدایی) یا مجاهدین (پیکار که ابتدا به نام مجاهدین مارکسیست لنینیست فعالیت میکرد و یا رزمندگان) بر میگشت. چپی که یک پایش در مذهب و پای دیگرش در ناسیونالیسم ملی گرای بود. چپی که تمام نقدش به حزب توده و جبهه ملی سازشکاری شان با رژیم سلطنت بود و یا مانند مجاهدین م ل با انقلابی ایدئولوژیک قرآن را از کتابخانه هایشان برداشتند و به جای آن کاپیتال را گذاشتند. کمونیسمی که آمال اقتصادی اش همان آمال قدیمی و سنتی جبهه ملی، یعنی صنعتی و خودکفا و مستقل شدن اقتصاد ایران، بود. چپی که نه محصول جنبش طبقه کارگر که محصول رادیکالیزه شدن جوانان جریانی است که در جنبش "ملی شدن صنعت نفت" با استبداد سلطنتی در جدال بودند، بود. این چپ چیزی نبود جز جناح رادیکال و میلیتانت همین جنبشهای اجتماعی بورژوایی.

بخشی از این چپ از نظر تئوری مانوئیست بود. تز "نیمه فنودال- نیمه مستعمره" تز و تبیین این طیف مانند اتحادیه کمونیستها و خود کومه له آن زمان بود. در این تبیین دهقانان نیروی محرکه اصلی انقلاب و روستا محل اصلی فعالیت بود، تز مشهور این گرایش، محاصره شهرها از طریق روستا بود.

بخش دیگری که فشار واقعیات و وزن و نقش طبقه کارگر در تحولات ۵۷، سرمایه داری بودن ایران را به آن تحمیل کرده بود، تبیینی غیر مارکسیستی، مکانیکی و غیر دیالکتیکی از سرمایه داری بودن جامعه، از رابطه طبقات در این جامعه و از مبارزه طبقاتی داشتند. انتقاد و اعتراض این طیف نه به سرمایه داری بودن ایران، که اساسا به وابسته بودن این سرمایه داری بود. از نظر این چپ بخش غیر وابسته بورژوازی، "بورژوازی ملی و مترقی" بود که با خصلتهای دمکراتیک خود، متحد طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک علیه بورژوازی کمپرادور و وابسته بود. این تبیین و "تحلیل" طبقاتی به تبیین سیاسی صف "خلق و ضد خلق"، "تضاد خلق و امپریالیسم" منجر میشد و از نظر تاکتیکی، بخش اعظم این چپ را به حمایت از ضدامریکایی گری خمینی کشاند. حمایت بخشی از این چپ از اشغال سفارت امریکا، حمایت از خمینی، ناشی از این واقعیت بود. چپ و راست زدن های برخی از سازمانهای خط سه در جنگ ایران و عراق و بالاخره بن بست و بی افقی در مبارزه علیه بورژوازی تازه به قدرت رسیده، که برای سرکوب انقلاب ۵۷ شمشیر را از رو بسته بود، بن بست اعتراض خرده بورژوازی در جدالهای طبقاتی این دوره را نشان میداد.

در همین دوره، ورود و حضور وسیع و طبقاتی طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ و تحولات بعد از آن، تشکیل شوراهای کارگری در کارخانه ها و مراکز صنعتی، اعمال کنترل کارگری بر تولید، بیداری طبقاتی طبقه کارگر، همراه خود ضمن نشان دادن

بیربطی این چپ پوپولیست و ضد امپریالیست به این طبقه، زمینه را برای رشد و عروج کمونیسم طبقه کارگر، آماده کرد. طبقه کارگر برای مبارزه خود علیه بورژوازی به جریانی مارکسیست، کمونیست و از جنس خود نیاز داشت. "مارکسیسم انقلابی" نماینده این کمونیسم بود. ریشه دواندن و رشد سریع سازمان "اتحاد مبارزان کمونیست"، نه فقط در میان جریانات پوپولیست، بلکه در میان پرولتاریای صنعتی ناشی از این واقعیت بود.

جدال تئوریک- سیاسی عمیق و جدی میان "مارکسیسم انقلابی" و کل این چپ پوپولیست بر سر تحلیل طبقاتی از جامعه ایران، بر سر رابطه طبقه کارگر و بورژوازی، بر سر اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، بر سر تاکتیک و سیاست و بر سر عرصه های اصلی نبرد طبقاتی، در جریان بود. نقد پوپولیسم در همه ابعاد و زوایای آن، از سیاست تا سازمان و سبک کار و نشان دادن غیر مارکسیستی و غیر کمونیستی بودن سیاست، سازمان و سبک کار این جریانات، بخش جدی از ادبیات مارکسیستی ایندوره را تشکیل میدهد. جدالی سیاسی تئوریک، که به پیروزی "مارکسیسم انقلابی" منجر شد. سیری که سرنوشت کمونیسم در ایران را رقم زد و زمینه را برای ایجاد حزب کمونیست ایران آماده کرد. این تاریخ ایزکتیو را باید در کنار اظهارات کودکانه و لجوجانه علیزاده گذاشت که میگوید: "شانه بالا انداختن و بی اعتنائی از کنار این حرکت عظیم اجتماعی و سیاسی و فرا منطقه ای رد شدن و منشا تشکیل حزب کمونیست ایران را به آنروزی نسبت دادن که فلان مقاله را من نوشتم. این یک خودخواهی ساده لوحانه ای بیش نیست!"

وقتی میتوان از "گرانیهترین" تا "ارزان ترین" محصول را در یک بازار کهنه فروشی حراج کرد، برای کسی که دیگر تعلق به آن محصول ندارد، طبعاً گفتن از ارزش های واقعی "خودخواهی" خریدار در مقابل "شکسته نفسی" فروشنده بنظر میرسد.

منصور حکمت در جواب اینکه چرا این پیروزی بر چپ پوپولیست ممکن شد میگوید:

"چرا این پیروزی ممکن شد؟

علتش این نبود که یک عده آدم

عاقل آمدند و حرفهایی زدند که با

عقل بقیه خیلی جور درمیآمد،

برعکس با عقل آن بقیه نه تنها

جور در نمیآمد، بلکه در مقابلش

مقاومت کردند و این دیدگاه را

تخطئه و بایکوت کردند. اما روند

جامعه علیه آن مقاومت و تخطئه و

بایکوت بود. چرا که آن دوره،

دوره ای بود که یک طبقه ای، که

اتفاقاً این کمونیسم به او مربوط

است، بخاطر تحولات دوره انقلاب

۵۷ وارد صحنه شده بود، داشت

شورا تشکیل میداد. کارگر آمد و

خودش را به مردم نشان داد. این

ایده ها را کارگرها با خودشان به

جامعه نیاوردند، و گرچه بخش

کوچکی از کارگران بعدها به این

عقاید و ایده ها پیوست، علی العموم

کارگران الزاماً به این ایده

نپیوستند، ولی نکته مهم این است

که حضور طبقه کارگر بر جامعه،

دانشجوی ملی و شرفراده ای را که

به خودش میگفت کمونیست و

لطف کرده بود مثنی چریکی را

کنار گذاشته بود، ساکت کرد. برای

اینکه هر کجا کارگر فعال میشود

مارکسیسم باب میشود و این مسأله

کمک کرد تا این اندیشه ها پیروز

شوند و به نظر من پیروز شدند.

امروز اگر شما بروید به فرهنگ و

ادبیات چپهای امروز نگاه کنید،

متوجه میشوید عقبماندهترین آنها،

مهر این پیروزی ما را روی

پیشانی فکری خودش

دارد". (سخنرانی در اختتامیه کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست/آذر ۶۱)

قلم گرفتن از این مولفه های سیاسی اجتماعی در تشکیل حزب کمونیست ایران و آژیتاسیون بی مله در مورد نقش "جنبش کمونیستی صد ساله" و "مرتضی راوندی" ها و "م سوداگر ها" و سایر دانشمندانی که کتب شان برای دانشجوی سال اول رشته علوم سیاسی میتواند منبعی باشد، فقط یک لاقیدی ساده نیست. مدادپاک کنی که بنام "تاریخی، عینی و اجتماعی" در دست ابراهیم علیزاده است، خاصیتش پاک کردن نام مهمترین مارکسیستها و کمونیستها از صفحه تاریخ حزب کمونیست ایران و تاریخ صد ساله جنبشی است که علیزاده دیگر خود را متعلق به آن نمیداند. او دارد تاریخ دیگری با پرسناژ های من درآوردی می سازد! از نظر علیزاده، حزب کمونیست ایران نتیجه تلاش همه است جز سازندگان واقعی آن! البته زمانیکه پای کومه له به میان می آید مسئله کاملاً متفاوت است! بعدا به این مسئله میپردازیم.

مولفه دومی که ظاهراً ابراهیم علیزاده از آن بسیار دلخور است این است که:

"...کلا نقش کومه له و رهبری

کومه له را در پروسه تشکیل

حزب خیلی کم رنگ میکنند. اینها

متوجه نیستند که کومه له با آن

پایگاه توده ای کارگری که داشت،

با آن پایداری و پافشاری که روی

آرمانهای کمونیستی داشت، ستون

اصلی تشکیل حزب کمونیست

ایران بود. و این هیچ اشکالی

ندارد. هیچ ایرادی ندارد. کسی که

روی این تکیه میکند، معنی اش

این است که حزب کمونیست ایران

را دوست دارد. معنی اش میخواهد

که حزب کمونیست ایران یک

حزبی واقعی با پایه توده ای باشد.

معنی اش این است که نخواهد

هویت ناسیونالیستی و محلی به

آدمهایش بدهد. میخواهد بگوید اینها

کمونیستهایی هستند که میخ شان را

اینجا کوبیده اند. حالا میخواهند از

اینجا بروند توسعه بدهند فعالیتشان

را، گسترش بدهند و مشکلات

بعدی را یکی یکی برطرف کنند.

و ندیدن این موقعیت که واقعی هم

هست تا جایی پیش می رود که نقش

کومه له را در تشکیل حزب

کمونیست ایران کم رنگ میکنند و

گویا یک معماری از یک جایی

آمده این حزب را تاسیس کرده."

"... پایه اجتماعی حزب کمونیست

ایران انکار میشود و مثل دوست خله

خرسه است. آخر اینها بعنوان دوستی

با حزب کمونیست ایران هم اینرا

میگویند."

در اینکه کومه له یکی از پایه های اصلی تشکیل حزب کمونیست ایران است تردیدی نیست. قطعاً بدون حضور کومه له، پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران متفاوت و با توجه به سرکوبهای دهشتناک سالهای ۶۰ و ضربات وسیعی که جریانات چپ منجمله "اتحاد مبارزان کمونیست" خورده بود، شاید سالها به عقب می افتاد. البته بدون حضور کومه له در پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران، سرنوشت و تاریخ کومه له غیر کمونیست هم چیز دیگری می شد. تصور اینکه در بهترین حالت به سازمان رادیکالی در جناح چپ ناسیونالیسم کرد، تبدیل شود کاملاً با موقعیت آن روز کومه له و هم خانوانگی بودنش با اتحادیه میهنی، خوانایی دارد. کومه له رادیکال، اجتماعی و مهم ماند به این خاطر که توانست با چرخش به سمت مارکسیسم انقلابی و نزدیکی به اتحاد مبارزان کمونیست، معضلات سیاسی خود را حل کند، و از سنت ناسیونالیسم کرد، در برنامه و سیاست، فاصله بگیرد. برای کومه له، ادامه وضع

قبل از تشکیل حزب، به معنی تبدیل شدن کامل به یک سازمان چپ ناسیونالیست در مقابل حزب دمکرات کردستان، موقعیت امروزی کومه له علیزاده، بود. به مسئله اهمیت کومه له بازگردیم.

منظور ابراهیم علیزاده اما این نوع از اهمیت نیست. ابراهیم علیزاده به بهانه "کم بها دادن به نقش کومه له" دوباره لگدی به "معماران" حزب کمونیست ایران میزند. علیزاده پایه اجتماعی کومه له را بعنوان نقطه قدرت حزب کمونیست ایران به رخ میکشد و تصویری میدهد که تنها پایه اجتماعی حزب کمونیست ایران کومه له بود و جریان دیگر، اتحاد مبارزان کمونیست، فقط عده ای روشنفکر بودند که جزواتی نوشته بودند و در این پروسه "بور خورده بودند".

اما ببینیم واقعیات چه بودند. بطور واقعی در نگرش سیاسی، پایه های ایدئولوژیکی و اصول برنامه ای، کومه له تافته جدا بافته ای از سایر چپ پوپولیست در ایران نبود. اما یک تفاوت داشت، بسیار اجتماعی و رادیکال بود و بسیار هم جایگاه تئوری در فعالیت یک سازمان کمونیستی را تحقیر میکرد! کومه له سازمانی بود که تا مدتها

ناسیونالیسم، مانوئیسم و خلق گرانی در آن هژمونی بالایی داشت. از نظر تئوریک، فکری، نظری و سازمانی، به شدت فقیر و عقب مانده، حتی نسبت به سایر جریانات چپ بود. زمانیکه تز "نیمه فنودال- نیمه مستعمره" در کل جریانات "خط سه" بعنوان تزی عقب مانده رد شده بود و سرمایه داری بودن ایران، با هر تبیین غیر مارکسیستی از آن، داده همگان بود، کومه له هنوز تز "نیمه فنودال-نیمه مستعمره" را قبول داشت. البته بعدها دو دیدگاه معروف به دیدگاه یک و دو (طرفداران نیمه فنودال-نیمه مستعمره و طرفداران سرمایه داری وابسته بودن ایران) در کومه له شکل گرفت. آنهم وقتی که همه سازمانهای دیگر با قبول سرمایه داری وابسته دچار بحران سیاسی - فکری شده بودند! کومه له نقدی به مذهب نداشت. در انطبقت ریاست جمهوری از کاندیداتوری مسعود رجوی حمایت کرد. نقدش به ناسیونالیسم کرد، صرفاً از سر سازشکاری آن بود. به همین دلیل جلال طالبانی بعنوان نماینده ناسیونالیسم میلیتانت کرد در میان رهبری کومه له اعتباری داشت، که البته امروز هم دارد.

تفاوت و ویژگی کومه له با سایر جریانات چپ خط سه این بود که جریانی توده ای در کردستان و درگیر در مبارزه ای اجتماعی در کردستان بود. ویژگی که در پیوستن کومه له به مارکسیسم انقلابی و قبول برنامه اتحاد مبارزان کمونیست تأثیر جدی داشت. همان زمان منصور حکمت دلیل پیوستن کومه له به مارکسیسم انقلابی را اینطور توضیح میدهد:

"چرا کومه له که عمدتاً در یک

جنبش ملی در گیر است و

پرولتاریای صنعتی را مشخصاً به

عنوان موضوع کار خود نداشته

است، ایده های مارکسیسم انقلابی

را در دل خود رشد میدهد،

رهبران برجسته ای، مسلح به این

ایده ها، در آن پرورش میابند و به

یک تشکیلات قدرتمند مارکسیست

انقلابی بدل میشود. حال آنکه در

تمام جهان شرکت کمونیستها در

جنبش ملی، جانی که طبقات دیگر

نیز با داعیه انقلاب و مبارزه پا به

میدان گذاشته اند، همواره خطر

اپورتوننیسم، سازش طبقاتی و

رویزیونیسم را برای جنبش

برجسته تر کرده است. چرا کومه له

که در یک جنبش ملی درگیر است

و هنوز مسئله فارس و کرد و سنی

و شیعه بر توده های که کومه له در

میان آنها کار میکند تأثیر دارد، در

جنبش ملی ای درگیر است که

مسائل آنرا معضلاتی چون خود

مختاری و حق تعیین سرنوشت

تشکیل میدهد. یک چنین سازمانی

به یکی از اولین نیروهای پیششار

برای بیرون کشیدن مارکسیسم از

حزب کمونیست ایران و کومه له ...

زیر آوار رویزیونیس تبدیل میشود.

این دلایل عینی مشخص دارد. علت این نیست که مثلا چند نفر در رأس کومه له توانستند مانند ما از فکرهای مجرد نتایج منطقی درست بگیرند. مسئله ایدا این نیست. مسئله این است که این افراد در این دوره زمینه رشد و پیشروی یافته‌اند. در طول این ۴-۵ سال اخیر، صد برابر تعداد افرادی که افکار اصولی داشتند، افرادی وجود داشته‌اند که غیر اصولی و نادرست میاندیشیده‌اند. چرا آنها رفته‌اند و ما مانده‌ایم؟ این گویای آن عینیتی است که از آن صحبت میکنم. عینیتی که خود را از لابلای حرکت ما به ظهور می‌رساند و به ما خاطر نشان میکند که بر زمینه های عینی مساعد و با ترک قانونمندی های اقتصادی و سیاسی یک دوره تاریخی مشخص حرکت کرده ایم و میکنیم." (مروری بر مباحثات و دستاوردهای کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست- آذر ۶۱)

علیزاده در مورد این ادعا که ناسیونالیسم کرد در کومه له نفوذ داشته، در جایی این نفوذ را تائید میکند و در جای دیگری میگوید:

"همه ما خودمان را کمونیست میدانستیم و ... وقتی وارد جزئیات میشدیم و استراتژی صحبت میکردم آنوقت خط مشی های متفاوتی استنتاج میشد. آن کسانی که خودشان را از این تاریخ جدا میکنند در واقع صداقت و صمیمیت این انسانهایی که پاک باخته به کمونیسم عشق میورزیدند وایدنولوژی کمونیستی را راه و رسم زندگی خود قرار میدادند، اینها را یکباره قلم قرمز میکشند روی آن. اینطور نیست. میخواهم بگویم اینکه ما چه تصویری از سوسیالیسم داشتیم، درکمان از جامعه شناسی علمی چه بود، آیا آگاهی مان بر تحولات سیاسی و اجتماعی در دنیا چقدر تکمیل بود و ایراد داشت، این واقعیت را نمیتواند پرده پوشی کند که ما از یک نگاه عینی جوانها و انسانهای کمونیستی بودیم که برای آزمانهای کمونیستی مبارزه میکردیم."

از نظر دبیر اول کومه له مهم نیست شما مائونیست، توده ای یا سه جهانی هستید، مهم نیست از نظر تئوریک مارکسیست نیستید، مهم نیست سازمان شما نه به تئوری مارکسیستی مسلح است و نه سیاست و رهبری کمونیستی دارد، مهم نیست شما شخصیتهای جنبش ناسیونالیسم کرد را از شخصیتهای کمونیست مهتر میدانید، مهم نیست حتی تصویرتان از سوسیالیسم شوروی و چین و کوبا است، هیچکدام از اینها مهم نیست. کافی است شما جوانی پرشور باشید که با هر درکی، برای آرمانهای کمونیستی مبارزه میکنید. برای علیزاده که همیشه تئوری را بعنوان فعالیت "روشنفکرانه" و "غیراجتماعی" با تمام بار منفی که میتوان به آن داد تحقیر کرده است، "غلطت" نیت مهم است نه درجه مارکسیست و کمونیست بودن و مربوط بودن به طبقه کارگر! مدعی است دیگران در مورد کومه له بی انصافی میکنند و او تبیینی واقعی و علمی و عینی از کومه له و نقاط قدرت اش میدهد. جالب است!

در جای دیگری در توضیح هژمونی

ناسیونالیسم کرد در کومه له میگوید:

"کل چپ ایران از لحاظ دانش سیاسی فقیر بود بطور واقعی. علت آنهم در وجود خودشان نبود. در سیستم دیکتاتوری و خفقانی بود که برای یک ورق اعلامیه، یک صفحه کتاب، کسانی را به زندان می انداختند برای سالهای طولانی و شکنجه میدادند و آزار میدادند و .. علتش این بود. ولی بطور واقعی با هر زوری بود این ادبیات در دسترس قرار میگرفت و مطالعه میشد و تقریبا همه سازمانهای چپ ایران اینها را مطالعه میکردند. میخواهم بگویم مثلا در رهبران کومه له و بنیانگذاران کومه له و بخش زیادی از کادرهای کومه له همگی تحصیل کردگان سطوح بالای دانشگاههای ایران بودند. حتی از پذیرفته شنگان سطح بالای کنکور بودند. اینها مثلا در رشته های مهندسی، در رشته های علوم طبیعی در رشته های پزشکی سرآمد بودند. من میخواهم بگویم که علوم انسانی که جامعه شناسی و دانش سیاسی و سوسیالیستی و اینها که بالاخره در محدوده جامعه شناسی قرار میگیرد. مگر چقدر پیچیده، چقدر دور از دسترس بود که اینها نمیتوانستند آنرا یاد بگیرند؟ و اینها این را یاد نگرفته بودند. این یک ادعای واقعا بی اساسی است. چرا اینها نمیتوانستند یاد بگیرند؟ انقلابی نبودند؟ انقلابی بودند. سیاسی نبودند؟ سیاسی بودند. خوب ذهن بازی هم داشتند، آتمهای باسواد هم بودند خوب میرفتند کتابها و نشریات هم به همان نسبت که در اختیار بقیه بود در اختیار ما هم بود. ما هم مطالعه میکردیم بنابراین این بحث موضوعیت نداشت. موضوعیت ندارد. میخواهم بگویم این آژیتاسیون ناسیونالیسم کرد و آژیتاسیون اپورتونیستهای چپ است بر علیه رهبری کومه له."

این همه درک دبیر اول کومه له از تئوری مارکسیستی و کمونیستی بودن یک سازمان است. تحقیر مارکسیسم و تئوری آنهم با رجوع به علم الاثنا ابتدایی! مارکسیسم را با علوم اجتماعی و انسانی یکی گرفتن، و تبدیل آن به چیزی که نخبان و تحصیلکرگان هر جامعه ای میتوانند با کمی حوصله آنرا یاد بگیرند و مارکسیست شوند، شوخی تلخی است آنهم از جانب کسی که خودش را رهبر یک حزب کمونیستی میداند! تصویر روستایی، اکابری و عامیانه از تحلیل مارکسیستی و سیاست کمونیستی، فقط میتواند مایه تاسف هر کارگر کمونیست و مارکسیستی شود که خود را به این سازمان نزدیک میداند. گویی رهبران حزب توده ایران، رهبران و فعالین سازمان اکثریت، از جمله تحصیل کردگان رشته پزشکی و دانشجویان ممتاز نبوده اند! کسانی که کاپیتال ترجمه میکردند و درس میدادند و به مدافعان جمهوری اسلامی و به همکاران سپاه پاسداران و مرکز اطلاعات ایران تبدیل شدند، کسانی که چپها و کمونیستهای آن دوره را شناسایی و به مراکز اطلاعاتی معرفی میکردند، خیلی "بی سواد"، "شاگرد تنبل"، و "بی استعداد" بوده اند. انگار این صف کسانی که از کاپیتال تا مجموع آثار لنین را از حفظ اند، و روزی طرفدار رفسنجانی و روزی خاتمی و امروز مداح روحانی اند، از سر کم سواد و نداشتن تحصیلات مهندسی و پزشکی و یا رده پائین قبولی شان در کنکور است، که به این روز افتاده اند.

علیزاده، باید تحت تاثیر نوستالژی روزهای قبولی در کنکور، روزهایی که بعنوان دانشجوی شهرستانی سری در میان سرهای نخبان دانشجویان تهرانی در آورده، چنین در هم گویی کرده باشد. احساس حقارت این دانشجو در

سرتاسر این بخش از استدلال ها موج میزند. از این زاویه، برتری حکمت و مارکسیست های انقلابی به امثال علیزاده، فخر فروشی بی جای دانشجوی تهرانی به آن دسته از دانشجویان شهرستانی است که در کنکور از تهرانی ها جلو زده اند! راستی میدانید که حکمت مدرک خود را نگرفت! احتمالا دانشجویان مورد نظر علیزاده در این زمینه از او جلو زده اند.

اما چند کلمه در مورد این ادعا که کومه له تنها پایه اجتماعی حزب کمونیست ایران بود. این واقعیت که نقش کومه له در کردستان، نفوذ اجتماعی و سازمان دادن یک مقاومت توده ای علیه جمهوری اسلامی، کوچ مریوان، تحصن شهر سنندج، اتوریته و اعتبار ویژه ای به کومه له، نه فقط در میان نیروهای چپ که نزد مردم در ایران داده بود، نه قابل تردید است و نه کسی آنرا رد کرده است. سالهای ۵۸ تا ۶۱، در دوره سرکوب وحشیانه ضد انقلاب اسلامی، در دوره تعرض به آخرین دستاوردهای انقلاب "کردستان سرخ" سنگر دفاع از آزادی و انقلاب بود. تبدیل آن واقعیت عظیم اجتماعی دیروز، به دستمایه معامله گری امروز ناسیونالیسم در کومه له، گرو کشی های بعدی این سازمان، و بعدها باب شدن آن در چپ ایران، سابقه طولانی دارد.

دیروز عبدالله مهدی نماینده این تفکیک "اجتماعی بودن کومه له و غیر اجتماعی بودن اتحاد مبارزان" بود، و امروز ابراهیم علیزاده. بعید است ابراهیم علیزاده از نفوذ و پایه اجتماعی اتحاد مبارزان کمونیست که حداقل در ۱۵-۱۶ مرکز اصلی صنعتی مانند ذوب آهن، نیرو داشت، مطلع نباشد! بعید است از تاثیرات این سازمان در چپ ایران و پیوستن بخش جدی کمونیستهای سرشناس آندوره به "اتحاد مبارزان کمونیست" و نفوذ سیاسی اجتماعی این سازمان در چپ ایران، علیرغم تمام دشمنی و بایکوتهایی که این سازمان شد، مطلع نباشد. شمشیر حق السکوت بگیری و گروکشی به بهانه "کومه له اجتماعی" مدتها است زنگ زده است. این سنگر قبلا توسط عبدالله مهدی تسخیر شده است. این سکویی است که از آن مهدی به اعماق ظلمت قوم پرستی سقوط کرد.

علیزاده در جواب به این سوال که: "سرفصل های جنبش کمونیستی ایران در صد ساله گذشته ایران چیست؟ بعضی ها (منجمله برخی از بنیانگذاران حزب کمونیست ایران) تاریخ جنبش نوین کمونیستی را به سالهای ۵۷-۵۸ و آغاز به کار تشکیلات خودشان مربوط میکنند. قبل از آن هرچه هست را تحت عنوان پوپولیسم یا سوسیالیسم خرده بورژوازی یا سوسیالیسم خلقی رد میکنند. موافق این هستید؟" پس از توضیحات مفصل در مورد تاریخ شکلگیری طبقه کارگر و سوسیال دمکراسی در ایران، نقش حزب توده و در رد این تبیین میگوید:

"شانه بالا انداختن و بی اعتنائی از کنار این حرکت عظیم اجتماعی و سیاسی و فرا منطقه ای رد شدن و منشا تشکیل حزب کمونیست ایران را به آنروزی نسبت دادن که فلان مقاله را من نوشتم. این یک خودخواهی ساده لوحانه ای بیش نیست."

در جای دیگری میگوید:

"بعضی ها میگویند گویا حزب کمونیست ایران یک معماری داشته و معمار آمده حزب کمونیست ایران را بنا کرده و حالا هم همه بایستی به او اقتدا بکنند. از این حرفها نیست. یک عده انسانهای کمونیست در سطح ایران از اتحاد مبارزان کمونیست و جاهای دیگر آمدند، فکرهايشان را روی هم ریختند، با هم مشارکت کردند، از تجربه همدیگر استفاده کردند، درافزوده هایشان را به هم جمع کردند و حزب کمونیست ایران از درون یک همچون مجادلاتی متولد شد."

ابراهیم علیزاده مغلظه کاری میکند و ادعای من

درآوردی "بعضی ها تاسیس حزب کمونیست ایران را نتیجه کار یک معمار (منصور حکمت) میدانند" را علم میکند. علیزاده حاضر است تشکیل حزب کمونیست ایران را حراج کند، حاضر است حزب توده و مرتضی راوندی و م سوداگر و سایر "دانشمندان" را در تشکیل این حزب سهیم کند، حاضر است تمام جدالهای عمیقی که در ایندوره در چپ ایران موجود بود را زیر فرش کند، تا بتواند بر تاریخ واقعی شکلگیری حزب کمونیست ایران، بر صاحبان واقعی این حزب، مارکسیسم انقلابی، و اتحاد مبارزان بعنوان نماینده این مارکسیسم، خط بطلان بکشد.

اما اسناد این حزب پوچی و جعل این تاریخ را به روشنی نشان میدهند. اسناد رسمی و مصوبات این حزب به مناسبت تاسیس خود، این حزب را نتیجه پیروزی مارکسیسم انقلابی بر چپ خرده بورژوازی و بعنوان دستاورد طبقه کارگر در مبارزه خود علیه بورژوازی ارزیابی میکند. علیزاده، تلاش میکند که تغییر و چرخش امروز خود را، بعنوان واقعیات تاریخ گذشته قلب کند و جا بزند. تصویر منصور حکمت "خودخواه" در

تاریخ نگاری امروز ابراهیم علیزاده، مستقل از نقش شخص خودش در این تاریخ، بیربطی امروز او را به کل این پدیده و تجربه عظیم جنبش کمونیستی نشان میدهد. حزب کمونیست فعلی و "کومه له علیزاده" و رهبری آن، منجمله ابراهیم علیزاده، همانقدر نماینده تاریخ و دستاوردهای این حزب و کومه له کمونیست آندوره، ادامه جنبشی و

حزب کمونیست ایران و کومه له ...

مقابل علیزاده و مهتدی "شکسته نفس"، تابلوی نمایش حقات پرسوناژهای "شکسته نفس" امروزی است که چرخش کرده اند و تلاش میکنند که رنگ امروز خود را به گذشته بزنند!

اطلاعیه دفتر سیاسی حزب درباره کنگره موسس و اولین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، با این پاراگراف شروع میشود:

"در ادامه قریب به پنج سال مبارزه پیگیر و هدفمند مارکسیسم انقلابی در رفع موانع نظری و عملی ای که بر سر راه تشکیل حزب کمونیست در ایران قرار داشت و بدنیال ۹ ماه فعالیت متمرکز کمیته برگزار کننده کنگره موسس حزب کمونیست ایران، این کنگره در نیمه اول شهریور ماه ۶۲، در کردستان انقلابی تشکیل شد و حزب کمونیست ایران را پایه گذاشت. حزب کمونیست ایران در ادامه آن دستاوردها و با اتکا به آن سنگرهای طبقاتی شکل گرفت که مارکسیسم انقلابی از آغاز و بر متن انقلاب ایران، یکی پس از دیگری به فتح پرولتاریای ایران در آورده بود. تاریخچه تکوین این حزب، تاریخچه فتح این سنگرهاست. برهم کوبیدن نظرات محدود و پورته بینانه خرده بورژوازی مدعی مارکسیسم و ترویج و تثبیت نقد پرولتری از سرمایه و امپریالیسم در میان بخش وسیعی از پیشروان جنبش کمونیستی ایران در سالهای اول بعد از قیام، برافراشتن پرچم مستقل پرولتاریا در یک جنبش انقلابی توده ای به وسعت جنبش خلق کرد و رهبری و سازماندهی آن تحت این پرچم، تدوین و اعلام اصول و مبانی نظری و اهداف و شعارهای سیاسی پرولتاریا در قالب یک برنامه کمونیستی در فروردین ۶۰ و تدقیق و ارتقا آن به سطح "برنامه حزب کمونیست ایران" در اردیبهشت ۶۱، نقد عمیق شیوه ها و سنن انقلابیگری خرده بورژوازی رایج در جنبش کمونیستی ایران و دستیابی به مبانی تشکیلات و پراتیک کمونیستی در مهر ۶۱، گرد آوردن و متحد کردن پیشروترین تشکلهای فعالین جنبش کمونیستی ایران، سازمانهای کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست و نیز بخشها و فراکسیونهایی از سازمانهای پیکار، رزمندگان، وحدت انقلابی، رزم انقلابی، و چریکهای فدایی خلق ایران تحت پرچم برنامه حزب کمونیست، اینها همه آن پایه ها و سنگ بناهای محکم و استواری است که به مارکسیسم انقلابی در ایران این امکان و فرصت تاریخی را داد تا در ۱۱ شهریورماه ۶۲ حزب کمونیست ایران را بنیان نهد." (اطلاعیه درباره کنگره موسس و اولین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران - ۱۵ شهریور ۶۲)

در بیانیه کنگره موسس بار دیگر تاسیس حزب کمونیست ایران را نتیجه پیروزی مارکسیسم انقلابی بر سوسیالیسم خرده بورژوازی تاکید میکند و بر زمینه مادی تشکیل حزب، حضور فعال طبقه کارگر در عرصه مبارزه اشاره دارد. "حزب کمونیست ایران در ادامه مبارزات پیروزمند مارکسیسم

انقلابی بر علیه توهامات و اوهام بورژوازی و خرده بورژوازی و افکار ورزبورژوازی که جنبش چپ ایران را در خود غرق ساخته بود، تشکیل شده است. مارکسیسم انقلابی در ایران متکی بر انقلابی که پیشروان پرولتاریا را به صحنه مبارزه فرامیخواند نضج گرفت و در ظرف چند سال سوسیالیسم خرده بورژوازی مدعی مارکسیسم را در بنیادهای متلوژیک، اقتصادی، سیاسی و تشکیلاتی آن نقد کرد و پرچم مستقل کمونیسم مارکس، انگلس و لنین را با استحکام برافراشت. شکل گیری و رشد سریع مارکسیسم انقلابی در ایران انعکاس سیاسی و تشکیلاتی حضور عینی طبقه کارگر ایران در صحنه انقلاب بود، طبقه ای که برای پیشروی و رهایی خود به تئوری انقلابی و سازمان سیاسی پیشتاز خود نیاز داشت، طبقه ای که در عین حال با حضور فعال خود در عرصه مبارزه انقلابی زمینه مادی و شرایط مساعد برای تبدیل این تئوری انقلابی به یک نیروی مادی اجتماعی و تقویت سیاسی و تشکیلاتی نیروها و سازمانهای پیشتاز خود را فراهم کرده بود." (بیانیه کنگره موسس حزب کمونیست ایران - ۱۱ شهریور ۶۲)

در سایر اسناد این کنگره از نیروهای تشکیل دهنده حزب بعنوان نیروهای مارکسیسم انقلابی نام برده میشود. آنجایی که به مسائل تاکتیکی میپردازد بر "وحدت نظر در صفوف مارکسیسم انقلابی در زمینه مسائل تاکتیکی" تاکید میکند. آنجایی که به نشریات حزب میپردازد، تصمیم به ادامه کاری نشریات تاکتونی کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست بعنوان نشریاتی که تا آنروز "در اشاعه نظرات تئوریک و برنامه ای مارکسیسم انقلابی" فعالیت کرده اند، میگیرد. در هیچ یک از اسناد این کنگره حزب کمونیست ایران را نتیجه "تاریخ صد ساله جنبش کمونیستی" و تلاشهای دانشمندان و نویسندگان و محققین جنبشهای دیگر را نمیداند. در دنیای واقعی تشکیل حزب کمونیست ایران بخشا نتیجه تقابل و نقد کل باورها، سیاستها، پراتیک و تاریخ صدساله مورد نظر ابراهیم علیزاده امروز بود. علیزاده برای انسجام بخشیدن به کومه له امروز خود، لازم دارد همه اسناد تشکیل و فعالیت حزب کمونیست ایران را بسوزاند!

امروز علیزاده حزب کمونیست را نتیجه یک مونولوگ بیشتر نمیداند و با تحریک احساسات، با سوء استفاده از کشتار طیفی از شخصیتهای کمونیست در سال ۶۰، میگوید:

" دوره ای بود که مجادلات ما از لحاظ نظری و سیاسی با گروههای مختلف چپ ایران در جریان بود. جریان طرفداران برنامه، جریانان طرفدار حزب کمونیست ایران مباحثاتی میکرد. ولی این سرکوبها و این شرایط وحشیانه سرکوب و کشتار رهبران و بعد شکنجه های وحشیانه و همه اینها فضایی را بوجود آورده بود که یک مونولوگ بود، یعنی کسی نبود، جواب نمیگرفت، چون کسی نبود جواب بدهد، کسی آنچنانی در میدان نبود که جواب بده. حالا شما از این موقعیت استفاده کنی، بگی که ما در یک مبارزه اینولوژیک بسیار فشرده پیروزمند بیرون آمدیم"

آقای علیزاده شوخی می فرمائید! تقابل کل چپ پوپولیست با مارکسیسم انقلابی، صدها جدال فکری و سیاسی و تئوریک بر سر مهمترین مسائل

مبارزه طبقاتی، بر سر برنامه، بر سر حفظ استقلال سیاسی و طبقاتی طبقه کارگر و پیوستن بخشهایی از کمونیستها در این چپ به مارکسیسم انقلابی، تشکیل فراکسیونهای مارکسیسم انقلابی در تمام این جریانات خط سه و حتی در چریکها، تعرض به تشکیل حزب کمونیست ایران از جانب اقلیت و حتی مجاهد، را نمی توان به این سادگی تماما زیر فرش کرد. نمی توان آنرا یک مبارزه مونولوگ که بر متن کشتار جمهوری اسلامی ممکن شد، اعلام کرد. با خروارها نشریه و کتاب و مبحث منتشر شده علیه مارکسیسم انقلابی و برنامه آن، چه می کنید؟ علیزاده، غیبت و عقب ماندگی کومه له از داغ ترین مباحث کمونیستی سالهای ۵۸ تا ۶۰ که در سراسر ایران در جریان بود، را جایگزین تاریخ واقعی جدال های فکری آن مقطع میکند. علت غیبت کومه له، نه سرکوب و مونولوگ بودن مباحث، که تحقیر تئوری بود. کاری که امروز علیزاده دوباره به آن شیفت کرده است.

حزب کمونیست ایران نتیجه مستقیم پیروزی مارکسیسم انقلابی، نتیجه پیوستن سازمانها، منجمله کومه له، و کمونیستها به مارکسیسم انقلابی بود. اینرا با هیچ مغضبه کاری و خلط مبحث و بحثهای "عمیق و تاریخی" نوع علیزاده، نمیتوان زیر فرش کرد. خط کشیدن بر این تاریخ از سر هر نیژ سازمانی، با هر نیت محدودنگرانه و سکتاریستی، با هر درجه از اپورتونیسمی باشد تعرض به این کمونیسم است. تعرض به طبقه کارگر و محروم کردن طبقه کارگر و کمونیستها از دسترسی و آگاهی به یکی از پرافتخارترین دوره های تاریخ خود و تجربیات و دستاوردهای سیاسی، اجتماعی، نظامی، تئوریک آن است.

البته زمانیکه پای کومه له به میان می آید ابراهیم علیزاده کل این تاریخ صد ساله را فراموش میکند و میگوید:

" به نظر من کومه له میتوانست به تنهایی حزب کمونیست ایران را تشکیل بدهد. بدون اتحاد با هیچ سازمانی. حتی این بحث مطرح بود که چه ایرادی داشت که حزب کمونیست ایران از این منطقه که هم پایه کارگری داشت، هم در یک جنبش انقلابی درگیر بود، هم نیروی سازمانی اش به اندازه کافی بود برای اینکه سر پای خودش بایستد، این میخ را از اینجا بکوبد و از اینجا توسعه پیدا کند و وظایف بعدی اش را انجام بدهد. حتی این ظرفیت را هم داشت. پایگاه عظیم توده ای، پایگاه عظیم اجتماعی. شما به جان باختگان کومه نگاه کنید نود درصدشان از خانواده های کارگری هستند. میخوام بگویم این ادعا که کسان دیگری آمدند، از جای دیگری آمدند، ایده هایی را به اصطلاح تحمیل کردند، از ضعف عده ای استفاده کردند، یک ایده تشکیل حزب را به اینها قبولاندند این ادعا هیچ واقعیتی ندارد، خصمانه است، و به نظر من نوعی پز است و هر کسی به این تمکین کند فقط ساده لوحی خودش را به نمایش گذاشته".

".... اگر تشکیل حزب کمونیست را خیلی ایده آلیزه نکنیم و از آن زمینه تاریخی رشد جنبش کمونیستی ایران جدایش نکنیم، با توجه به بحثهایی که داشتیم و خواهیم داشت در این زمینه، در آنصورت هم پایه کارگری نسبتا نیرومندی داشت و هم نفوذ توده ای نسبتا نیرومندی داشت و هم موقعیت تشکیلاتی محکمی داشت در درون یک جنبش انقلابی و هم کارهای زیادی داشت. به نظر من در ادامه حتی اگر ما موفق هم نمیشدیم که توجه یکی از سازمانها یا چند تا از سازمانهای سیاسی چپ سراسری ایران را جلب کنیم. همین کومه له هم

میتوانست، از نظر تحلیل میگویم واقعیت جور دیگری پیش رفت، حزب کمونیست ایران باشد فقط یک تغییر نام و تغییر آرایش تشکیلاتی و جواب دادن به ملزومات کیفیت جدیدی که میبایستی متحقق شود، لازم بود."

تشکیل یک حزب کمونیستی از این ساده تر؟! یک تغییر نام و کمی هم تغییر آرایش! کومه له ای که نه برنامه ای داشت، به اذعان خود علیزاده ناسیونالیسم کرد در آن قوی بود، نسبت به مذهب موضوعی انتقادی نداشت، و تا قبل از تشکیل حزب ازدواج اسلامی و روسری در آن رایج بود، به فرهنگ عقب مانده توده ها در رابطه با مذهب و بیحقوقی زن احترام میگذاشت، کافی بود روحیه وحدت طلبانه نداشت و اراده میکرد و تغییر نام میداد و میشد حزب کمونیست ایران! و علیزاده نام این تبیین را تبیینی تاریخی و مارکسیستی، غیر اراده گرایانه، عینی و اجتماعی از تشکیل یک حزب کمونیستی میگذارد! رقت انگیز است!

در دیدگاه دبیر اول کومه له و عضو هیئت اجرایی حزب کمونیست ایران، پایگاه توده ای، پایگاه اجتماعی شرط اول و آخر تشکیل یک حزب کمونیستی است. تدوین برنامه، سیاست، دفاع تئوریک و سیاسی از مارکسیسم "جزوه و مقاله نوشتن" است و هیچوقت در سیستم علیزاده نقش جدی نداشته. در سیستم علیزاده تئوری، سیاست، کمونیسم و حتی ناسیونالیسم همگی ابزاری برای حفظ و قوی کردن سازمان خود (کومه له) است. حال این سازمان جناح چپ احزاب ناسیونالیست کرد، جناح چپ "یکتی" باشد یا "پارتی"، فرقی نمی کند. مگر آنها کم اجتماعی بودند، کم شهید دادند و کم جنگیدند؟ آقای علیزاده باید آبی به صورت خود بزند!

به پروسه و کروئولوژی تشکیل حزب کمونیست ایران باز با اتکا به اسناد تاریخی موجود نگاهی بیندازم تا نه فقط درجه انصاف، بلکه مستند بودن ادعاها و تاریخ نگاری علیزاده را ببینیم.

بطور واقعی مسئله ضرورت تشکیل حزب کمونیست ایران، ایده آن و تلاش برای تشکیل چنین حزبی مختص به اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له نبود. شعار "پیش به سوی تشکیل حزب کمونیست ایران"، وحدت عملها و نشستها برای اتحاد میان جریانات خط سه قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران در جریان بود. شاخص ترین این تلاش "کنفرانس وحدت" بود که بخشی از جریانات خط سه مانند "کنفرانس وحدتی ها" اتحاد سازمانی را با تشکیل حزب کمونیستی یکی میگرفتند و سکتاریست ترین شان پیکار با این تصویر بود که حزب کمونیست نتیجه بزرگ شدن سازمانی من است. این تصویر که یک سازمان به تنهایی حزب کمونیست ایران را اعلام میکند و بقیه به آن میپیوندند فقط به سازمان پیکار که جریانی به شدت سکتاریست بود، محدود میشد. کومه له چنین تصویر غیر واقعی، غیر مارکسیستی از تشکیل حزب نداشتند و مهمتر از آن هیچ یک از این سازمانها اتوریته سیاسی و هژمونی فکری بر دیگران نداشتند تا بتوانند چنین ادعایی را داشته باشند.

منصور حکمت در همان دوره در مورد چنین ادعایی که اساسا سازمان پیکار داشت و امروز علیزاده با افتخار تمام پس از سی و چند سال آنرا تکرار میکند، میگوید:

"ما در این کنگره در بحثهای مربوط به حزب کمونیست آن اسطوره غیر قابل دسترسی که خرده بورژوازی از حزب ساخته است را در هم شکستیم. برخورد نیروهای مشخص خرده بورژوا-سوسیالیست، نظیر پیکار و فدائی به مقوله حزب نیازی به بازگوئی ندارد. آنها "سازمان" خود را داشتند و لذا در عمل نیازی به

حزب کمونیست ایران و کومه له ...

حزب نمیدیدند. حزب لازم نیست، زیرا "سازمان پر افتخار ما" هست. این پاسخی است که در واقع در پس سکتاریسم این تشکلهای نهفته است. وقتی چنین نیروهای القابلی نظیر "پیشگام بین الملل نوین" را القابلی استنزا آمیز میپندارند و به خیال خود با دادن این القاب به ما، ما را تحقنه می کنند، تلقی خرده بورژوائی خود از مقولات بین الملل و حزب و ضرورت آنها را افساء میکنند. " (مروزی بر مباحثات و دستاوردهای کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست- آذر ۶۱)

- پیروزی مارکسیسم انقلابی بر کل این چپ و تفوق سیاسی و بعدها تشکیلاتی اتحاد مبارزان، نتیجه چند سال جدال و مبارزه تئوریک، نتیجه بن بست این سوسیالیسم خرده بورژوائی، تدوین "برنامه اتحاد مبارزان کمونیست" و نتیجتاً پیوستن سازمانها و "فراکسیونهای مارکسیسم انقلابی" و "نیروهای طرفدار برنامه" به این تحرک بود.
- در میان مجموعه مباحثی که در ایندوره بعنوان پیش شرط ایجاد حزب کمونیست ایران طرح میشد، اهمیت یک برنامه کمونیستی بعنوان اولین و مهمترین شرط، بعنوان سند هویتی یک سازمان کمونیستی، چه برسد به یک حزب کمونیستی، از طرف اتحاد مبارزان کمونیست طرح و بر سر آن جدالها صورت گرفت. تنها جریانی که در چپ ایران صاحب برنامه بود و برای تبدیل آن به شعور و آگاهی طبقه کارگر و چپ ایران جنگ فکری و سیاسی میکرد "اتحاد مبارزان کمونیست" بود. این برنامه به مبنای پیش نویس برنامه حزب کمونیست ایران و بعدها به برنامه حزب کمونیست ایران تبدیل شد. جدال بر سر تدوین و دانش یک برنامه کمونیستی بخشی از پروسه پیدایش حزب کمونیست ایران بود. تدوین برنامه حزب کمونیست، پیشروی غیر قابل برگشتی را در جنبش کمونیستی ایران تثبیت کرد.

علیزاده در مورد طرح ضرورت برنامه میگوید:

"ابتدا در نشریه پیشرو مقاله ای نوشته شد در باره ضرورت برنامه. اینکه باید برنامه داشته باشیم. و بحثهای زیادی در صفوف کومه له سر برنامه به عمل آمد. ماخذ ما برای برنامه قبل از هر چیز مانیفست کمونیست بود. ما از آن مشخص تر برنامه حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در کنگره دوم، بعد حزب کمونیست شوروی، این برنامه مبنای خوبی بود. این برنامه را ما در سطح تشکیلات توزیع کردیم که همه رفقا ما با مفاهیم برنامه ای آشنا بشوند. در همان حال اتحاد مبارزان کمونیست هم در تهران برنامه ای منتشر کرده بودند به نام "برنامه اتحاد مبارزان کمونیست". وقتی بحث تشکیل حزب و مباحثات بین ما و رفقای اتحاد مبارزان کمونیست شروع شد ما پذیرفتیم که برنامه آنها مبنای قرار بگیرد. برنامه ای که آنها نوشته بودند. که آن برنامه هم تازه گفتم که یک برداشت کنکرتی بود از برنامه حزب کمونیست شوروی. همان برنامه بود در واقع با اندکی تغییرات و ویژگی های جامعه ایران درش ملحوظ شده بود. این

برنامه مبنای قرار گرفت."

ابراهیم علیزاده که دیگر نمیتواند ادعا کند پیش نویس برنامه را هم کومه له نوشته است، روی تلاشها و جدالهایی که اتحاد مبارزان کمونیست برای تثبیت ضرورت برنامه در چپ ایران داشت را به اینکه "برنامه ای که آنها نوشته بودند. که آن برنامه هم تازه گفتم که یک برداشت کنکرتی بود از برنامه حزب کمونیست شوروی. همان برنامه بود در واقع با اندکی تغییرات و ویژگی های جامعه ایران درش ملحوظ شده بود." تقلیل دهد. اجازه بدهید ببینیم این "اندکی تغییرات" و ویژگی های جامعه ایران چه ها بودند که سایر چپ ایران نمیتوانست مانند رهبری اتحاد مبارزان با کپی کردن برنامه حزب کمونیست شوروی این کمی تغییرات را ملحوظ کنند.

در دوره ای که بخشی از چپ ایران کمونیسم اردوگاهی بودند و بخشی دیگری خود را اساساً متعلق به مانو، انورخوچه و کاسترو، چگوارا و رژی دبره میدانستند، برنامه اتحاد مبارزان کمونیست با اتکا این جریان به تئوری های ملخس انگلس و لنین شروع میشود و همین جا خود را از همه جریانات چپ جدا میکند.

در دوره ای که بخش اعظم و حتی همه چپ ایران اصلاحات راضی را حرکتی ارتجاعی که دهقان را بی زمین کرده است، ارزیابی میکردند و هر جریانی که اصلاحات ارضی را قنمی در رشد سرمایه داری در ایران ارزیابی میکرد، جریانی پرو شاه و ضد انقلابی ارزیابی میکردند، در دوره ای از نظر بخشی از این چپ "بورژوازی ملی و مترقی" متحد طبقه کارگر در انقلاب بود، در دوره ای که چپ ضد امپریالیست ایران مبارزه را مبارزه خلق و ضد خلق، مبارزه علیه وابستگی و ضد امپریالیستی میدانستند، برنامه اتحاد مبارزان کمونیست در اولین بند و در تبیین خود از جامعه ایران میگوید:

"شیوه تولید در ایران سرمایه داری است. اصلاحات ارضی دهه چهل جریان طولانی و کند تحول شیوه تولیدی ایران از فئودالی به سرمایه داری را به فرجام رسانید. اصلاحات ارضی که هدف اصلی آنرا ایجاد پرولتاریای شهر تشکیل میداد، میلیونها روستایی را که در نتیجه آن خلع ید شده بودند به بزر کار مزدی، عمدتاً در شهرها و بدرجه کمتری در روستا، روانه کرد و آن ارتش وسیع کارگران مزدی را که شرط لازم تولید و اشتثمار سرمایه داری است، بوجود آورد. این خلع ید که اساساً بر مبنای نیازهای سرمایه امپریالیستی صورت گرفت، ایران را بمثابة یک کشور تحت سلطه امپریالیسم، به جرگه کشورهای سرمایه داری کشاند. بدین سات در ایران نیز همچون دیگر کشورهای سرمایه داری، مبارزه اشتثمار شونندگان علیه اشتثمارکنندگان بر محور مبارزه پرولتاریا و بورژوازی بمثابة طبقات اصلی جامعه، شکل میگردد"

در آندوره انقلاب دمکراتیک شعار مشترک کل چپ ایران بود. اما تبیین از انقلاب دمکراتیک، از وظایف آن، از نیروهای دخیل در آن، از رابطه این انقلاب با انقلاب کارگری همه و همه مورد اختلاف بود. برای چپ پوپولیست این انقلاب استراتژی بود، انقلاب کارگری امر روز و در

دستور نبود، انقلاب مدام و بی وقفه و انقلاب دمکراتیک به عنوان گام اول و یک پیش شرط برای پرش به انقلاب کارگری امر چپ ایران نبود. انقلاب سوسیالیستی به هزار مولفه دیگر از رشد سرمایه داری و قطع وابستگی به امپریالیسم و رشد نیروهای مولده و هزار مسئله دیگر وصل شده بود که معلوم نبود خود این انقلاب چند ده سال و چند صدسال دیگر در دستور قرار میگیرد. در دوره ای که برای چپ خرده بورژوائی انقلاب دمکراتیک یک هدف در خود طبقه کارگر با وظیفه استقلال ایران، رفع وابستگی و رشد سرمایه داری بود، برنامه اتحاد مبارزان تبیین مارکسیستی خود از انقلاب دمکراتیک در ایران را در برنامه به روشنی اعلام میکند. تبیینی که بزر در جدالهای سیاسی تئوریکی چه قبل و چه بعد از تشکیل حزب ادامه داشت. در برنامه اتحاد مبارزان کمونیست پس از توضیحات در مورد مختصات اقتصادی و سیاسی جامعه ایران و رابطه طبقات در این جامعه معین، در مورد خصلت دمکراتیک انقلاب ایران میگوید:

"در چنین شرایطی پرولتاریای آگاه ایران و حزب کمونیست او ناگزیر است تا در وهله اول مساعدترین زمینه ها و پیش شرطهای اقتصادی و سیاسی را، برای هرچه فشرده تر کردن صوف خود، برای جلب بخش وسیعی از کارگران و زحمتکشان بزریر پرچم خود و برای حرکت نهایی خود بسوی سوسیالیسم، از طریق یک انقلاب دمکراتیک پیروزمند علیه بورژوازی بکف آورد. این انقلاب طلبیه انقلاب سوسیالیستی پرولتاریای ایران و جز لایتجزای انقلاب سوسیالیستی جهانی است." (برنامه اتحاد مبارزان کمونیست بند ۱۳)

بندهای نقد کمونیسم اردوگاهی و سوسیالیسم خرده بورژوائی منجمله حزب توده و اکثریت بعنوان نیروهای ضد انقلابی و ضد کارگری، اعلام سرمایه داری بودن جامعه شوروی و حاکمیت بورژوازی در این کشور، خواست جدایی کامل مذهب از دولت، آزادی بی قید و شرط بیان، (و نه آزادی فقط برای خلق) همه و همه مسائل مهم جامعه ایران و کمونیسم آندوره بود. طرح تک تک این مطالبات اعلام صفی و سدی در مقابل کمونیسم اردوگاهی و سوسیالیسم خرده بورژوائی در ایران بود، که ابراهیم علیزاده به اجبار و البته با اکراه و تحقیر از آن بعنوان "اندکی تغییرات" در برنامه حزب کمونیست شوروی از آن نام میبرد.

برنامه اتحاد مبارزان کمونیست نتیجه جدالهای سیاسی- تئوریک و اجتماعی کمونیسم ایران، ادعانامه کمونیستها و طبقه کارگر نه فقط علیه بورژوازی حاکم که علیه کمونیسم بورژوائی و سوسیالیسم خرده بورژوائی بود. تقلیل این برنامه به "کپی برنامه حزب کمونیست شوروی با اندکی تغییرات" را فقط میتوان نشان نامربوطی امروز ابراهیم علیزاده به آن تاریخ دانست. این تلاشی بشدت غیر مسنولانه و سبک سرانه برای بی اهمیت کردن کل آن پروسه و بی اهمیت کردن خود حزب کمونیست و حتی کومه له آن دوره است. از روز اول مسلم بود بعد از جدایی کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۹۱، ابراهیم علیزاده و عبدالله مهددی و بقیه که اسم حزب کمونیست و کومه له برایشان جای گذاشته شد، نمیتوانند صاحب آن تاریخ شوند. امروز که برای خود علیزاده هم این حقیقت اثبات شده است، دارد با مسخ کل آن تاریخ، سکوت قبلی خود را جبران میکند. علیزاده میدانند که نمی توان کمونیست ماند و کومه له کمونیست را تسخیر کرد! باید آن را تخریب و دوباره ساخت! کاری که مهددی شروع کرد و امروز علیزاده آن را ادامه میدهد. پروسه پیوستن کومه له به مارکسیسم انقلابی و

"برنامه حزب کمونیست را به کنگره سوم کومه له بردیم و در آنجا، در کنگره سوم کومه له برنامه حزب کمونیست ایران تصویب شد."

"سازمانهایی به ما ملحق شدند و حزب کمونیست را تشکیل دادیم."

"مراجعه کومه له به ام ک برای تشکیل حزب ناشی از یک نیاز وحدت طبانه رهبری کومه له بود. ... چون در هر حال ما احتیاج داشتیم که چپ ایران، چپ رادیکال ایران، در این پروسه مشارکت کند. این حزب را در موقعیت بهتری قرار میداد، در توازن قوای مساعدتری در مقابل دشمنان طبقه کارگر ظاهر میشد."

ببینیم مستقل از شوخی های علیزاده واقعیت چیست و اسناد و فاکتوها چه میگویند. برنامه اتحاد مبارزان کمونیست در نیمه اول فروردین ۶۰ تصویب شد. کنگره دوم کومه له که مقطع به چپ چرخیدن کومه له است هم در نیمه اول فروردین سال ۶۰ یعنی سه ماه قبل از حمله ۳۰ خرداد برگزار میشود. در اطلاعیه پایانی این کنگره آمده است:

"در پایان لازم می دانیم کوششهای ارزنده ای را که از جانب رفقای ا.م.ک در راه مبارزه با پوپولیسم و کمونیسم و تثبیت تئوریک بینش پرولتاری در جنبش کمونیستی ایران به عمل آمده و ما را نیز در طرد بینشهای انحرافی مساعدت کرده خاطر نشان کنیم."

پیش نویس برنامه مشترک اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له، که همان برنامه اتحاد مبارزان با تغییراتی است، در آذر ماه ۶۰ از طرف دو سازمان منتشر میشود. این برنامه در بهار سال ۶۱ بعنوان "برنامه حزب کمونیست ایران" از جانب اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له منتشر میشود و در کنگره سوم کومه له در اردیبهشت ۶۱ این برنامه با همین عنوان تصویب میشود.

با انتشار برنامه پروسه عملی تشکیل حزب کمونیست ایران در دستور دو سازمان قرار میگیرد. کمیته برگزاری کنگره موسس متشکل از اعضای کمیته مرکزی دو سازمان تعیین شده و فعالیت برای تشکیل حزب کمونیست ایران شروع میشود. قبل از برگزاری کنگره موسس قرار بر این بود که دو سمینار در شمال و جنوب کردستان برگزار شود که فقط یکی از این سمینارها در شمال کردستان (در مناطق آزاد در یکی از روستاهای حومه مهاباد) تحت عنوان "سمینار شمال در تدارک تشکیل حزب کمونیست ایران" برگزار میشود. در این سمینار علاوه بر تعدادی از کادرهای کومه له و اتحاد مبارزان فعالینی از سازمانهای پیکار، رزمندگان، وحدت انقلابی، رزم انقلابی و ... هم حضور داشتند. بالاخره در نیمه اول شهریور ۱۳۶۲ کنگره موسس حزب کمونیست ایران برگزار و حزب کمونیست ایران رسماً اعلام موجودیت کرد.

نتیجتاً این تصویر که کومه له برنامه حزب کمونیست ایران را تصویب کرد و بعد کومه له از

کارگران جهان متحد شوید

حزب کمونیست ایران و کومه له ...

سر روحیه وحدت طلبی خود سراغ اتحاد مبارزان کمونیست رفته و آنها را هم بازی داده، اینکه سلیو سازمانها منجمله اتحاد مبارزان کمونیست به این حرکت کومه له پیوستند، شوخی و خود بزرگ بینی مسخره ای بیش نمیتواند باشد.

ابراهیم عزیزاده تلاش رهبری وقت کومه له در سالهای ۶۱ در دفاع از کمونیسم، متحد و متشکل کردن کمونیستها و طبقه کارگر، برای انقلاب کارگری را هم تخطئه میکند. آنچه که "دوستی خاله خرسه" در حق گذشته کومه له و حزب کمونیست ایران است، جعلیاتی است که عزیزاده، بنام تاریخ، بدون سند و مدرک و فاکت ابژکتیوی، ردیف میکند!

۳- حزب کمونیست ایران و گرایشان درونی آن

در مصاحبه ای که قرار است به مقاطع مهم حیات سی و دو ساله حزب کمونیست ایران بپردازد، نه سوالی در مورد جدالهای طبقاتی در ایران در این سی و چند سال و نقش این حزب در آن، نه از جدالهای کمونیسم در کردستان و تقابلهای آن با بورژوازی کرد، نه از تلاش این حزب در سازمان دادن طبقه کارگر و نه از نقش این حزب در نمایندگی صف مستقل طبقه کارگر و موفقیت و عدم موفقیتهای آن، صحبتی میشود. عزیزاده بهتر از هر کسی میداند که اگر قرار باشد تک تک دستاوردها و پیشروی های سیاسی - اجتماعی و سازمانی این حزب را بر شمارد، دیگر امکان حذف نقش تنوریسن ها و بویژه منصور حکمت را ندارد. دیگر نمیتوان تعیین سیاست، تعیین "استراتژی حزب در کردستان"، تعیین مبارزه طبقاتی در کردستان و تقابل نظامی با حزب بورژوازی آن، حزب دمکرات، تهیه سند "اعلامیه حقوق پایه ای مردم زحمتکش کردستان"، "سلیست سازماندهی ما در میان کارگران"، را به نوشتن چند جزوه و مقاله تقلیل داد و تحقیر کرد. نه از این سر که عزیزاده روز خودش احترامی برای تنوری مارکسیستی و سیاست کمونیستی قائل بود، نه از این سر که عزیزاده الزاما آنروزها تک تک این سیاستها را قبول داشت، بلکه اساسا به این دلیل که پرداختن به این دستاوردهای سیاسی تنوریک اجتماعی و نظامی بدون نام بردن از افرادی که در تدوین آن نقش داشته و برایش چه در درون حزب کمونیست ایران و چه بیرون آن جنگیدند ممکن نیست. برای اینکه بتواند فرصت طلبانه همه این تلاشها، جدالها و دستاوردها را حراج و "از آن همگان" کند، باید از تدوین سیاست و استراتژی حرفی نزند. دیگر نمیتوان پیشروی های کومه له کمونیست و حزب کمونیست ایران را به "مرتضی راوندی" و "م سوادگر" و سایر "دانشمندان" امروز وصل کرد وگرنه عزیزاده ابایی از چنین شعبده بازی نداشت.

هیچ تاریخ نویس منصف و بی غرضی نمیتواند به این عرصه های اصلی جدال طبقاتی در ایران نگاه کند، به پیشروی های حزب کمونیست ایران نگاه کند، نمیتواند مقابله با نظامیگری در درون سزمن کردستان این حزب، تقابل با نفوذ آرا و افکار عقب مانده علیه برابری زن و مرد در سازمان کردستان آن، یا سازماندهی کارگران در کردستان و ... را بررسی کند و نقش یکی از گرایشات درون این حزب، گرایش کمونیسم کارگری، را ندیده بگیرد. تلاشها و جدالهایی که به حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن هویتی سیاسی طبقاتی و اجتماعی متمایزی میداد، و آنرا به حزب کمونیستی با نفوذ و معتبر در طبقه کارگر در ایران تبدیل کرد، حاصل یک خط و نقش منحصر به فرد حکمت بوده. از این رو است که خروج او از حزب، به سرعت زمینه عروج ناسیونالیسم و تولد پدیده هایی چون عبدالله مهدی و باندهای مشابه میشود.

ابراهیم عزیزاده که قرار بود از زاویه ای اجتماعی و تاریخی به وقایع و منجمله به حزب کمونیست ایران نگاه کند مرحله بندی مجری را بعنوان تقسیم بندی حیات سیاسی تاریخی حزب کمونیست ایران

و رویدادهای مهمی که در این حزب اتفاق افتاده است، قبول میکند. این مرحله بندی که "کنگره نوم حزب، اولین کنگره بعد از تشکیل حزب است. کنگره سوم آخرین کنگره قبل از انشعاب اول و کنگره چهار اولین کنگره بعد از انشعاب اول و کنگره های بعدی".

اما زمانیکه حتی کل بررسی این تجربه به بررسی سه کنگره و اساسا به بررسی جدایی، نه انشعاب، کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران محدود میشود، هم باز جعل آشکار تاریخ، شیطان سزوی قهرمان سازی و مثنی دروغ تحویل شونده مصاحبه داده میشود.

برای نشان دادن "صداقت" عزیزاده، ترم مورد علاقه عزیزاده که چندین و چند بار در این مصاحبه به آن مراجعه میکند، ناچاریم به تک تک کنگره ها و بعضی از پلنوم های حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن بپردازیم. چرا که تاریخ جدال گرایشات در حزب کمونیست ایران و کومه له از هم جدا نیستند.

کنگره چهارم کومه له که در بهمن ۱۳۶۲ برگزار شد اولین کنگره کومه له پس از تشکیل حزب است. این کنگره علاوه بر تصویب "برنامه کومه له برای خودمختاری کردستان" به پیوستن کومه له به حزب کمونیست ایران میپردازد. در اطلاعیه پایانی این کنگره آمده است:

"کنگره گزارش پیوستن کومه له به حزب کمونیست ایران را تائید نمود و اقدامات کمیته مرکزی منتخب کنگره سوم بر امر شرکت فعال در بنیان گذاری و تشکیل حزب کمونیست ایران و تحقق پیوستن کومه له به آن را مورد تقدیر قرار داد" (اطلاعیه پایانی کنگره چهار - بهمن ۶۲)

ابراهیم عزیزاد در ارزیابی از کنگره دوم حزب میگوید "کنگره نوم کنگره وحدت بخشی بود. کمیسیون را برای تنقیح برنامه درست شد" و به مضمون مباحث این کنگره نمیپردازد. اما واقعیت چیست! کنگره دوم حزب اولین کنگره پس از کنگره موسس است. مشخصه این کنگره تلاش برای شفافیت سیاسی - تنوریک و همزمان سوق دادن حزب کمونیست و سازمان کردستان آن به چفت شدن با نقاط عطف مبارزه طبقاتی و به این معنی اجتماعی شدن، است. تلاش جهانی، قرار داد، و اینکه نباید تنوری انقلاب ایران به چارچوبه ملی آن محدود کرد، مشخصه این کنگره بود.

مهمترین مبحث کنگره، گزارش کمیته مرکزی است که در چهار بخش به کنگره ارائه میشود: بحثی در مورد موقعیت و دورنمای حزب کمونیست ایران (توسط منصور حکمت)، بررسی عمومی عملکردها و فعالیتهای حزب (توسط جواد مشکی)، گزارش اوضاع سیاسی (توسط عبدالله مهدی) و گزارش اوضاع جنبش و فعالیت حزب در کردستان (توسط ابراهیم عزیزاده).

در بحث موقعیت و دورنمای حزب کمونیست ایران، که تنها بحث در دسترس و منتشر شده این گزارش است، مباحثی چون وضعیت کمونیسم در ابعاد بین المللی، فاصله این کمونیسم از طبقه کارگر، تبدیل شدن کمونیسم به ابزار اعتراض طبقات دیگر، به زمینه های عینی انقلاب کارگری و ضعف و پراکندگی طبقه کارگر و کمونیسم آن اشاره میشود. بطور مشخص در مورد حزب کمونیست ایران، بر ضرورت پایان دادن بر جدایی کمونیسم و مارکسیسم از طبقه کارگر و بوجود آوردن کمونیسم کارگری، از اجتماعی شدن حزب به معنی چفت شدن با مبارزه طبقاتی و بخصوص نقطه عطف های تعیین کننده مبارزه طبقاتی و انقلابی و بالاخره به مختصات یک رهبری کمونیستی بعنوان رهبری سیاسی و نه اداری پرداخته میشود.

در کنگره دوم، اولین خطوط مباحث کمونیسم

کارگری، فراتر رفتن از چارچوب مارکسیسم انقلابی بطور اثباتی طرح میشود. ارزیابی عزیزاده از این کنگره بعنوان "کنگره ای وحدت بخش" و عدم القا "حرفهای دهن پر کن" به این مباحث، ناشی از اثباتی بودن مباحث کمونیسم کارگری و "بی ضروری" آن برای کومه له است.

کنگره سوم حزب اما در تصویری که ابراهیم عزیزاده به شونده میدهد نقطه انشقاق، توطئه، نا امیدی بخشی از رهبری حزب، فروپاشی بلوک شرق و تأثیرات آن بر این بخش از رهبری است که زیر مباحثی چون کارگری نشدن حزب، حزب گرایشات و طرح میشود. عزیزاده میگوید:

"در واقع کنگره سوم که مقدمه انشعابی در حزب کمونیست ایران شد. آخرین کنگره قبل از انشعاب بود..... کنگره سوم چیزی نبود جز بیان سرخورگی و نا امیدی رهبری آن موقع حزب کمونیست و دفتر سیاسی آن اساسا و کسان مشخصی در دفتر سیاسی بخصوص از کل حزب کمونیست. یک نا امیدی سرتا پای رهبری را گرفته بود و این نا امیدی و یا یلس خودش را تنوریزه کرد در کنگره سوم. تحت عنوان اینکه حزب باید کارگری بشود. حزب چرا کارگری نشده. و اینکه مصافهای بزرگی در دنیا برگیر است."

عزیزاده با کاریکاتور کردن مباحث اساسی که در این کنگره شد، با بیانی عامیانه و تحریف این مباحث "کشاف" و تبدیل بحث جدال گرایشات در حزب کمونیست و ضرورت غلبه رسمی یکی از این گرایشات بر حیات سیاسی پراتیکی و اجتماعی حزب، بعنوان تصمیم داشتند تصفیه تشکیلاتی کنند تحویل شونده میدهد. (۱) عزیزاده بی خطی، بی حرفی و سکوت همیشگی خود و هم خطی هایشان را گردن کمونیسم کارگری و منصور حکمت می اندازد و میگوید:

"بحثهایی که در کنگره سه صورت گرفت یک منولوگ بود. یعنی کسی با اینها مخالف نبود، یعنی کسی نبود که در مقابل این ایده ها بگوید که نه این نه و این بله. یک منولوگ بود."

عزیزاده فشار کمونیسم کارگری به گرایشات دیگر در حزب کمونیست ایران برای شکستن دیوار سکوت و توافق صوری شان با خطر رسمی حزب، تلاش و فشار برای علنی کردن بحثهایی که این گرایشات در محافل و چادرهای اردوگاه و بعنوان "ملاحظات بر بحثهایی" طرح میکردند، اینکه موافقت صوری کافی نیست، برای پیشبرد کمونیسم کارگری دخالت و همفکری کنید، را با مظلوم نمایی اینکه این گرایش میخواست ما را از حزب تصفیه کند به شونده قالب میکند. مخاطب اینکه "موافق نمیخواهم، همفکر نمیخواهم" امثال عزیزاده است که معمولا تائید میکرد و کمی سکوت. در این رابطه میگوید:

"همه راجع به حساسیت شرایط و لزوم یک کار دیگری، از نوع دیگری که هنوز هم ابعادهای معلوم نیست، صحبت میکردند، همه اینها تائید میکردند و بر واقع کسی در مقابل این بحث ها قرار نمیگرفت. ولی با وجود این آن موقع عنوان میشد که مهم این نیست که کسانی موافق باشند و دست بلند کنند و به این بحث ها رای بدهد. مهم این است که همفکر باشند. و همفکر بودن هم معنی اش این بود که در واقع در عمل سیاسی، خودشان را منعکس کنند."

در دنیای عزیزاده انتظار صاحب خط بودن و برای خط خود تلاش سیاسی شفاف و روشن کردن از

یک رهبری یک حزب کمونیستی یعنی تصفیه، یعنی فشار ایدئولوژیک، یعنی بن بست و دستپاچگی متقاضی! اگر همه این مباحث اساسی قرار بود که به ترمیم "اصلاح فعالیتهای روتین حزب"، "کمی تغییر آرایش" منجر میشد عزیزاده با آنها مشکلی نداشت، آنرا تمسخر نمیکرد و "حرفهای دهن پر کن" هم نبودند. عزیزاده در ادامه این تلاش میگوید:

"در هر حال میخواهم بگویم، تاکید میکنم کنگره، کنگره دیالوگی نبود، یعنی بحثهای متقابلی دو طرف در مقابل هم قرار بگیرند، نبود. کمیته مرکزی حزب که گزارش کنگره را آماده کرده بود فقط رای گیری بر سر این شد که چه کسی گزارش را ارائه بدهد. در خود کنگره هم نه بحث اضافی صورت گرفت. نه تحولی و هر چه بود تائید بود و یک مقدار سکوت یا حداقل."

از آقای عزیزاده باید پرسید خوب دوست عزیز! چرا شما ارائه گزارش را به کسی سپردید که با چنین "حرفهای دهن پر کنی" و از سر "نا امیدی و روحیه باختگی و دستپاچگی و فرار از مسئولیتهای خودش" مقدمه انشعاب را بچیند؟ چرا شما ارائه گزارش را به عهده نگرفتید؟ چرا شما در این "قرعه کشی" برای انتخاب گزارش دهنده شرکت نکردید و بالاخره چرا در مقابل این همه نا امیدی و دستپاچگی و توطئه تصفیه تائید کردید و مقلری سکوت؟ "بچه تهرانی" ها کلاه سرتان گذاشتند؟ یا مصلحت روز این بود و امروز مصلحت چیز دیگری است؟

مخاطب این داستان سربای به نام تاریخ نگاری قطعاً نباید کارگر سوسیالیست و کمونیست، نسل جوان مارکسیستها و کمونیستهای تشنه به شناخت تاریخ جنبش شان و حتی روشنفکرانی با درجه متوسطی از پیچیدگی ذهنی، با ذهنی فعال و تشنه شنیدن بحثها، تبیین های عمیق و مستدل هستند، باشد. نمیشود با الفاظی چون "عینی"، "علمی"، "اجتماعی"، "رزمندگی و غیر رزمندگی"، "تأثیر فروپاشی بلوک شرق" که هنوز اتفاق نیافتاده بود، تاریخ جعل شده را به خورد کمونیستها و مارکسیستهای داد که تفاوت پرت و پلاگویی و داستان سربای، را با تاریخ نگاری مستدل میدانند. به کمونیستهایی که عروج یکباره یک گرایش "غیررزمنده" و "ناامید"، که دست بر قضا سیاستگذاران اصلی این حزب بودند، در یک حزب کمونیستی را نمیتوان به این راحتی قالب کرد. کمونیستهایی که با تنوری شناخته شده توطئه در توضیح دنیا و کائنات آشنا هستند و وقعی به این تنوری نمیگذارند.

جدال گرایشات درون حزب کمونیست ایران

اما ببینیم سیر واقعی جدال گرایشات در درون حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن چگونه بود.

در فاصله کنگره دوم و سوم حزب تلاش برای پراتیک کردن مباحث اساسی کنگره دوم در رابطه با تقابل با کمونیسم بورژوازی، شفافیت تنوریک جنبش و حزب کمونیست ایران، اجتماعی و کارگری شدن حزب در جریان بود. فاصله گرفتن از رهبری سنتی و تشکیلاتی و شکل دادن به یک رهبری کمونیستی در سطح حزب، از جانب یکی از گرایشات، گرایش کمونیسم کارگری، دنبال میشود. این تلاش تا جائیکه به رهبری کمونیستی و شکل دادن به آن برمیگردد اساسا در اجلاس های تشکیلاتی مانند پلنومها در جریان بود.

ترزهای اصول و شیوه های رهبری کمونیستی که در تابستان ۱۳۶۲ از جانب منصور حکمت به نشست مشترک کمیته های مرکزی کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست ارائه شده و به تصویب رسیده بود، شاید اولین تلاش این خط برای شکل دادن به چنین رهبری یا حداقل دادن تصویری از یک رهبری کمونیستی در تقابل با رهبری اداری و سنتی در حزب کمونیست ایران است. ←

حزب کمونیست ایران و کومه له ...

پلنوم هشتم که حدوداً یکسال پس از کنگره دوم در بهمن ۱۳۶۵ برگزار میشود شاید اولین پلنومی است که این بحث در آن از طرف منصور حکمت طرح میشود. اینکه "کار تئوریک بطور یک تلاش دسته جمعی در رهبری حزب صورت نمیگیرد"، اینکه "شیرازه کار اداری در سطح مرکزی گسیخته است"، "حساسیت رهبری به مسائل جاری و سیاسی مبارزه طبقاتی کم است" در این پلنوم از طرف منصور حکمت طرح میشود. در مورد گرایشات در حزب و نحوه ابراز وجود آنها مسئله "سکوت در برخورد به این انتقادات در سطح رهبری"، "وجود گرایشات و خطوط مختلف در حزب"، "بی خطی کارها، بیخطی رهبری و نه بی خطی حزب"، به تفصیل بحث میشود. در مورد تناقض پراتیک حزب با این خط و اینکه "نشریه کمونیست ارگان یک جمع و یک جریان معین در حزب است"، بحث میشود. منصور حکمت در این پلنوم برای اولین بار از "در اقلیت بودن خط کمونیسم کارگری در رهبری و بدنه کادری حزب" و اینکه باید فکری برای این وضعیت کرد را طرح میکند:

"بعنوان عضوی از این اقلیت در حزب، بعنوان فردی از این خط معین دارم حرف میزنم و دیگر نمیتوانم بعنوان یک هویت دسته جمعی حزب بزنم."

"کمونیست در عالم واقعی نشریه رهبری و نشریه کارهای ما نیست. نشریه اقلیتی و خط معینی در حزب ما است"

"بعنوان خط ارگان مرکزی، خط نشریه کمونیست، خط مارکسیسم انقلابی و خط کمونیسم کارگری ... که این خط معتقد است که جواب مسائل را دارد و این خط معتقد است که از نظر تشکیلاتی، از نظر پراتیکی، از نظر کارها، از نظر کنترلش بر حیات حزبی یک اقلیت را تشکیل میدهد."

"اگر چه در سطح فرمال و علنی این خط وظیفه ترسیم سیمای سیاسی و نظری حزب را مستمرا به عهده داشته، از لحاظ نیروی واقعی اش در حزب اینطور نبوده. حزب را نمایندگی نکرده. نه فقط این بلکه اکثریت حزب را نمایندگی نکرده، اکثریت کمیته مرکزی را نمایندگی نکرده، اکثریت کارهای برجسته حزب را نمایندگی نکرده. و هیچکدام از این اکثریتها بر مبنای یک توافق عمیق نظری- عقیدتی با این خط نیستند. هرکدام به درجاتی با آن هستند. هرکدام خودشان خط دارند. من معتقدم گرایشات مختلفی در تشکیلات ما عمل میکنند، هیچ چیزی را از این طبیعی تر نمیدانم اصلاً که گرایشات مختلف در حزب ما عمل کنند. اینها را در مقطعی که اعتماد به نفس بیشتری راجع به درجه باور به خط رسمی وجود داشت من بعنوان "گرایشات بازدارنده" اسم میبردم. معلوم نیست چرا آن بازدارنده است و این نه. به یک معنی خط رسمی گرایش بازدارنده برای آن خطوط است. میشود گفت دارم فرمولبندی هایی را میدهم که واقعیت عینی را بهتر منعکس کنم. خطوط مختلف در حزب ما عمل میکنند. این خطوط پرچم ندارند، رهبر ندارند،

حتی منطبق به افراد نیستند که بیگی این فرد مال این خط است و لاغیر. و این خط مال این فرد است و لاغیر..... این خطوط هستند بصورت تفکرات ما، باورهای سیاسی ما، باورهای عملی ما، روشهای ما، سنتهای ما در سطوح مختلف دارد عمل میکنند. کمونیسم کارگری با آن افق رسمی و علنی که از خود بیرون میدهد، یکی از این خطوط است که دارد عمل میکند." (منصور حکمت- پلنوم هشتم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران- دستور گزارش دفتر سیاسی- بهمن ۱۳۶۵)

نتیجه این مباحث در اطلاعیه پلنوم به این شکل طرح شده است:

"از میان نکات مختلفی که در این گزارش (منظور گزارش دفتر سیاسی است) به آن اشاره شده بود، پلنوم با تفصیل بیشتری به بحث پیرامون روش های بهبود فعالیتهای مرکزی حزب پرداخت. در مباحثات شرکت کنندگان مشخصاً ضرورت بکار انداختن کامل انرژی و خلاقیت های کارها و ارگانهای اصلی حزب، تلاش پیگیرانه برای پیشبرد ایده ها و سیاستهای حزب در زمینه شکل دادن به یک کمونیسم کارگری قدرتمند، سرعت عمل بیشتر در پاسخگویی به اولویتهای سیاسی و نظری حزب، و بالا بردن کیفیت و سطح فعالیت اعضا و کارهای حزب، مورد تاکید قرار گرفت." (اطلاعیه پایانی پلنوم هشتم کمیته مرکزی ۶ بهمن ۱۳۶۵)

نتیجتاً اگر در کنگره دوم حزب مباحث کمونیسم کارگری بطور اثباتی طرح میشود و بعنوان مباحث بی خطر مورد "توافق" همگان منجمله ابراهیم عزیززاده قرار میگیرد، در پلنوم هشتم کمیته مرکزی جنبه انتقادی بطور مشخص به رهبری و بدنه کادری حزب و بی خطی آن طرح میشود. بحث موافق های صوری، اینکه پراتیک حزب در عرصه های مختلف خطر رسمی حزب را نمایندگی نمیکند، بحث بی پرچمی و بی رهبری خطوط دیگر و سنتهای غیر کمونیستی در سطح رهبری حزب، اینبار نه اثباتی که بصورت نقدی نیز طرح میشود.

ضرورت وصل شدن این کمونیسم به طبقه کارگر بر خلاف تصویری که ابراهیم عزیززاده میدهد برای اولین بار نه در کنگره سوم حزب در سال ۶۷ که در کنگره دوم در سال ۶۴ و پس از آن بطور دائم در اجلاسهای حزب و منجمله پلنومهای کمیته مرکزی طرح میشود. اتفاقی که افتاد این بود که طرح این مباحث در کنگره سوم و پس از آن سمینارهای کمونیسم کارگری این مباحث را علنی کرد و از سطح پلنومها و جلسات دفتر سیاسی به کل حزب و در سطح علنی خارج حزب برد. این زنگ خطری بود برای گرایش سانتر که اساساً زیر نقد بود.

پس از پلنوم هشت تلاشهای گرایش کمونیسم کارگری، خط رسمی حزب، برای جوابگویی به مهمترین مسائل مبارزه طبقاتی، برای زدن مهر خود، مهر خط رسمی حزب به بدنه کادری و رهبری این حزب و سکوت و "همراهی" و اعلام "توافق" گرایشات دیگر ادامه داشت.

در ایندوره، سمینارها و مباحثی در رابطه با بررسی تجربه انقلاب اکتبر و دلایل شکست آن سازمان داده میشود که مجموعه این مباحث در ضمیمه های نشریه بسوی سوسیالیسم تحت عنوان "بولتن مارکسیسم و مسئله شوروی" منتشر شدند.

نگاهی به این مباحث و سایر مباحث ایندوره حزب که بخش عظیمی از آنها به مصوبات حزبی و داده عمومی این حزب و رهبری وقت تبدیل شده بودند، نقش تک تک اعضا رهبری حزب و منجمله در این مباحث مارکسیستی را نشان دهد. به تبیین عزیززاده دستاوردهای حکمت در نقد تجربه شوروی و دولت در دوره های انقلابی و نقد فدرالیسم و ناسیونالیسم و دمکراسی بورژوازی و ... ، همه و همه میتوانست، اگر "مبارزه فرصت میداد" و فعالیتهای روتین وقت میکردند، کار او و سایر دوستانی باشد که در کنکور دانشگاهی نمره قبولی شان احتمالاً از حکمت بالا تر بوده است. به مبحث بازگردیم!

در همین دوره مباحثات گرایش کمونیسم کارگری مانند "کارگری کردن حزب"، "عضویت کارگری"، "تشکلهای توده ای طبقه کارگر، شورا، مجمع عمومی" به قرارها و قطعنامه های این حزب تبدیل میشود. "سیاست سازماندهی ما در میان کارگران" که از جانب منصور حکمت طرح میشود به سیاست این حزب و نقشه و دستور این حزب در فعالیت در میان طبقه کارگر تبدیل میشود. این سیاستها و مصوبات ظاهراً تا زمانیکه قرار بود تابلوی "رادیکالیسم حزب کمونیست" و مایه اعتبار کومه له باشد و مهمتر تا زمانیکه مسئولیت پراتیک آن هم به عهده عده دیگری بود، مورد قبول ابراهیم عزیززاده بود.

با نزدیک شدن پایان جنگ ایران و عراق، مجموعه مسائل زیر در دستور کار رهبر حزب قرار میگیرد: مسئله تأثیرات پایان جنگ ایران و عراق بر فعالیت حزب در کردستان، مسئله باز شدن اوضاع به نفع حزب برای سازمان دادن جامعه و همچنین تأثیرات آن بر محدود شدن مبارزه مسلحانه، سیاست ما در ایندوره و آمادگی حزب برای ورود به این اوضاع جدید، مهمترین مسائلی است که در دستور رهبری حزب قرار میگیرد.

گرایشی که تمام افق خود را از مبارزه مسلحانه، از شکاف میان ایران و عراق گرفته بود، گرایشی که هست و نیست کومه له را در موجودیت اردوگاهی آن میدید، عملاً بی افق و بدون هیچ پروژه ای به اداره امور، "روحیه دادن" به تشکیلات که اتفاقی نخواهد افتاد و ما تضمین میکنیم که "شعله مبارزه مسلحانه" را همچنان برافراشته نگاه داریم، مشغول بود. منصور حکمت در همین رابطه میگوید:

"آیا نفس ختم جنگ ایران و عراق (که برای بخش علنی ما محدودیت ایجاد کرده است) از نقطه نظر مبارزه کارگری و کمونیستی در شهرهای کردستان یک واقعه کاملاً مثبت نبوده است؟ پس چرا وقتی کومه له را وارد تصویر میکنیم سوالات، مشغله ها، دورنماها، ارزیابی ها و وظایف و بیم ها و امید ها همه بیکیاره نگرگون میشوند. از تنگنا صحبت میشود، دست و بال ما از همان ده بیست کمونیست فرضی بسته تر جلوه میکنند، و چنان اوضاع حساسی جلوی چشم تصویر میشود که گویا دیگر نه کمونیسم و مبارزه پیگیر و مداوم برای سازماندهی کارگران و اعتراض طبقاتی، بلکه روش و منش ملوانان و ناخداهای کشتی های طوفان زده باید الگوی حرکت رفقای ما قرار بگیرد؟"

این یک تفکر مایوسانه نسبت به آینده کار ما در کردستان است که ربطی به سنت کمونیستی ما و به موقعیت عینی ای که حزب ما در کردستان در آن قرار دارند ندارد. این تفکر انعکاسی از همان تنگناهای سنتی است که اپوزیسیون کرد در منطقه تاریخا

به آن دچار بوده اند. جریاناتی که در شکاف میان اختلافات دولتها رشد کرده اند و با سازش دولت ها آینده خود را تیره و تار میکنند. این تفکر انعکاس همان نگرش و همان ارزیابی غیر کارگری و غیر کمونیستی است که گویا "ما عده معینی از جنگجویان هستیم در منطقه و اردوگاه معین و با اوضاع جدید باید نگران باشیم که چه بسرمان میاید". این نگرش چاره ای جز بیاس ندارد. حتی قهرمانانه ترین و رزمنده ترین استنتاجات در چهارچوب این نگرش مبین یک بیاس عمیق سیاسی است. ناخدائی که عزم خود را جزم میکند که "آخرین نفر باشد"، بطور قطع قید کشتی را زده است. چنین نگرشی، بویژه در این دوران که حزب ما در کردستان از عالی ترین موقعیت برای سازماندهی و هدایت یک جنبش عظیم سیاسی و کارگری برخوردار است، نباید جانی در بین ما داشته باشد. دیدن این موقعیت شرط اولیه وارد شدن به بحث دورنمای کار ما در کردستان است.

اما شیوه برخورد دیگری نیز وجود دارد که دیگر دارد بعنوان الگوی اظهار "خوشبینی" و "رزمنگی" در میان رفقای ما باب میشود و آن تجاهل نسبت به اهمیت مسائلی است که در پیش روی ما قرار گرفته است و تحولی که کومه له باید از سر بکنراند. "اتفاق خاصی نیافتاده است، کارها به روال سابق ادامه دارد". براسنی اگر واقعا کارها به روال سابق ادامه دارد و مبرمیتی برای چرخش های اساسی حس نمیشود، آینده خوشی در انتظار ما نیست. این برخورد رویه دیگری از همان نگرش مایوس و متصل است که حتی نسبت به امکان تحول بموقع کومه له ناامید است و ترجیح میدهد وضع موجود را در ذهن خود ابدی قلمداد کند. " (سمینار دوم کمونیسم کارگری- فعالیت حزب در کردستان- مرداد ۶۸)

در همین دوره کنگره ششم کومه له در بهار ۶۷ برگزار میشود. مهمترین بحث این کنگره مسئله استراتژی ما در کردستان است که توسط منصور حکمت تهیه میشود اما بدلیل عدم امکان شرکت وی در کنگره بحث از طرف ابراهیم عزیززاده به کنگره ارائه میشود. این سند به تصویب کنگره میرسد. سندی که علاوه بر ترسیم خطوط اساسی استراتژی حزب در کردستان و مرحله بندی این استراتژی، معطوف کردن این سازمان به موضوع اصلی کار خود، طبقه کارگر، و سازماندهی آن و آماده شدن برای جدال نهایی را در جزئیات در خود دارد. سندی که نماینده خط و گرایشی بود که با افت و خیز در مبارزه طبقاتی، با تغییر شرایط مبارزه طبقاتی افق ماگرو و سوسیالیستی خود را گم نمیکند. خط و افقی که ابراهیم عزیززاده امروز با لاقیدی و تحقیر از آن بعنوان "حرفهای دهن پرکن کارگری" نام می برد. البته این مانع از آن نمی شود که عزیززاده بپذیرد که در کنگره ششم کومه له این خط را نمایندگی کند! چرا که این خط کمونیستی که حکمت تدوین کرده، خلا بی خطی رهبری وقت کومه له را پر میکرد و چهره ای کمونیستی و کارگری به کومه له میداد. پراتیک کردن این سند داستان دیگری است. این سند هم مانند سایر مصوبات رسمی حزب به آرشیو اسناد سپرده شد. رهبری وقت کومه له به روال سابق مشغول اداره امور و روحیه دادن به تشکیلات و بود. امری که اگر آن روز خودبخودی بود،

حزب کمونیست ایران و کومه له ...

امروز برای عزیزان آگاهانه به فضیلتی در مقابل تنوریسین ها تبدیل شده است.

ادعای عزیزان که گویا مباحثی چون "کارگری شدن حزب"، "گرایش کمونیسم کارگری"، و "حرفهای دهن پر کن" دیگر که از سر یاس و نا امیدی بخشی از رهبری حزب برای اولین بار در کنگره سوم حزب طرح شد، دروغی بیش نیست.

کنگره سوم حزب کمونیست ایران در بهمن سال ۶۷، پیش از فروپاشی بلوک شرق برگزار میشود.

گزارش به کنگره تحت عنوان "اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم" به مهمترین مولفه های ایندوره، به روندهای اساسی، طرح شدن مسائل بنیادی در رابطه با منلهای رشد سرمایه داری در دنیا، بن بست کمونیسم و سوسیالیسم بورژوایی، شکست منلهای سرمایه داری دولتی و ابعاد سیاسی ایدئولوژیک بحران و بالاخره کمونیسم کارگری، پتانسیلها و موانع و بالاخره حزب کمونیست ایران کجای این تحولات ایستاده، می پردازد. قاعدتا یک رهبری کمونیستی و مارکسیستی که وظیفه خود را اداره تشکیلات و رفع موانع و مشکلات اعضایش تعریف نمیکند، رهبری کمونیستی که مبارزه طبقاتی در "جامعه خود" را بدون افقی جهانی و بدون تبیینی از روندهای اساسی دنیا ممکن نمیداند، رهبری که افق پیروزی طبقه کارگر و کمونیسم در جامعه اش را صرفا از تحولات درون کشوری خود نمیبیند، باید چنین سوالاتی را روی میز خود بگذارد. امری که برای ابراهیم عزیزان همیشه سرزمین بیگانه ای بوده و همیشه تلاش کرده این بیگانگی را با تحقیر تنوری تنوریزه کند. عزیزان دیدن این روندها و آماده شدن برای ورود به شرایط جدید مبارزه طبقاتی را به یاس و نا امیدی این خط نسبت میدهد.

جالب است جریانی و خطی که بعنوان یک رهبری کمونیستی تلاش میکند تبیینی مارکسیستی از یکی از متحول ترین اوضاع قرن بیست، به بزرگترین زمین لرزه سیاسی قرن که آرایش سیاسی دنیا را دستخوش تحولی عظیم کرد، بدهد، کسانیکه تلاش میکنند حزب خود و کمونیستهای متشکل در آن را برای رویارویی با این اوضاع آماده کنند، مهر نا امیدی، یاس و ... را میگیرند و جریانی و کسلیکه که با لاقیدی تمام و با تنوری "قاج زین را بچسیم" و دستمان به کلاه خودمان (اردوگاههای کومه له) باشد نماینده "رزمندگی"، "پیشتازی" و در میدان مبارزه طبقاتی بودن، میشوند. وارونگی از این بیشتر؟

در همان کنگره منصور حکمت در مقابل خط "قاج زین را بچسیم" عزیزان میگویند:

"نمیتوان در دنیایی که شوروی و کل مدل اقتصادی اش با چنین شدتی دستخوش بحران و تحول میگردد، در دنیایی که احزاب عربی و طویل در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در شرق و غرب به اضمحلال کشیده میشوند، بی تفاوت نسبت به این تحولات سر در لاک تشکیلات خود کرد و در گوشه ای پراتیک سیاسی پیشرو و رضایتبخشی را برای خود ترتیب داد. دوره فعالیت محدود، افق محدود و انتظارات محدود از مبارزه سیاسی بسر رسیده است. آنچه در این گزارش به آن "سوسیالیسم بورژوایی" اطلاق کرده ایم، لاشه خود را هم نمیتواند به قرن بیست و یکم بکشد. حاصل این روند تخریب سوسیالیسم بورژوایی کنار گذاشته شدن مارکسیسم و تعرض ایدئولوژیکی بورژوازی علیه

مارکسیسم بطور کلی است. در سال ۲۰۰۱ به ازاء هر یک مارکسیست فعال دو هزار مارکسیست "سابق" پیدا خواهید کرد که به شما میگویند "این حرفها فایده ندارد"، که "مارکسیسم و کمونیسم ایده های قرن نوزدهم است و شکست خود را در عمل نشان داده است".

این تصور که گویا میشود خلاف این جریان تخریب بود، خلاف این عقب نشینی و یاس بود، بدون آنکه به افقی روشن و دستگاه فکری و نگرشی محکم و قدرتمند مسلح بود یک توهم پوچ است. کسی که بخواهد بدون چنین افقی "قاج زین" هرچیزی را بچسبید از حالا نمیتوان گفت که محکوم به شکست است. بنابر این توجه به این چهارچوب عمومی که امروز مطرح میشود برای کسی که واقعا میخواهد پراتیکی داشته باشد و فعالیت را به پیش ببرد حیاتی است. (درحاشیه گزارش "اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم" کنگره سوم حزب کمونیست ایران)

البته اگر همه این بحثها کمکان بحثهای سیاسی و تنوریک عمومی و اثباتی بود عزیزان اعتراضی نداشت، اگر مخاطب آن حزب کمونیست و سازمان کردستان آن نبود عزیزان آنها را تائید میکرد. امروز هم بعد از گذشت سالها از این مباحث هنوز هم عزیزان با گفتن اینکه:

"این بحثها آتموقع در فرهنگ عمومی حزب، بحثهای قابل قبولی بود. یعنی اینکه کسی راجع به خطیر بودن اوضاع صحبت کند، اینکه کسی صحبت کند راجع به اینکه کمونیسم باید برپایه کارگری اش قرار بگیرد، و اینکه کسی بگوید در مصافهای آینده جهان ما، مصاف طبقه کارگر و سرمایه دار است و با فروپاشی اتحاد شوروی دیگر این توهمات به این نوع سوسیالیسمهای بورژوایی از بین رفته، این جزو فرهنگ عمومی حزب بود".

با این مباحث عکس میگیرد و پز میدهد. کسی نیست بپرسد آقای عزیزان این "حرفهای دهن پر کن" چه کسی است که شما امروز آنرا تکرار میکنید.

اما مشکل جایی است که به اعتراف خود عزیزان نقد این خط به "برخی انتقادات و ایرادات"، به "اصلاح کردن فعالیتهای روتین حزب" محدود نمیشد. این خط خواهان برخی اصلاحات نبود بلکه خواهان چرخشی جدی در حزب کمونیست ایران، در منطبق کردن پراتیک حزب، جایگاه اجتماعی اش با خط رسمی و چیزی که جامعه و کارگر با آن این حزب را می شناخت، بود.

این چیزی بود که دنیای "آرام و روتین" عزیزان، در "رسیدگی کردن به تشکیلات"، البته آن هم رسیدگی به بخش علنی مستقر در اردوگاهها، و به مشغولیت او در "روحیه دادن" به اعضا حزب، را آشفته میکرد! عزیزان امروز هم برای "روحیه دادن" به تشکیلاتش، برای منسجم کردن آن به جای دادن افق سیاسی، به تخطئه تاریخ یکی از بزرگترین، اجتماعی ترین و مارکسیست ترین حزب کمونیستی ایران، به تاریخ حزبی که خود او در پیشروی های آن سهیم بود، مشغول شده است. متأسفانه دفاع از عزیزان کمونیست دیروز، دفاع از نقش او در رهبری حزب کمونیست ایران، دفاع از کومه له کمونیست در مقابل تعرض عزیزان امروز که با شمشیر زنگ زده ناسیونالیسم به جنگ این تاریخ و نقش خود در این تاریخ

میرود، به عهده ما افتاده است. عزیزان مجبور به این درجه از سقوط نبود.

ارائه شده به وقت بیشتری نیاز دارد، میگوید:

در کنگره سوم این گرایش رسماً اعلام کرده بود که پس از کنگره سوم مباحث خود را بعنوان یک گرایش علناً طرح خواهد کرد. پس از کنگره سوم، سمینارهای اول و دوم کمونیسم کارگری توسط حکمت، با عناوین "مبانی کمونیسم کارگری" در فروردین ۶۸ و "فعالیت حزب در کردستان" در مرداد ۶۸ برگزار میشود. مباحث این سمینارها در اختیار تشکیلات حزب قرار میگیرد. زمانیکه مباحث کمونیسم کارگری از چارچوب ارگانهای مرکزی فراتر میروند، زمانیکه لبه نقد این گرایش به گرایشهای دیگر در حزب دیوار مصلحت گرایی کمیته مرکزی را شکست و مخاطب خود را اعضا و کادرهای حزب قرار داد و بالاخره زمانیکه هراس از انشعاب کمونیسم کارگری از حزب، دامن گرایشهای دیگر را گرفت، دیگر سکوت و موافقتهای صوری راست و سائتر ممکن نبود.

مقاومت منفی امثال عزیزان، در شکل کمپینی غیر سیاسی، محظی، ترور شخصیت علیه رهبری کمونیسم کارگری، تحت همین عناوینی که امروز عزیزان با زبانی لطیف تر بیان میکنند، به راه افتاد. "پاسیفیسم"، "روشنفکران بی عمل"، "خارج نشینها" و ... حداقل و محترمانه ترین الفاظی بود که در این کمپین علیه دفتر سیاسی حزب، از طرف "راست" و "سائتر" به گوش میرسید. در مقابل مباحث حکمت، موجی از تحریکات ناسیونالیستی، براه انداختن عرق و هویت "کومه له ای" بودن، "پیشمرگ" بودن، علیه حزب و رهبری و کمونیسم به راه افتاد. شعار "نگذارید کومه له و تاریخ پرافتخاران را نفی کنند"، و شاه کلیدی که "اینها گفته اند پیشمرگه رمه است"، ابزار بسیج نیروی این دو گرایش بود. کمپینی که ۹۰ درصد کادرها و رهبری حزب به آن نه گفتند و به اعتراف عزیزان فقط اعضا و پیشمرگان ساده را "قانع" کرد و با خود همراه کرد.

۹ سال مبارزه سیاسی شفاف، روشن، و علنی و روباز کمونیسم کارگری در مقابل ۹ سال سکوت، توافق صوری گرایشهای دیگر، این حقیقت را نشان میدهد که مبارزه سیاسی در سنت کمونیسم کارگری مانند سنت هر کمونیسم و مارکسیسمی، عبارت است از بحث کردن، جدل کردن، نوشتن، قانع کردن، نقد کردن، تلاش برای متحد کردن، روشن کردن اختلافات و بالاخره زدن مهر خود بر حیات سیاسی- اجتماعی، پراتیکی و سازمانی، بود. این گرایش که مبارزه سیاسی علنی را بعنوان روشن ترین و شفاف ترین روش برای مبارزه در پیش گرفت، تنها گرایشی است که در حزب کمونیست ایران فراکسیون خود را با پلاتفرم روشن برای آینده حزب، برای تصرف حزب علناً به کل حزب اعلام میکنند. امروز این گرایش از بعد از گذشت بیش از دو دهه و بی حرفی عزیزان، از جانب او به "توطئه گر" متهم میشود. اما سنت مبارزه سیاسی گرایشهای دیگر، چه گرایش ناسیونالیسم کرد و چه گرایش سائتر، سنت سکوت، توافق با سیاست و بعد پراتیک دیگری کردن، به جای بحث روشن و شفاف و علنی اتکا به محفلیسم، تحریک احساسات، فضا سازی، حملات شخصی، شیطان سازی و بالاخره با رای در انتخابات ارگانها نظر سیاسی خود را اعلام کردن، بود. سنت، رفتار و روشی که، عین صداقت و دفاع از کومه له قلمداد میشود.

پلنوم شانزده حزب در آبان ۶۸ نقطه تعیین کننده ای در تثبیت عقب زدن تعرضات راست و سائتر و مقطع پیروزی رسمی چپ بود. در این پلنوم، کمیته رهبری و طرفدارانشان در کمیته مرکزی (منجمله عزیزان که استعفایشان مورد قبول قرار نگرفت) از مسئولیتهایشان استعفا دادند، و رسماً چپ رهبری کومه له را در دست گرفت. تا این دوره، جدال اصلی کمونیسم کارگری با گرایش سائتر که عزیزان یکی و شاید با اتوریته ترین شخصیت آن بود، در جریان بود.

ابراهیم عزیزان در این پلنوم، در مورد این کمپین و انتقادات و تبیین هایی که در پلنوم طرح شده،



حزب کمونیست ایران و کومه له ...

یک مجموعه واحدی راه برون رفت از همه مشکلات ما را نشان میداد، به نظر من در راستای شکل دادن به یک کمونیسم واقعا کارگری و پیشتاز در جنبش کردستان و در مبارزه طبقاتی در کردستان بود. منتهی آنجا به جای دیدن اینها، من اینها را میدیدم البته و قبول هم داشتم، خودم راجع به آنها حرف زده بودم. در جلسه مشترک کمیته مرکزی کومه له و حزب من راجع به اینها سخنرانی کردم بعد از نادر و گفتیم که اینها را قبول دارم و سعی کردم تا جاییکه عقلم میرسد چیزهایی به آن اضافه بکنم. منتهی وقتی بحثها اینطور مطرح شد. بحث ارزیابی خیلی برای من محور قرار گرفت متأسفانه. بحث ارزیابی و نکاتی که آنجا به نظرم می آمد نادرست است، که خیلی بخش کوچک و جزئی از کل مسئله را تشکیل میداد، اینها ذهن من را آنقدر اشغال کرد که وقتی این را در متن اوضاع عمومی حزب قرار میدادم، به تشکیلات و کمیته مرکزی و خود رفیق نادر حتی، حق نمیدادم که با این لحن و یا این تیزی و با این صراحت انتقاد کنند. و این اشتباهی بود که من مرتکب شدم. و هرچه فکر میکنم در ایندوره این مهمترین مسئله ای بود که در حرکت بعدی من را تحت تاثیر قرار داد. (پلنوم شانزده کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران)

لازم است یادآوری کرد که نام تشکیلاتی منصور حکمت، نادر بود. امیدوارم عزیزان به احترام به خودش هم شده این صحبتها و استعفای خودش را به مرعوب "فضایی که در آن انسانها ابراز نظر آزادانه، مجال ابراز وجود عملا پیدا نمیکردند" منتسب نکنند.

عزیزان امروز هم نماینده همان محدودنگری است و دنیا را از دریچه "منافع کومه له" می بیند و آن را نمایندگی میکند. او در مقابل مباحث مهم کمونیسم کارگری، که در پلنوم شانزده آنرا حیاتی و راهگشا ارزیابی میکند، امروز میگوید:

"این بحثها آنموقع در فرهنگ عمومی حزب، بحثهای قابل قبولی بود. یعنی اینکه کسی راجع به خطیر بودن اوضاع صحبت کند، اینکه کسی صحبت کند راجع به اینکه کمونیسم باید برپایه کارگری اش قرار بگیرد، و اینکه کسی بگوید در مصافهای آینده جهان ما، مصاف طبقه کارگر و سرمایه دار است و با فروپاشی اتحاد شوروی دیگر این توهمات به این نوع سوسیالیسمهای بورژوازی از بین رفته، این جزو فرهنگ عمومی حزب بود. همانطور که مانیفست و ایدئولوژی آلمانی و اینها هم جز فرهنگ عمومی حزب بود. منتهی میخواهم بگویم که محتوی این بحثها آنقدر مهم نیست که جایگاهشان در آن موقع در حل و فصل مشکلات عملی تشکیلاتی، اینکه رادیوی حزب را چگونه اداره کنند مثلا. آنموقع رادیوی حزب مهم بود البته چون شنونده خیلی زیادی داشت و تلویزیون هم نبود. یا مثلا نشریات حزب و یا مثلا فرض کنید در مسائل دیگر را جمع به کردستان که حالا بعد در موردش صحبت میکنیم."

این نگاه ابراهیم عزیزان به حزب کمونیست ایران، به تحولات و اختلافات و حیات آن از دریچه کومه له، آنهم کومه له اردوگاه و نیروی پیشمرگ، در تمام طول مصاحبه برجسته است. این اتفاقی نیست! برای عزیزان و بخشی از رهبری کومه له، کومه له همیشه با موجودیت علنی و اردوگاهی آن، با نیروی نظامی و پیشمرگان آن تداعی میشد. مهمترین مسائل دنیا باید به تقویت این موجودیت علنی کمک میکرد. به همین دلیل است تمام نقدهای تند که در رهبری حزب به عرصه های دیگر، مانند فعالیت حزب در عرصه کارگری، در تبلیغات حزب، در رهبری حزب و عدم حضورش در جدالهای سیاسی و تنوریک حزب، در بازسازی تشکیلات خارج کشور و دهها و دهها مورد دیگر نه امر عزیزان بوده و هست و نه ملاکی برای "رزمندگی"، "درایت"، "صداقت" و "رفتار مسئولانه" کسی است.

عزیزان تا امروز هم این واقعیت عظیم کومه له کمونیست آندوره را درک نکرد. تبیینی که منصور حکمت از کومه له آندوره میداد هنوز هم از نظر عزیزان حرفهای "دهن پر کنی" بیش نیست. منصور حکمت میگوید:

"کومه له جمع عددی اردوگاهها و ارگانها و پیشمرگان نیست. آنچه عوامانه به آن کومه له اطلاق میشود تنها نوک یک کوه یخ عظیم است که تمام حجم و عظمت اش در شهرها و در درون طبقه کارگر در کردستان نهفته است. از چه باید کرد" سخن گفتن و تنها به تعیین تکلیف و نلسوزی برای این بخش پیدا و مشهود کومه له معطوف شدن بدترین نوع طفره رفتن از وظایفی است که در قبال کل کومه له داریم، در قبال کل مبارزه ای که بنام کومه له صورت میگیرد و در قبال کل اعضاء چندین صد هزار کومه له که تا امروز کومه له مسقر در اردوگاه حاضر به برسمیت شناختن آنها و حقوقشان نشده است. ما برای این وظایف عظیم نقشه داشته ایم و داریم. نباید اجازه داد که پیدا شدن دشواری های فنی برای یک بخش از فعالیت و تشکیلات ما به چنین عقب گرد سیاسی میدان بدهد." (سمنار دوم کمونیسم کارگری- فعالیت حزب در کردستان - مرداد ۶۸)

از نظر عزیزان، اگر بحثی، سیاستی، تئوری به حل و فصل مشکلات عملی تشکیلاتی، به چگونگی اداره رادیو و نشریات کومه له کمک کند، بحثهای مهمی اند وگرنه "روشنفکرانه"، "دهن پرکن" و توجیهی برای "روحیه باختگی" است. تنوریزه کردن تحقیر تئوری، شانه بالا انداختن برای مهمترین تحولات، بی تبیینی، بی خطی، بی افقی، و قاچ زین اسب را چسبیدن سیاست دیروز و امروز ابراهیم عزیزان است. سیاستی که در غیاب سرپناه و خط کمونیستی حکمت، بسرعت به آغوش ناسیونالیسم کرد پرتب میشود.

شیطان سازی از گرایش کمونیسم کارگری، و متهم کردن فراکسیون آن به ایجاد فضای رعب و تفتیش عقاید و .. محدود نمیشود. عزیزان به تئوری آشنای توطئه، قلع و قمع، تصفیه تشکیلاتی که دیروز عبدالله مهدی نماینده آن بود، پناه میبرد.

مبارزه سیاسی و جدال گرایشها در احزاب سیاسی، چه بورژوازی و چه کمونیستی، همیشه به غلبه یک گرایش و در نتیجه بدست گرفتن رهبری آن توسط گرایش غالب می انجامد. فقط جمع ها و محافل و سکت های حاشیه ای میتوانند علیرغم اختلاف سیاسی عمیق، کماکان دست در گردن و با سازش، تظاهر به رهبری متحد و یکپارچه را نشان دهند. اعلام رسمی و روشن این هدف که

"تلاش برای این بود که به هر حال یک جور یک تغییراتی مورد نظر خودشان در ترکیب رهبری، در آرایش حزب و در همه اینها مطابق نظر و میل آنها داده شود."

"ایده این بود که بالاخره باید یک کاری کرد. یا اینها کلا ارگانهای رهبری حزب را، ارگانهای مهم تشکیلاتی از سطوح مختلف، از پائین تا بالا، این گرایشها باید این ارگانها را واگذار کنند، همه را واگذار کنند و سلسله مراتب رهبری از بالا تا پائین در اختیار یک گرایش، یک گرایش کمونیسم کارگری، قرار بگیرد. و هر کسی هم که اقتدا نمیکند به این پروسه خوب برود بی کارش."

این ادعا در حالی است که، در تمام طول دوران فعالیت حکمت در حزب کمونیست ایران، عزیزان و همه دوستان کنکور قبول شده او، به منصور حکمت برای بالاترین پست های تشکیلاتی رای داده اند. حکمت و سایر اعضا کمونیسم کارگری بعد از کنگره سوم حزب و پس از پلنوم شانزده تا آخرین پلنومی که این رفقا از حزب کمونیست استعفا دادند، بعنوان دفتر سیاسی حزب انتخاب شدند. این تصویر که حکمت برای تسخیر پست های تشکیلاتی در مقابل خود موانعی در گرایش سانتر یا راست داشت، شوخی بیش نیست. عزیزان در این زمینه هم باید اسناد و نوارها و مدارک سازمان خود را بسوزانند تا بتوانند این پرونده سزای را به خورد کسی بدهد. تمام فحاشی های بعد از رفتن حکمت، حاکی از این بود که چرا حکمت رفت و بقیه را در رهبری تنها گذاشت؟ چرا نماند و بنام همه آنها رهبری نکرد! و افتخار اینکه خط سانتر عزیزان با کمونیسم حکمت عکس کمونیستی بگیرد، را از آنها دریغ کرد.

این چرخش، و دست بردن به تبلیغات ارزان و به سبک و سیاق سازمانهای ناسیونالیست کردی، علیه رفقای سابق، که ابراهیم عزیزان دوره ای به همسنگری با آنها افتخار میکرد را هیچ محدود نگری، هیچ سکتاریسم و هیچ تلاش "صادقانه" امروز عزیزان برای روحیه دادن به تشکیلات خودش توجیه نمیکند.

عزیزان در بخشی از مصاحبه به دلایل جدایی ما از حزب کمونیست ایران میپردازد. حرفهای ضد و نقیض، آسمان ریسمان بافتن و ردیف کردن همه مولفه های قبل و بعد از جدایی ما از حزب کمونیست، و بالاخره تحقیر ۹۰ درصد از کارها و رهبری این حزب و سازمان کردستان آن با گرایش کمونیسم کارگری، آژیتاسیون دفاع از کومه له و ... اوج بی استدلالی او را نشان میدهد. لازم است کوتاه به نکاتی که عزیزان در مورد زمینه های این جدایی گفته است، اشاراتی بکنیم.

در مورد دلایل جدایی، عزیزان تناقض گویی های زیادی میکند به این منظور که بتواند یک نتیجه گیری کند. آن هم تکرار همان تزی است که در همان دوره جدایی حکمت، در کمپینهای ترور شخصت و درمحافل، گفته شده بود. عزیزان همان تزا را، اینبار تلطیف و "سیاسی" شده تکرار میکنند.

دلایلی که عزیزان از آنها نام میبرد:

"سرخورگی از تشکیل حزب

کمونیست ایران و نا امیدی از حزب بود، ناسالم بود بزرگرفتند، شعارهای دهن پر کن که اوضاع جدیدی در راه است اوضاع برای کمونیسم مناسب است"

"پایان جنگ ایران و عراق، تنگ شدن مبارزه مسلحانه در کردستان"

"جنگ خلیج، فروپاشی بلوک شرق"

عزیزان که باردیدف کردن همه مولفه های آندوره و پس از آن، تلاش میکند ظاهری سیاسی، عمیق و مارکسیستی به تحلیل اش از جدایی ما از حزب کمونیست بدهد، نتیجه میگیرد:

"اینها راهی بود برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت هایشان. ناسالم بود. بدون اینکه توانی پس بدهند با ادعاهایی چون موقعیت جهانی تغییر کرده، مصافهای جدیدی در راه است و فرصتهای جدیدی برای طبقه کارگر و رشد کمونیسم پیدا شده. با شعارهای دهن پر کن این عقب نشینی را توجیه کردند."

دقت کنید مصافها و جدالهایی که عزیزان در آروزها آنها را بعنوان "سوالات تعیین کننده ای در مقابل جنبش کمونیستی جهانی طبقه کارگر"، می شناخت، امروز چیزی بیش از "شعارهای دهن پرکنی" برای پنهان کردن درجه رزمندگی عده ای نبود. عزیزان از شنونده فهیم خود انتظار دارد این "تحلیل" شخصی، غیر سیاسی، فرقه ای و روانکاوانه را بعنوان تبیین مارکسیستی از او قبول کند.

سنت هر کس از من جدا شد "آش بتال" کرده، فرهنگ سیاسی ناسیونالیسم کرد است. ترجمه آن به فارسی و "سیاسی" عین تبیینی است که عزیزان میدهد. "جدا شدن اینها از حزب کمونیست ایران اتوماتیک به معنی از دست دادن امید، رزمندگی و پاسیو شدن است". تقدیس حزب کمونیست ایران، حزبی که حداقل در ابعاد سیاسی و بیرونی رنگ و مهر کمونیسم کارگری را بر خود داشت، از طرف عزیزان، نه از سر ارزش واقعی این حزب در جنبش کمونیستی و مبارزه طبقه کارگر که برای اثبات حکم "پاسیو بودن" جریانی است که از این حزب جدا شد.

عزیزان هنوز پس از گذشت بیش از بیست سال از این جدایی، حاضر نیست قبول کند که با گرایش کمونیسم کارگری در همه ابعادش اختلاف داشته است. هنوز در سیستم عزیزان "بارفیک هم حزبی ام اختلاف سیاسی" دارم "اکفر" است! هنوز "حفظ چهره متحد" برای "حفظ روحیه تشکیلات" مهم تر است از هر سیاست و تاکتیک و استراتژی! هنوز میتوان اپورتونیستی با خطی با توجیه "حفظ تشکیلات" توافق کرد. عزیزان اگر در طول این چند سال هزار چرخش به راست کرده باشد در این زمینه با عزیزان سالهای ۷۰ تفاوتی ندارد. دیروز سیاست کمونیستی ابزاری برای حفظ تشکیلات بود! روز دیگری نزدیکی با جریانی نئوتوده ایستی ها، و روزی حملات ناسیونالیستی به همین کمونیسم و جعل تاریخ قرار است همان خدمت را بکند.

کمونیسم کارگری و کسانیکه خود را به این گرایش متعلق میدانستند، راه خود را از حزب کمونیست ایران جدا کردند، چرا که این حزب را در شکل آندوره، و با عروج گرایش ناسیونالیسم کرد بر متن جنگ خلیج و مماشات سانتر با آن، ظرف و ابزار مناسبی برای پیشبرد امر کارگر و کمونیسم و برای حضور در جدالهای اجتماعی نمیدانستند. و خروج از این حزب و تاسیس حزب دیگری را در دستور خود قرار دادند و اینرا رسما و علنا اعلام کردند.



حزب کمونیست ایران و کومه له ...

علیزاده دلیل همراه شدن ۹۰ درصد کادرها و رهبری حزب را علاوه بر فضای ارباب که کسی جرات نداشت آزادانه نظراتش را بگوید، اینطور توضیح میدهد:

"پایان جنگ ایران و عراق و عقب نشینی مبارزه مسلحانه زمینه ای شد برای جمع آوری نیرو برای این جریان تحت عنوان کمونیسم کارگری". "تحت عنوان اینکه ناسیونالیسم کرد در صفوف کومه له مقاومت میکند و اجازه نمیدهد که این تشکیلات به خارج کشور منتقل شود و اجازه نمیدهد که این تشکیلات آنجا سبک بار شود، چرا؟ چون عاشق جغرافیایش است. چون عاشق خاکش است و این خاک را ترک نمیکند، این یکی از نمودهای ناسیونالیسم کرد است. اینها امیڈشان را به کوههای قندیل گره زده اند. این آژیئاسیون با همین شکل خشن اش در صفوف کومه له در کردستان مطرح شد و به مبنای برای جمع آوری نیرو تبدیل شد. خیلی ها که با سابقه بحثها و جزئیات آشنا نبودند ولی با تکرار آن جملات و عباراتی که قبلا خدمتتان عرض کردم که نشانه همفکری تلقی میشد، با تکرار آنها جز این گرایش قرار گرفتند و یک نیروی عظیمی، نیروی بسیار زیادی را پشت سر اون گرایش جمع کردند."

"به نظر من باید در آمار ۹۰ درصد تجدید نظر کرد. ۹۰ درصد در واقع از رهبری و کادرهای بالا، نه ۹۰ درصد از کل تشکیلات. آن موقع مثلا تعداد زیادی از رفقای پیشمرگ، اعضا ساده اینها جزو این تعداد نبودند. منتهی به یک معنی بله بخش اعظم رهبری، بخش اعظم کادرها با اینها رفتند"

جالب است! به بیان علیزاده، ۹۰ درصد رهبری و کادرهای بالای این حزب که به موجودیت سیاسی، اجتماعی، پراکتیکی این حزب در ایران و کردستان شکل داده بودند و علیزاده برای حفظ آنها جنگید، کادرهایی که امروز هم رفتن آنها از حزب کمونیست ایران را لطمه بزرگی به حزب کمونیست ایران ارزیابی میکند، ۹۰ درصد شخصیت‌های سیاسی اجتماعی و بانفوذ این حزب در کردستان، ۹۰ درصد از رهبری این حزب، یکباره بی افق شدند! به ما میگوید که: ۹۰ درصد از رهبری و کادرهای این حزب پاسیو شده و میخواستند به اروپا بروند! ۹۰ درصد از رهبری و کادرهای این حزب مرعوب "حرفهای دهن پر کنی" که به گفته خود علیزاده جدال های سیاسی اجتماعی و تئوریک که در مقابل کمونیسم بود را بدون ادای سهم افرادی مثل علیزاده پیش برده بودند، شدند، اینها همگی از هراس "تصفیه از حزب" از حزب کمونیست ایران جدا شدند. این شیطان سازی، ترور شخصیت و توهین به ۹۰ درصد از کادرها و رهبران حزبی که علیزاده افتخار مبارزه مشترک با آنها را داشته، کنه تبیین عینی، اجتماعی و البته صادقانه دبیر اول کومه له از مهمترین تحولات در حزب کمونیست ایران است.

کدام آدم ساده لوح و نادانی این تبیین که چند نفر (اعضای کانون کمونیسم کارگری) بر متن مشکلات و با مرعوب کردن و "حرفهای گنده" و "بحث هایی که سر و ته آن معلوم نیست" ۹۰ درصد رهبری و کادرهای یک حزب کمونیستی را با خود بردند؟ توپخانه علیزاده علیه "کومه له کمونیست" و علیه گذشته حزب کمونیست ایران،

بیش از حد خالی است که به چنین سنگ پراکنی هایی متوسل میشود. قابل ترحم است.

علیزاده مخاطب خود را نادان، تلقی میکند. بعلاوه کسی هست که به ابراهیم علیزاده بگوید، شما در این پروسه و در این چندین سالی که این آنها همراه خود شما در راس آن حزب و در راس کومه له بودند، کجای ماجرا بودید؟ شما کدام جدل، کدام بحث و کدام نقد گرایش و جهت را داشتید؟ مگر در تمام این سالها شما یکی از اعضا اصلی رهبری آن حزب و تشکیلات کردستانش نبودید؟ آیا خود شما و حتی بقیه همراهانتان، از عبدالله مهندی تا بقیه، شما اعضا "انقلابی" و "محکمی" که شاهد کل این تلاشهای "غیر مسئولانه و پاسیفیستی" از جانب جریان کمونیسم کارگری بودید، چهار سند، چهار بحث کتبی و یا شفاهی در دفاع از جهت "صادقانه" و "رزمنده" دیروز و امروزتان دارید که علاقمندان بخوانند و بنیه فکری، فرهنگی و سیاسی شما را ببینند!

اگر ندارید چرا باید ادعاهای امروزتان و به سخره گرفتن کل آن تاریخ را کسی از شما بخرد؟ چرا باید برای تاریخ سازی و داستان سرایی امروز شما کسی تره خرد کند و آنرا جدی بگیرد؟ شمایی که در کومه له قبل از تشکیل حزب کمونیست، میتوانستید با تغییر نامی حزب کمونیست شوید، و اکنون هم داعیه کل این تاریخ را دارید، لطفا چه قبل از پیوستن به مارکسیسم انقلابی و چه بعد و تا امروز، میتوانید یک جزوه در جواب به مسائل انقلاب ایران قبل از سال ۶۰ و از آن تاریخ تا امروز، و در نقد نظرات آن کسانی که کل اسناد حزب کمونیست ایران و کوله را نوشتند، را بدست بدهید و منتشر کنید؟ اگر سازمان امروز شما، آن توانایی ها و پتانسیل هایی که شما ادعا میکنید را دارد چرا در عراق در جوار دولت اقلیم بدون رضایت آنها قادر به کمترین جابه جایی، چه رسد به عملیات مسلحانه، نیستید؟ ایدئولوگ و رهبر جنبش کمونیسم کارگری که هشدار میداد تعریف کومه له بعنوان یک موجودیت اردوگاهی و ماندن در خاک عراق در خوشبینانه ترین حالت آن سرنوشت مجاهد در خاک عراق را با خود دارد، امروز زنده نیست، اما خوشبختانه شما ها فعال و زنده هستید!

خیر آقای علیزاده ! ۹۰ درصد از کادرها و رهبری حزب کمونیست ایران انتخاب سیاسی خود را کردند، همانطور که شما انتخاب سیاسی کردید و برای حفظ کومه له و اردوگاههایش با ناسیونالیسم اولترا راست در آن حزب متحد شدید! دیروز در مقابل ترور شخصیت رهبری حزب از جانب این گرایش سکوت کردید و امروز همان حملات را تکرار میکنید! همانطور که امروز هم حملات جنگ سردی علیه رهبری حزبی که افتخر عضویتش را داشتید را برای جواب به فشار از پائین در سازمانتان انتخاب کردید. همانطور که امروز مامشات با ناسیونالیسم کرد، دفاع از دولت ارتجاعی اقلیم در کردستان در مقابل مردم معترض به حکومت عشایر در کردستان، را آگاهانه انتخاب کرده اید.

در بخش دیگری، علیزاده جایگاه جنگ خلیج و تاثیر آن بر جدال گرایشات و جدایی ما از حزب کمونیست ایران را اینطور ارزیابی میکند:

"اختلاف نظر وجود داشت اما نمیتوانست توجیهی برای انشعاب باشد. چون بحث سر این بود که آیا قیام مردم در کردستان عراق که بر علیه رژیم بعث صورت گرفته بود، این قیام قابل پشتیبانی هست یا نیست. دو گرایش وجود داشت یک گرایش میگفت آمریکا هر کاری کرده، هر جا بوده، این مردمی که سالهای سال زیر ستم وحشیانه بعث بودند، قیام کردند. دم و دستگاه این رژیم را در هم پیچیدند و حالا یک شرایط انقلابی در این منطقه حاکم شده. بایستی از این شرایط بهره گرفت و یک گرایش هم میگفت نه این اتفاقات تحت

تاثیر امریکا انجام گرفته، اینها بخشی از یک نقشه امپریالیستی است در این منطقه به اجرا درآمده، بنابراین قابل پشتیبانی نیست."

تر "تخطئه انقلاب" و قیام مردم در کردستان عراق، برای لاپوشانی کردن واقعی که میان گرایش ناسیونالیسم کرد و کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران در جریان بود، تر کهنه ای است و صاحب دارد. صاحب آنهم عبدالله مهندی است، و در ادامه همان ترها است که امروز برای استفاده از چنین فرصتهایی بعنوان یک جریان فاشیست کرد میان دست و پای انواع جریانات ارتجاعی در منطقه ول میخورد. علیزاده در این زمینه یکبار دیگر رهبری مهندی را پذیرفته و به زیر پرچم او خزیده است.

اختلاف واقعی در حزب کمونیست ایران نه بر سر "تخطئه انقلاب یا قیام" مردم کردستان عراق که بر سر تحرك گرایش ناسیونالیسم کرد در حزب بود که بر متن جنگ خلیج و قدرتگیری ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، "فیلش یاد هندوستان" کرده و به یاد پیدا کردن "دوستانی برای حال و آینده خود" در میان احزاب ناسیونالیست کرد در عراق افتاده بود.

جدالهای سیاسی چند ماهه ای که در حزب کمونیست ایران در جریان بود، را به اختلافی بر سر تبیین از یک "قیام مردمی" تقلیل دادن، جدالهایی که علیزاده به هیچ عنوان در آن سهمی نداشت، و بعد هم این ادعا که "اوضاع حقانیت بحثهای ما" را ثابت کرد، در اپورتونیستی بالای را لازم دارد.

واقعیت این است که از منظر علیزاده امروز، تمام تاریخ حزب کمونیست ایران و ناکامی ها، دستاوردها و چالش ها آن به تاریخ جعلی جدال گرایش ناسیونالیستی کرد و سانتر این حزب، با کمونیسم کارگری محدود میشود. از نگاه علیزاده، ناکامی این حزب "بازی دادن" اتحاد مبارزان در تشکیل حزب کمونیست ایران است. "اشتباهی" که منجر به لطماتی شد که گرایش "پاسیفیستی و روشنفکرانه" عده ای در راس حزب وارد کرد. از نظر او، تبدیل شدن کومه له و حزب کمونیست ایران به کارخانه تولید انواع جریانات و باند های ناسیونالیستی، انشعاب باند زحمتکشان، و ... بخشی از ناکامی های این حزب نیست. رفتن کومه له به جرگه برادرهای کوچکتر اتحادیه میهنی، مامشات با احزاب کردی که در همان دوره "قیام کردن کردستان" علیه چپ، علیه شوراهای مردمی که برای اعمال قدرت خود توسط چپ در کردستان عراق یکی پس از دیگری تشکیل میشد، سکوت در مقابل فتوای قتل ریپوار احمد از چهره های کمونیست و سرشناس کردستان عراق توسط اسلامی ها، همه و همه استفاده کومه له علیزاده از "فضای سیاسی مناسب در کردستان پس از جنگ خلیج" است.

موخره:

مصاحبه ابراهیم علیزاده، تاریخ اجتماعی، جنبشی و سیاسی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن و نقش این جریان در مبارزه طبقاتی نیست. تاریخ این حزب و رهبری اش در دفاع از کمونیسم و کارگر و مارکسیسم در مقابل تهاجم ارتجاع در قدرت و تعرض سوسیالیسم خرده بورژوازی در یکی از متحول ترین دوره های جامعه ایران، نیست.

این مصاحبه قرار نیست به شنونده جایگاه واقعی این حزب و سازمان کردستان آنرا در تبدیل کمونیسم به یک قدرت و نیروی موثر در تقابلهای طبقاتی، در متشکل و متحزب کردن کارگران، به تعرض سیاسی- ایدئولوژیک به پایه های سنت و فرهنگ ارتجاعی ضد زن، ضد کارگر نشان دهد. این مصاحبه قرار نیست به جایگاه سازمان کردستان این حزب، کومه له کمونیست، در تقابل نظامی با بورژوازی در قدرت و بورژوازی کرد، در توده ای کردن کمونیسم در کردستان، در تقابل

با نظامی گری ناسیونالیستی در جنبش کردستان، در اول ماه مه های سرخ در کردستان، در حاکمیت کمونیستها در کردستان آزاد، بپردازد.

این ها مشغله و مسئله دبیر اول کومه له و عضو هیئت اجرایی حزب کمونیست ایران در آستانه سالگرد تشکیل این حزب نیست. این تاریخ نگری وارونه، این جعل تاریخ مصرف درون سازمانی دارد. قرار است در مقابل فشار تشکیلات که این سازمان از کجا به کجا رسیده است، در مقابل بحران هویتی که مدتها است به آن دچار است، شکل گیری کومه له جدید، کومه له غیر کمونیست جدید با تاریخ جدید و پرسناژهای جدید، مراحل بلوغ خود را کامل کند.

درسی که علیزاده از این تجربه میگیرد این است که "با وحدت تشکیلات بازی نکنید". مخاطب این درس کومه له امروز است! مخاطب نیرو و جریانی در این حزب است که امروز که بر متن بی افقی و بی خطی کومه له، در میان جریانات دیگر از راست تا چپ، از کمونیست تا نئو توده ای و ناسیونالیست بدنبال متحد میگردند. علیزاده که سازمانش با بحران هویتی روبرو شده است، و گرایشات و خطهای متفاوت با فراکسیونهای اعلام شده و نشده در رهبری آن شکل گرفته است، میخواهد با پرچم "با وحدت تشکیلات بازی نکنید" در ظاهر هم شده متحد نگاه دارد.

مخاطب این مصاحبه، این جعل تاریخ، اعضا درون کومه له است نه کارگر کمونیست، سوسیالیست و مارکسیست که مدتها است از کومه له علیزاده و حزب اش قطع امید کرده اند. علیزاده کماکان "سیاست قاچ زین را چسبیدن" را در پیش دارد، غافل از اینکه اسبی در کار نیست.

در دنیای واقعی اما تشکیل حزب کمونیست ایران در دوره سرکوب انقلاب و کمونیستها، اعلام وجود و حضور قدرتمند کمونیسم در مقابل این تعرض و تهاجم وحشیانه بود. باز کردن سنگری بود برای همه کارگران و کمونیستها علیه این سرکوب. تاسیس این حزب و پیشروی های سیاسی- تئوریک، دستاوردهای اجتماعی، نظامی، سیاسی آن بخشی از تاریخ کمونیسم ایران و طبقه کارگر است. این جنبش و خط حاکم بر آن مهر کمونیسم را بعنوان نه فقط جنبشی معتبر و توده ای که بعنوان حزبی اجتماعی در کردستان متحزب کویید. مصاحبه علیزاده اگر چیزی را نشان میدهد این است که ابراهیم علیزاده امروز نه نماینده آن تاریخ و نه مدافع کلیت آن تاریخ و تجربه و دستاوردهای آن است. ابراهیم علیزاده حتی نماینده کومه له قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران نیست. مناسفانه ابراهیم علیزاده، که در تاسیس حزب کمونیست ایران نقش برجسته ای داشت، امروز نماینده خالد عزیزی هایی است که سالهای ۶۱-۶۲ در درون کومه له از سر "کرده ای تی" مخالف تشکیل حزب کمونیست ایران بود. این مصاحبه ادعانامه گرایش ناسیونالیسم کرد در درون حزب کمونیست ایران علیه این حزب، علیه رهبری آن و ادامه تعرض سیاسی ناسیونالیسم کرد به گرایش کمونیستی در حزب کمونیست ایران است. تعرضی که دیروز عبدالله مهندی پرچم آنرا در دست داشت و امروز ابراهیم علیزاده آنرا در دست گرفته. تمام تاریخ نگاری جعلی، تمام قهرمان سازی و شیطان سازی ها، سنگ "دفاع" از کومه له و رهبری آن (که بخش عمده اش سال ۷۰ حزب کمونیست و کومه له را ترک کردند)، تحریک احساسات، و بالاخره دست بردن به انبان ارتجاعی ترین جریانات علیه کمونیسم همه و همه باروت این توپخانه و این تعرض است. ابراهیم علیزاده مجبور به چنین سقوطی نبود.

در دست گرفتن این پرچم و نمایندگی این گرایش از طرف ابراهیم علیزاده در جواب به نیازی است که امروز کومه له، و نه حتی حزب کمونیست ایران، دارد. جواب به بی افقی، به سردرگمی، به سوالات اساسی در مورد هویت امروز و دیروز این سازمان در جریان است. این تلاشی است برای سرپوش گذاشتن بر بحران هویتی امروز حکا و تلاش برای هویت جدید بخشیدن به حزب کمونیست ایران موجود.

حزب کمونیست ایران و کومه له ...

این تعرض برای "نجات" کومه له از نابسامانی بیشتر به قیمت چرخشی عظیم به راست و کمونیسم زدایی از این سازمان است. دبروز قرار بود کمونیسم و حزب کمونیست ایران کومه له را از نابسامانی نجات دهد، و امروز تعرض به این حزب و تاریخ آن قرار است همین کار را برای او بکند.

تخطئه کل این واقعیت عظیم، از درجه نیازهای محدود و حقیر سازمانی، برای فشار به مخالفین درونی، با توجیه "با وحدت تشکیلات بازی نکنید"، سقوط و بیمایگی کومه له عزیز را نشان میدهد. برخلاف تصویر وارونه، حقیر، غیر اجتماعی و غیر سیاسی که عزیزان از حزب کمونیست و سازمان کردستان آن بدست میدهد، علیرغم تصویر حقیر و پائینی که عزیزان از رهبری و کادرهای این حزب میدهند، حزب کمونیست ایران طیف وسیعی از کمونیستهای ایران را در خود متحد کرده بود. اینکه راه این کمونیستها از هم جدا شد، اینکه هر طیفی انتخاب سیاسی متفاوتی کرد، اینکه امروز جریانی که به نام این حزب و سازمان کردستان آن فعالیت میکنند، کجای مبارزه سیاسی و جدالهای اجتماعی ایستاده اند، نره ای از این واقعیت کم نمیکند. این تاریخ، با تمام دستاوردها و ناکامی های آن تاریخ ما، تاریخ جنبش کمونیستی، و افتخار آمیز است و باید افتخار آمیز بماند.

۶ سپتامبر ۲۰۱۵

پاورقی:

(۱) نقل قول کامل اظهارات عزیزان:

"در واقع کنگره سوم که مقدمه انشعابی در حزب کمونیست ایران شد. آخرین کنگره قبل از انشعاب بود..... کنگره سوم چیزی نبود جز بیان سرخورگی و ناامیدی رهبری آن موقع حزب کمونیست و دفتر سیاسی آن اساسا و کسان مشخصی در دفتر سیاسی بخصوص از کل حزب کمونیست. یک ناامیدی سرتاپای رهبری را گرفته بود و این ناامیدی و یا یاس خودش را تئوریزه کرد در کنگره سوم. تحت عنوان اینکه حزب باید کارگری بشود. حزب چرا کارگری نشده. و اینکه مصافهای بزرگی در دنیا درگیر است. در آستانه فروپاشی اتحاد شوروی بودیم و این تحولات عظیمی که در دنیا اتفاق می افتاد کمونیسم احتیاج به شور و شوق دیگری، به راه یافتنهای دیگری، به تلاشهای از نوع دیگری خواهد داشت و اینطور عنوان میشد که با فروپاشی اتحاد شوروی و با سقوط سرمایه داری دولتی در واقع، فرصت برای کمونیسم و فرصت برای تحرک طبقاتی طبقه کارگر فراهم میشود و ما در آستانه این دوره متحول و بزرگ هستیم. منتها این حزب ظرفیت اینرا ندارد جواب این نیاز را بدهد. حالا فاکتورهای این ناتوانی حزب را اساسا از تشکیلات کردستان و تشکیلات خارج کشور و از رهبری و تشکیلات رهبری و سازمان مرکزی آن می گرفتند. و بحثهای کشافی در این زمینه شد و نهایتا در همین کنگره تقریبا دیگر عنوان شد که حزب کمونیست ایران به این شکل قابل دوام نیست و حتی یک فاصله زمانی هم تعیین شد. یک سال دیگر فقط، تا یکسال دیگر حزب فقط فرصت دارد که گرایشات غیر کمونیستی به اصطلاح آن موقع شان و غیر کارگری را از حزب پاک کند و حزب را تصفیه کند و حزب را بر مبنای یک گرایش که به تعبیر آن موقع گرایش کمونیسم کارگری بود قرار بدهد. راجع به اینکه این گرایش چی هست، این گرایش مبنای اش چه هست، این گرایش تفاوتهاش با گذشته چه هست، ارجاع شد فقط به مانیفست و ایدئولوژی آلمانی و آثار مارکس. و به صراحت تاکید میشد آن چیزی که به عنوان کمونیسم کارگری گفته میشود چیزی بیش از مسائلی نیست که ادبیات اولیه مارکسیستی، و در ایدئولوژی آلمانی و در مانیفست کمونیست

مطرح شده. و در واقع کمونیسم کارگری همان کمونیسم است. کمونیسم مارکس است. کسی که الان از دور به این بحثها نگاه میکند چیزی پیدا نمیکند."

"بحثهایی که در کنگره سه صورت گرفت یک مولوگ بود. یعنی کسی با اینها مخالف نبود، یعنی کسی نبود که در مقابل این ایده ها بگوید که نه این نه و این بله یک مولوگ بود. همه راجع به حساسیت شرایط و لزوم یک کار دیگری، از نوع دیگری که هنوز هم ابعادش معلوم نیست، صحبت میکردند، همه اینرا تائید میکردند و در واقع کسی در مقابل این بحث ها قرار نمیگرفت. ولی با وجود این آن موقع عنوان میشد که مهم این نیست که کسانی موافق باشند و دست بلند کنند و به این بحث ها رای بدهد. مهم این است که همفکر باشند. و همفکر بودن هم معنی اش این بود که در واقع در عمل سیاسی، خودشان را منعکس کنند. هنوز هم حزب داشت کار روتین خودش را میکرد و انتقادات و ایراداتی هم که به این گوشه یا آن گوشه کار گرفته میشد چیز عجیب و غریبی نبود. چیز فوق العاده ای نبود. یک تغییر اساسی در آرایش تشکیلاتی، یک تغییر اساسی در شیوه های فعالیت در کردستان، خارج کشور و اینها نبود. انتقاداتی بود که همه را میشد پذیرفت، میشد اصلاح کرد در حد فعالیتهای روتین حزب. ولی شتاب زنگی و دستپاچگی در رهبری حزب و میتوانم بگویم یک جور ناامیدی و سرخورگی از کل تجربه تا آن موقع حزب کمونیست ایران برای آن رهبری یک بحثهایی را دامن زده بود که الان یک ناظر بیطرفی به آن بحثها نگاه کند چیزی از توش در نیاید. همین جا همه کسانی که علاقمند هستند این تاریخ را تعقیب کنند مراجعه میدهم به دو سند یکی سندی است که تحت عنوان "در حاشیه مصافهای جهان امروز و اوضاع کمونیسم" (منظور باید "اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم - گزارش به کنگره سوم حزب کمونیست ایران" باشد) سخنرانی رفیق منصور حکمت است که در آنجا عنوان میکند و یکی هم جزوه "تفاوتهای ما" که مبنای انشعاب حزب کمونیست کارگری قرار گرفت. اینها را بخوانید تا ببینید چه شان است، مشکل شان چیست. ببینید کسی میتواند به روشنی بگوید جز یک به اصطلاح بهت زنگی به نظر من، در بهترین حالت و در صمیمانه ترین تبیین جز یک بهت زنگی در مقابل اوضاع عمومی دنیا، در مقابل آن تحولات عظیمی که در دنیا داشت اتفاق می افتاد و اینکه نمیتوانست توضیح بدهد و نمیتوانست راه نشان بدهد. منتها به جای اینکه صادقانه ناتوانی خودش را در ارائه راه حل در شرایط جدید ارائه بدهد، از یک موضع بسیار خودخواهانه ای در حالیکه جوابی برای معضلات دنیای آنروز نداشت، تحت عنوان اینکه شرایط بسیار مساعد است، دنیا در شرف تحول بزرگی است از لحاظ رشد جنبش کارگری و کمونیستی، منتهی این حزب این ظرفیت و این آمادگی را برای وارد شدن در این پروسه ندارد. اینطوری عنوان میشد. در هر حال میخواهم بگویم، تاکید میکنم کنگره، کنگره دیالوگی نبود، یعنی بحثهای متقابلی دو طرف در مقابل هم قرار بگیرند، نبود. کمیته مرکزی حزب که گزارش کنگره را آماده کرده بود فقط رای گیری بر سر این شد که چه کسی گزارش را ارائه بدهد. در خود کنگره هم نه بحث اضافی صورت گرفت. نه تحولی و هر چه بود تائید بود و یک مقدار سکوت یا حداقل."

کمپین شیادان

پیرامون تحرکات طرفداران جمهوری اسلامی در خارج کشور

اخیرا در چند شهر اروپا و آمریکا تجمعاتی تحت نام "حمایت از توافقات هسته ای و صلح برای ایران" توسط لابیست های جمهوری اسلامی و "سازمانهای جانبی" رژیم در خارج کشور به پا شده است. از سازمان دهندگان و چهره های همیشگی آشنا در این تجمعات میتوان به آقای فرخ نگهدار، مسعود بهنود، بی بی سی و خیل جریانات پرو رژیم اشاره کرد. شاخص ترین چهره های منتقدین خودی و مشهور ترین قسم خورده های حفظ نظام اسلامی در راس کمپین "صلح و آشتی" با جمهوری اسلامی قرار گرفته اند. این طیف به زور "اپوزسیون" شده پرو رژیم، تاریخ سیاهی در ذهن جامعه و مردم آزادیخواه ایران دارند. اینها به خمینی و به خون کشیدن انقلاب ۵۷ لیبیک گفتند، حامی سیاسی و پلیس امنیتی آن در تقابل با انقلابیون و کمونیستها شدند، تنها آن زمان که خودشان در معرض تهاجم گله های حزب الله قرار گرفتند ندای "آی استبداد، استبداد!" را سر دادند، هیزم بیار جنگی ۸ ساله شدند که استبداد اسلامی را برقرار و برای دوره ای تثبیت کرد، با رفسنجانی پادوی بازسازی اقتصادی و با خاتمی مبلغ مردمسالاری دینی و گفتگوی تمدنها شدند و امروز در خارج کشور از سوراخ بیرون آمده و کاسه لیسان "اعتدال و صلح" در مکتب جمهوری اسلامی شده اند.

۳۷ سال است که مبارزه مردم، جوانان، زنان و بویژه کارگران علیه رژیم اسلامی و حاکمیت سیاه آن در داخل و خارج کشور، در جریان است. اینها تاریحا در جبهه جمهوری اسلامی و در تقابل با مردم، جوانان، زنان و طبقه کارگر قرار گرفته اند. اینها سنتا شاخه خارج کشور "جناح معتدل" جمهوری اسلامی و بلندگوی آنان در خارج کشور بوده اند. جدال انقلاب و ضد انقلاب فقط در داخل ایران در جریان نیست. فقط در داخل نیست که اکثریت مردم محروم را به خاک سیاه می نشانند؛ فقط در داخل نیست که رژیم تلاش میکند در راستای حمایت دولت های غربی، با بالا کشیدن مزد کارگران، با محروم کردن مردم از بهداشت و مسکن و سوادآموزی، با رها کردن افسار سپاه و پلیس و اسیدپاش به جان زنان، با پاکسازی قومی افغانستانی های ساکن ایران، با قدغن کردن فعالیت احزاب سیاسی، با بگیر و ببند فعالین و رهبران کارگری، و با ممنوع کردن اعتصاب و تشکل و انعقاد قرارداد جمعی، میگیرند و می زنند و می کشند. در خارج کشور نیز، اینها در لباس دکتر، پروفیسور، مهندس، تحلیلگر و جامعه شناس همان پروژه را پیش میبرند. اینها کارکنان بی جیره مواجب جمهوری اسلامی در خارج کشوراند! همان کاری را که رژیم با زور سر نیزه و چماق با مردم ایران در داخل میکند، این طیف به شیوه "آرام" و "متمدن" و کمپینی و با جمع آوری امضا و در خارج می کنند.

"کمپین حمایت از توافقات هسته ای و صلح برای ایران" به عنوان کمپین رسمی حکومتی، و سازماندهندگان و خط دهندگانش، بعنوان مدافعان و مبلغان تمام عیار "دولت اعتدال"، بعنوان مجریان سیاست های دولت و حکومت و ارگانهای اجرایی آن عرض اندام کرده اند. به همین عنوان باید با آن برخورد شود. همانگونه که با سروش، مهاجرانی، گنجی، جلائی پور و کنفرانس برلین برخورد شد. زنان و مردان آزادیخواه قربانی حکومت مورد حمایت این طیف، با این کمپین و سازماندهندگان و سخنگویان آن همان رفتار را خواهند کرد. باید مراسم های رسمی آنها را به صحنه کیفر خواست اکثریت مردم محروم ایران علیه جمهوری اسلامی، تبدیل کرد. باید این شیادی زیر نام "صلح" را بی اعتبار و افشا کرد.

برای تقابل با این "کمپینها" باید آماده بود. سازماندهندگان آن باید پاسخی در خور بگیرند.

مرگ بر جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

۱۹ اوت ۲۰۱۵

صفحه ویژه استاد تاریخی جنبش ما

<http://hekmatist.com/Hezb Hekmatist tarix.html>

در این صفحه اسناد مربوط به تاریخ جنبش ما، تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومه له)، حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن (کومه له)، حزب کمونیست کارگری ایران و حزب حکمتیست (خط رسمی)، جمع آوری و در یک آرشیو سازمان یافته و به سهولت قابل رجوع در سایت حزب در دسترس همگان قرار گرفته است.

از همه علاقمندان و همه کسانی که دسترسی به حقایق مستند این تاریخ را حائز اهمیت و حق طبقه کارگر، کمونیستها و آزادیخواهان و هر حقیقت جویی میدانند، میخواهیم در تکمیل این تاریخ و قابل دسترس کردن تمامی اسناد آن، ما را یاری کنند.

"فعال کارگری" کیست...

یک لشکر مدافع کارگر و "فعال کارگری" و کمیته و نهاد و حمایت از کارگر در داخل و خارج وجود دارد که هیچکدام همدیگر را قبول هم ندارند، اما هنوز بخش عظیمی از کارگران قرارداد سفید امضا دارند. ۶ میلیون کارگر بیکار و بدون بیمه بیکاری هستند. خانواده های کارگری، همسر بی حقوق کارگر، پدر و مادر مریض و دختر و پسر جوان بیکار و سرگردان که روزانه جلو چشمان همه پر می شوند. آمار بالای کارگران بزنشسته ای که یا در اثر حوادث کار فلج و خانه نشین شده و یا در رختخواب مریض افتاده اند و از دوا و درمان خبری نیست. با این وصف هر ۴ سل یک بار بورژوازی فربیکاری به نام اصلاحاتی و اعتدال و مستضعف پناه علم می شود و میلیون میلیون انسان نا امید و متوهم را پای صندوق های رای می برند. هر ۴ سال یک بار یک گله دوپای بی وجدان به نام نماینده مردم به مجلس فرستاده می شوند...

بعلاوه طیفی از اصلاح طلبان قدیم و جدید و اعتدالچی های امروز امثال حجاریان و گنجی و دیگر سخنگویان بورژوازی لیبرال و پروغرب، بعنوان صدای به قول خودشان "طبقه متوسط"، مدام هشدار می دهند که مواظب آقای روحانی باشید. صبر کنید سپرده ها که آزاد شدند و سرمایه ها سرازیر گشتند، وضع همه بهتر می شود. می گویند در نتیجه آزاد سازی اقتصادی نهادهای مستقل از دولت شکل خواهد گرفت. تحولات اقتصادی و رشد اقتصادی صورت میگیرد. گشایش اقتصادی به تقویت نهادهای مدنی می انجامد. کارگر صاحب سندیکا می شود و الی آخر... اینها منافع سرمایه داران و دولت از طرفی و مردم از طرف دیگر را یکی می گیرند. احساسات ملی گرایی را دامن می زنند تا چنین القا کنند که جامعه ایران از ملت یک دست و یک پارچه ای با منافع مشترک تشکیل شده است. و امروز دولت اعتدال این منافع عمومی را نمایندگی می کند!

معلوم نیست چرا طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه و حقوق بگیران جزء باید باور کنند که آزادی سپرده ها و سرازیر شدن سرمایه های خارجی و رونق اقتصادی سرمایه داران به معنای افزایش دستمزد و حقوق ها و تامین رفاه و آزادی و امنیت می شود. معلوم نیست چرا باید مردم ایران بعد از توافق بورژواها و دولتپایشان احساس امنیت کنند در حالی که دولت جمهوری اسلامی باید مبلغ کلان دیگری را به سپرده های آزاد شده بیفزاید تا با کمکهای بیشتر به حزب الله و حماس و حمثی و سوریه و عراق و... نفوذش را در مناطق جنگی و بحرانی که خود و دولتهای غربی و عربی خاورمیانه بوجود می آورند افزایش دهد. و آ

و همه اینها سرنوشت طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه را رقم می زنند. اگر این واقعیتها را ببینیم و برسمیت بشناسیم آنوقت برداشتن این موانع بر سر راه مبارزه برای رفاه و آزادی و امنیت، دغدغه ی کارگران کمونیست و رهبران اعتصابات و اعتراضات کارگران و معلمان و پرستاران و زنان و جوانان است. و سوال اینجا است که اگر اینها قرار است دغدغه ی طبقه کارگر و زحمتکشان و حقوق بگیران و بزنشستگان و جوانان بیکار و زنان تحت ستم مضاعف جنسی و استثمار و حبشه در محیط های کار و کارگاههای خانگی و کار خانگی بی اجر و مزد باشد، چه کسانی صدای آن و سخنگو و بسیج کننده ی زحمتکشان علیه شرایط فلاکت بار کنونی در محیط های کار و محلات زندگی کارگران و زحمتکشان هستند یا می شوند؟ در چنین شرایطی و با چنین معضلات و موانع فکری و سیاسی و عملی و مبداران تبلیغاتی بورژوازی و فریاد ملی گرایی ایرانی و قوم گرایی است که دغدغه ی لشکری از انسان هایی که خود را "فعال کارگری"، مدافع کارگر، حامی کارگر از امریکا تا اروپا و ایران می نامند، چیز دیگری است. احزاب و نهاد ها و کمیته های موجود هر کدام بر سر اینکه چه کسی یا نهادهای کارگری تر است یا "فعال" تر است و کدام فرقه بر دیگری ارجحیت دارد، در جنگ و دعوا هستند. در دیالوگی با یک دوست در مورد وضعیت کنونی

و وظایف کمونیست ها صحبت از این شد که اگر چپ و کمونیسم بتواند در این دوره به راس مبارزات و اعتراضات و جنبش های اجتماعی ای که بوجود خواهند آمد و مطالباتشان را مطرح می کنند برود، شانس اینکه توازن قوا به نفع طبقه کارگر و مردم زحمتکش تغییر کند زیاد است وگرنه هنوز و همیشه در میان طیفی از بورژوازی سوار شدن بر جنبش های اجتماعی و به بیراهه بردنش وجود دارد. اما دوست من نگرانی اش را اینچنین بیان می کرد: "اگر ما برویم دنبال مطالبات روزمره و رفرفرم خواهی و غیره، پس تکلیف کمونیسم و کار کمونیستی چه می شود. اگر ما این کار را بکنیم پس تفاوت ما با رفرفرمیست ها چیست؟" و نهایتاً معتقد بود: "نباید نره ای از کمونیسم و رادیکالیسم کوتاه آمد!"

این مشتئی از خروار دعوای درون چپ و به اصطلاح فعالین کارگری است که مدام بر سر اینکه دوز انقلابیگری و رادیکالیسم چه کس یا جریانی بالاتر و کدام رفرفرمیست و سندیکالیست و غیره است، با هم درگیرند.

در یک کلام جواب این نگرانی و یا اصولگرایی بی پایه چپ این است که اگر کمونیسم به راس مبارزه برای رفاه و آزادی و امنیت که مطالبات فوری و فوری و حیاتی امروز کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان ایران است قرار نگیرد، کمونیسم با هراندازه دوز انقلابی یا رادیکال مطلقاً شانس پیشروی و پیروزی ندارد. طبقه کارگر تنها در دل یک مبارزه ی بی امان اقتصادی و سیاسی و رفاه طلبانه و آزادیخواهانه و امنیت خواهانه می تواند توازن قوا را به نفع اتحاد و تشکیل و تحزبش برای مدعی قدرت شدن در شرایط معین، تغییر دهد. ما امروز در ایران و در میان طبقه کارگر جنگ کمونیسم و سندیکالیسم نداریم. کجا است سندیکا؟

حتی جنبش اجتماعی برای رفرفرم (رفاه و آزادی و امنیت)، که امروز برای طبقه کارگر و زحمتکشان مثل نان شب واجب شده، وجود ندارد که پرچمش دست احزاب یا جریانات بورژوایی باشد. کسی که اصلاحات خاتمی و اعتدال روحانی را با رفرفرم طلبی و آزادیخواهی مردم یکی بگیرد جز کلاه برداری و فرستادن مردم به دنبال نخود سیاه و تبدیلشان به سپاهی لشکر بورژوازی و یا در انتظار نگه داشتن، کاری نکرده است.

اما پتانسیل مبارزاتی و آزادیخواهانه و برابری طلبانه و مدرن خواهی و زیاده خواهی و به این معنا چپ (که نه اسلامی است، نه ملی است...) در جامعه ایران موج می زند، این پتانسیل هنوز سازمان نیافته و بسیج نشده است. کارگران کمونیست و کمونیست های جامعه اگر توانایی سازماندهی و بسیج و دادن پرچم و نقشه و راه پیروزی این پتانسیل اجتماعی عظیم را نداشته باشند، کمونیسم هیچ شانسی ندارد. هیچ قدوسی نیستی ندارد.

رهبران کارگران، رهبران جامعه در میان فرهنگیان و روشنفکران و زنان و جوانان نیروی محرکه از قوه به فعل در آوردن این پتانسیل عظیم اجتماعی اند. پتانسیلی که باید یقه اش از استیصال و ناامیدی و انتظار و بی افقی و سرگیجه و حتی عصیان های کور احتمالی رها گردد.

اما امروز مشکل اینجا است که کسانی یا تشکل هایی تحت هر نامی کارگری یا مدنی و غیره که می بایست بخشی از نیروی این کارباشند، نه تنها ناجی چیزی یا عامل تغییری نیستند بلکه خود به ناجی نیاز دارند. خود بدوا باید یقه شان از سوگیجه ی سنت چپ غیر اجتماعی و فرقه ای آزاد و رها گردد. (انصافاً فعالین سیاسی کمونیست و کارگری هم هستند که هم و غم شان منفعت طبقه کارگر و مردم زحمتکش است. اما متأسفانه آنها هم در چنبره ی سنت و شیوه ی کار تشکل ها و نهادها و فرقه های سیاسی بی ربط به جامعه و طبقه کارگر گرفتار آمده و نمی توانند یقه شان را رها کنند.) این جواب تناقضی است که در ابتدای این مبحث و ادامه اش می بینیم. باید جواب این تناقض را داد. باید طیفی که تحت نام فعالین کارگری و کمونیست

چه فردی و چه در تشکلهای و نهادهایی که بوجود آورده اند یا در آینده تشکیل خواهند داد، یک بلو و فقط یک بار فارغ از جنجال های تبلیغات مجازی و شوهای تلویزیونی و جلسات تکراری و جنگ و دعوای فرقه ای در خلوت خود بنشینند و بگویند ماجرا چیست؟ من کجا ایستاده ام و دارم چکل می کنم؟

بگذارید احزاب فرقه ای خارج کشوری به نام کمونیست و سوسیالیست و غیره را فعلاً کنار بگذاریم. اینها هر چه بگویند و انجام دهند، فقط پژواک تبلیغات و تهییجات خود را می شنوند. اینها هر فرقه شان خود را مرکز عالم و رهبر "انقلاب" و صاحب کارگر و جامعه می دانند. لای جان ناپلئون های مدیای مجازی و رادیو تلویزیون هایی هستند که در نشئه ی توهم بسر می برند.

حرف من رو به کسانی است که در ایران تحت نام "فعال کارگری" از این کمیته به آن کانون و انجمن و اتحادیه و گروه و محفل می روند، پلاتفرم می نویسند و شعار می دهند و از تشکل صنفی و سراسری کارگر حرف می زنند... اما وقتی از تشکل واقعی و توده ای کارگر حتی در یک مرکز کارگری خبری نیست، این بار خود را تشکل کارگری محلی و یا سراسری و غیره نام می گذارند و ناجی کارگر می شوند. یکی مجامع عمومی و شورای کارگری را غیرممکن می داند، یکی سندیکای کارگری را راست و رفرفرمیست می نامد و دیگری حزب کارگری را تخیلی می پندارد و در نهایت خود را که کمونیست و رادیکال و چپ و غیره می داند، خود پرچم رهایی طبقه کارگر را یک تنه بر می افرازد و زیر سایه اش می نشیند و برای کارگر یا آه و ناله می کند و یا مشغول نوشتن پلاتفرم و اساسنامه و مرام نامه و خط قرمز گذاشتن می شود. و چه غم انگیز است که گاهی نهادهای یا تشکلی به نام کارگر و ناجی، نهاد بغل دستیش را که زمانی خود عفوش هم بوده دشمن می پندارد و مرزبندی می کند و افشا می کند و چند ماه بعد معلوم نیست بر سر کدام منفعت کارگراست، در درون تشکل خود و یا با تشکلهای اطراف خود دچار دعوا و اختلاف می شوند؟ در نهایت وقتی می پرسی چه شد؟ می گویند، در تشکل ما جنگ گرایشات بود، گرایش فلان را که منحن بود بیرون انداختیم و اکنون حالمان خوب است!

و این در شرایطی است که کمی آنطرف تر جنگ و دعوای فرقه ای "فعالین کارگری" و تشکلهای حامی و ناجی کارگر و محققین و پروفیسورهایی که از دماغ قیل افتاده اند، کارگر با درد خود دست و پنجه نرم می کند و با چنگ و دندان در مقابل تعرض به شدت و حشبانه سرمایه دار دولتی و نظامی و خصوصی از خودش دفاع می کند. آمار اعتصابات و اعتراضات کارگری در ایران آنقدر بالا است که نظیرش را کم تر جایی میتوان پیدا کرد. اگر لشکر فعالین کارگری خارج و داخل لحظه ای از خلسه و حلقه ی تنگ سکت و فرقه ی خود بیرون آیند و اطراف را نگاه کنند می بینند که همه این اعتصابات خودبخودی انجام نشده است. کارگر شب خوابیده و صبح بیدار و اعتصاب کند. این اعتصابات بدون فعالین واقعی و پیشروان و مبارزین صفوف طبقه کارگر هرگز ممکن نشده است. مبارزاتی ولو با پیروزی اندک اما نشانه ی این است که طبقه کارگر در بدترین شرایط فلاکتبار کار و زندگی، از تک و تا نیفتاده است. اگر از طیف "فعالین کارگری" چه در لباس احزاب فرقه ای و چه کمیته ها و کانون و نهادهای دفاعی کارگر و غیره بررسی جواب شان این است که این تحركات کارگری به این دلیل پیروز نمی شوند که رهبری شان دست رفرفرمیست ها است. دست توده ای - اکثریتی ها و از این قبیل است. دست ما نیست.

و وقتی می پرسی چرا دست شما نیست؟ می گویند چون ما رادیکال و کمونیست و سوسیالیستیم به ما عرصه و فضا نمی دهند و سرکوبمان می کنند. اما واقعیت این است که سرکوب این طیف وسیع فعالین و کمیته ها و نهادها و... نه به دلیل رادیکال و سوسیالیست بودنشان، بلکه به دلیل سنت و روش های کار و مبارزه ی غیر اجتماعی و ادعای قیمومیت و وکالت و نمایندگی طبقه کارگر و اسلما در خارج از فعل و انفعالات واقعی طبقه کارگر

است. دلایل سنت و شیوه کار فرقه ای و غیراجتماعی و بیرون از طبقه کارگر است. سنت و روشهای کاری که در آن رهبر واقعی کارگری در درون طبقه از آن چیزی نمی آموزد و تجربه ای کسب نمی کند، اما بخشا تاوان آن را هم می دهد.

تا اینجا بحث خواستم عکس یا فیلم و تصویری از آنچه که می گذرد را نشان دهم. تصویر یا فیلمی که بازیگرانش ممکن است منکر نقش خود شوند. اما این انکار خود است نه انکار واقعیت. اما هنوز این تصویر با آنطور که عرف است، این نقد بدون چه باید کرد و چه نباید کرد ناقص است.

اگر از من بپرسی اول باید گفت چه کارهایی را نباید کرد:

- از ایجاد چیزی بنام تشکل فعالین کارگری برای برگزاری جلسات و جرو بحث های فرقه ای و نوشتن پلاتفرم و اساسنامه و مرامنامه و کشیدن خط قرمزهای خود باید پرهیز شود.

- از برگزاری جلسات علنی تحت نام فعالین کارگری و با ترکیب های تاکنونی شامل کارگر و دانشجو و دانش آموز و مغازه دار و غیره باید پرهیز شود.

- از برگزاری آکسیون های تحت نام کارگر یا فعالین کارگری متشکل از تعدادی کارگر و تعداد بیشتری غیرکارگر و دانش آموز و غیره باید خودداری کرد. آکسیون های اول مه و ۸ مارس های اخیر بویژه در کردستان نمونه های آن است.

- کمونیست ها (روشنفکر، دانشجو، دانش آموز، مغازه دار، کارمند، استاد دانشگاه و غیره) لازم نیست تعلق خود به طبقه ی کارگر را با چسپاندن آرم کارگر به سینه و انتخاب لقب "فعال کارگری"، نشان دهند. کمونیست بودن، برابری طلب بودن، آزادیخواه بودن به برابری زن و مرد عقیده داشتن نیازی به قسم خوردن به سر کارگر ندارد. کمونیست ها بدوا در محیط کار و زندگی خود هر جا که هستند، دانشگاه، محله، شهر می توانند منشأ تغییری باشند. فراتر از آن اگر در توانشان هست می توانند کارگران را هر جا ممکن است در خانواده، در میان فامیل و آشنایان و دوستان و یا در محافل و پاتوق های کارگری به منافع مستقل و طبقاتی خود آگاه کنند، با مارکس و

مارکسیسم آشنا کنند. سعی کنند کارگر را کمونیست و سوسیالیست کنند تا به خود نه به مثابه فرد یا صنف کوچک و بزرگ کارگری، بلکه مثل یک طبقه نگاه کنند و در هر مبارزه ی ولو کوچک کل منافع طبقه را مدنظر داشته باشند. برای اتحاد و تشکل صفوف طبقه ی خود تلاش کنند. از نظر کارگر آگاه، طبقه ی کارگر برده و مستضعف و بدهکار کسی نیست. کسی که چرخ های جامعه را می چرخاند صاحب جامعه است. کاری باشد که هر کارگری به این درک و آگاهی دست یابد که طبقه ای بنام سرمایه دار با تشکیل دولت و سازمان دادن ارتش و بسیج و لباس شخصی و نیروی ویژه و اطلاعات، زندان، دستگاه قضایی، مجلس، قانون اساسی و قانون شریعت خود، ابزارهای تولید را از صاحبان جامعه غصب کرده و از رنج کارگر سرمایه و سود انباشت می کند. معتقد باشد که اقلیتی ابزارهای تولید، شرکتها و منابع و کارخانه و مسکن و همه ی مایحتاج اکثریت را تصاحب کرده اند و من باید روزی آن را پس بگیرم. بگویند ما برای دنیایی مبارزه می کنیم که کارگر و بورژوا نداشته باشد. کسی برای کسی دیگری کار نکند. برده ی مزدی وجود نداشته باشد. هر شهروند جامعه به اندازه توانش کار کند و به اندازه ی نیازش بگیرد.

- کمونیست ها باید متوجه باشند که کم نیستند که از میان بورژواها و حتی دولتی ها که خود را مدافع و لسلوز کارگر می نامند و بنام کارگر حرف می زنند. مگر محبوب کم از کارگر حرف می زند. مگر خمینی نگفت که خدا هم کارگر است. یک لشکر مفسر و اقتصاددان بورژوا داریم که بنام

کارگر او را به مسلخ بورژوازی می کشانند.



"فعال کارگری" کیست... تنهام!

کارگر، چه کار سنگینی برعهده دارد. کارگر برای چند سال تعیین نمی شود. مجمع عمومی تنها کمیونیتی که مدام به دنبال راه حل است. راه کمک مرجع تصمیم گیری است و مسوولیت تصمیماتش به کارگران کمیونیت، برعهده گرفتن وظایف آنها را برعهده دارد. انتخاب نماینده برای کار معین نیست. مطالبات نوشتن برای آنها نیست. "رهبری" موقتی است. با پایان آن کار، وظایف نمایندگان کردن آنها نیست. نصیحت کردنشان نیست. بیرون کشیدن آنها و آوردنشان به تشکل و یا کانون و نهادی به نام کارگر خارج از محیط کار و زندگی نیست. اسم نویسی شان در احزاب فرقه ای نیست. این رفتارها، جواب دغدغه ها و موانع و معضلات کارگر کمیونیت در کارخانه نیست. قاعدتا و تا کنون، کارگر کمیونیت و فعال واقعی کارگری در مراکز بزرگ و کوچک صنایع و کار و در محلات کارگری، باید به این نتیجه رسیده باشد که:

قبل از هر چیز باید از سرگیجه و اغتشاشی که توسط گرایشات غیرکارگری به درون صفوف فعالین و رهبران واقعی در محل کار و زیست شان برده می شود، مصون بماند و فاصله بگیرد. دست رد به سینه ی افراد و گرایشات و تشکلهای تحت عنوان کمک به کارگر و غیره که فعال کارگری را از محیط کار و زندگی بیرون می کشند و در تشکل خود اسم نویسی می کنند، بزند.

اگر چنین جنبشی راه بیفتد، طبقه کارگر یک گام بلند بطرف اتحاد و همبستگی طبقاتی و تغییر توازن قوا بین خود و کارفرما و دولت بر می دزد. از نظر من اهداف کوتاه مدت طبقه کارگر متشکل و متحد در مجامع عمومی منظم کارگری در شرایط کنونی مبارزات اقتصادی و جاری، تامین سنت همبستگی در مبارزات و اعتصابات است. بطوریکه هیچ اعتراض و اعتصابی تنها نماند. لگر همبستگی طبقاتی تامین شود کارگر خودش را آحاد و یا اصناف جدا از هم و تنها نمی بیند. مثل طبقه خودش را نگاه می کند.

کارگر کمیونیت، کمیونیس را نه از زبان و تفسیرهای نوع حزب توده و اکثریت و پوپولیست ها و رفرمیست های با نفوذ در میان طبقه کارگر، بلکه از زبان مارکس و مانیفست و چه باید کرد لنین و یک دنیای بهتر و سیاستهای کمیونیتی چند دهه اخیر حکمت بیاموزند. علاوه بر توده و اکثریت، خیل بزرگی از لیبرال ها و مارکسیست های علنی هم هستند که تفاسیر خود را از کمیونیس و مبارزه طبقاتی دارند. این ها در جریان و نهایت هر اقدام کارگری، مبلغ و معلم آشتی و سازش طبقاتی کارگر با کارفرما و دولت می شوند.

کارگران کمیونیت علیرغم کارشکنی ها و مخالف خوانی های گرایشات غیرکارگری کمک کنند تا جنبش مجامع عمومی منظم کارگری شکل بگیرد. جنبشی که علنی است، توده ای است. نیازی به اجازه کسی نیست. امن ترین شیوه و راه برای حفاظت از رهبران کارگران است. همه کارگران در سرنوشت دخیل می شوند، می آموزند. حرف می زنند. جای آژیتاسیون های سوسیالیستی علیه نظام سرمایه داری و مشقات آن است. جای

تصمیم گیری جمعی برای مبارزه متحد و توده ای برای مطالبات اقتصادی و تضمین امنیت شغلی و تامین رفاهیات و آزادی بیان و تشکل و اعتصاب است. جای انتخاب هیاتهای نمایندگان موقت برای پیگیری مطالبه معینی است. جای جا انداختن سنت همبستگی کارگری بین بخشها و مراکز بزرگ و کوچک صنعتی است. اگر در سندیکا هیات مدیره جای توده کارگران را در تصمیم گیری و غیره می گیرد و یا با فشار و تهدید و تطمیع یکی یا چند نفر از آن ها و یا دستگیری و یا اخراج عضو موثر هیات مدیره سندیکا فلج می شود، در جنبش مجامع عمومی منظم کارگران، رهبری ثابت و یا دایمی و

خبر دارید در این شهر، چپ ها اولین بار که به هم می رسند از هم می پرسند اول گرایش را روشن کن!! و اگر گرایش را روشن نکنی، یا ترسویی یا ریگی در کفشت است یا مشکوکی... خنده دار است. نیست؟

خنده دار تر مساله بی افقی این گرایشات است. با جرات می توان گفت که وابستگان به گرایشات مختلف افق شان را نه از حزب یا سازمان مربوطه شان، بلکه از فیلسوف ها و محققین و تحلیلگران بورژوازی جهانی و خودی می گیرند. بیگانگی این چپ از مارکس ولو کاپیتال هم خوانده باشد کاری کرده که دیگر مارکس و لنین و کمون پاریس و انقلاب اکتر و کمیونیس دخالتگر حکمت جوابشان را نمی دهد. این خصلت خرده بورژوازی، طیف چپ را مدام تشنه ی حرفهای "تازه" تحلیل های من در آوردی و افق های غیر مارکسیستی و مباحث آکادمیستی بپیچ به جامعه و بی ربط به پراتیک انسان برای تغییر جامعه، نگه می دارد. این اشتباهی سیری ناپذیر است.

"رفیق، مقاله فلانی از امریکای لاتین را خوانتی؟ سخنرانی فیسار در دانشکده علوم سیاسی تهران محشر است. ابراهامیان در تحلیلش از اوضاع ایران ترکونده...!"

اجازه بدهید در ادامه این وضعیت و تصویر و فیلم از این بخش جامعه سر دوربین را بطرف دیگر بچرخانیم. نگاهی به انظر طرف تر و به طبقه کارگر بیندازیم. جایی که دغدغه های دیگری وجود دارد. همانطوریکه در جریان حرفهایم گفتیم سرنوشتشان را کسان دیگری رقم می زنند. سنت های دیگری در آنجا تعیین می کنند کارگر چگونه متشکل شود، دنبال که برود، به که رای بدهد و کارگر را قانع می کنند که مجامع عمومی منظم کارگری تشکل کارگری نیست یا نمی شود یا اتوبی است. (جالب است، مجمع منظم کارگران کارخانه اتوبی است!).

کارگر را قانع می کنند که به حزب نیاز ندارد، کارگر را قانع می کنند که منظر گشایش اقتصادی دولت و سرمایه داران شود، قانعش می کنند که رونق اقتصادی به نفع شما هم هست. قانعش می کنند که منفعت کارگر و سرمایه دار و یا دولت یکی است و ...

جالب است که خیلی ها از سنت حزب توده و توده ای ها و حتی موفقیت شان حرف می زنند. و آه و ناله می کنند که این توده ای - اکثریتی ها مانع کل کمیونیتی اند.

گیریم چنین است که بخشا هست. اما برای یک بل هم شده باید از خود پرسید که چرا سنت حزب توده اینقدر پایدار و ماندنی است؟

آیا جواب این نیست که فعال کارگری که ما مدام از آن دم می زنیم همان کارگر توده ای اکثریتی است که مغز کارگر را خورده است؟ یک روز کارگر را به شورای اسلامی کار و خانه کارگر می برند. یک روز سراغ سندیکاسازی اند و در همانحال مبلغ و مروج سیاستهای اقتصادی بورژوازی اند و جمهوری اسلامی را دولت ملی مردم ایران می نامند...

می تواند اینطور باشد. و نمی شود چون هر کس و گروه و کمیته و نهاد و گرایش و غیره سرش به کار خودش گرم است. کاری که شعار و ادعایش را کنار بگذاریم در زمین واقعی ربطی به جامعه ندارد. ربطی به شهروندان جامعه از کارگر و زن و جوان و غیره ندارد. دیگران سرنوشت ما را تعیین می کنند و من هم "گرایش" خودم را دارم یا "فعال کارگری" ام و کاری به این کارها ندارم! از دانشجوی کمیونیت می پرسیم در دانشگاه چه خبر است؟ جواب می دهد من "فعال کارگری" ام! از فعال کارگری می پرسیم در محله تان چه خبر است می گوید ما مشغول جلسات کمیته مان هستیم و برای کمک به کارگر در شهرهای مختلف جوله می کنیم! برای اول مه آینده هم برنامه یک گل گشت کارگری داریم! از کمیونیت انظر طرف تر می پرسیم از تحركات سلفی ها خبر داری؟ یا می گوید سلفی ها هیچی نیستند و یا گلگی می کند که دیگران هیچ کاری نمی کنند، فقط منم و چند نفر دیگر که آنها هم نافع اند. "به جان تو خیلی



<http://www.koorosh-modaresi.com/Farsi/Text/2011/tahazob.html>

مرداد ۹۴ (اوت ۲۰۱۵)

توجه کارگران کمیونیت و علاقمندان را به مبحث "تحزب کمیونیتی طبقه کارگر" از کورش مدرسی، جلب می کنم. لینک مبحث:

انقلاب فرهنگی مداوم، اما شکست خورده!

مونا شد

جمهوری اسلامی نزدیک به ۴ دهه است، نزدیک نیم قرن است که از زنان تمکین می‌خواهد. تمکین به حجاب اجباری، تمکین به رابطه جنسی از سنین کودکی، تمکین به فحشای رسمی به نام صیغه و ازدواج موقت، تمکین به جنس درجه دوم و چندم بودن، تمکین به تمایل جنسی مرد هر وقت هوس کرد و نیاز داشت...

و برای این کار لشکری از لمپن هایش را در لباس آخوند و کت شلواری و سردار و نظریه پرداز قدیم و جدید بسیج کرده است.

اخیرا فردی به نام حسن رحیم پورازغدی استاد دانشگاه و درس خوانده حوزه علمیه قم و مشهد، از نظریه پردازان جمهوری اسلامی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و سخنران و نویسنده کتب و مقالات در مورد مباحث دینی و ایدئولوژی جمهوری اسلامی است و رهبران جمهوری اسلامی او را چهره جدید در نظریه پردازی انقلاب اسلامی می‌نامند، در یکی از نشست هایش که اساسا در یک برنامه هفتگی تلویزیون شبکه یک پخش می‌شود، در باره روابط جنسی در اسلام سخنرانی کرده است.

او می‌گوید: "ازدواج موقت افتخاری است برای اسلام. اسلام بن بست شکن است. وقتی ازدواج تک همسری به بن بست می‌رسد، هر مرد و زنی می‌توانند ازدواج موقت کنند. اسلام تمام مرزها را برداشته و گفته آزادی کامل. اسلام می‌گوید به محض اینکه غریزه جنسی بیدار شد ازدواج بکنید اسلام اصلا شرط بلوغ و یا حد سنی را هم برای ازدواج نگذاشته است. اسلام اینقدر باز است که دختر و پسر دبستانی هم میتوانند با هم ازدواج کنند. در اسلام هیچ محدودیت جنسی وجود ندارد. اصلا این همباشی و ازدواج سفید و همخانه بودن و غیره همه این‌ها در ازدواج موقت هست..."

حسن رحیم پورهمچنان در بحث تمکین، خطاب به زنان می‌گوید: "هر وقت مرد نیاز داشت و شما تمایلی نداشتید تمکین کنید و گرنه مردان خشونت خواهند کرد یا می‌روند و در جای دیگری نیازشان را برآورده می‌کنند..."

ممکن است گفته شود این‌ها که حرف‌های تازه ای نیستند. درست است تازه نیستند. اما تصور عمق یک تراژدی انسانی زمانی با گوشت و پوست و استخوان لمس می‌شود که زن باشی. اینکه هر روز و شب و ساعت و در سمینارها و سخنرانی‌ها در دانشگاه‌ها و مدارس و سازمان‌های دولتی و در تلویزیون و مساجد و معابر و خیابان‌ها مبلغین و نظریه پردازان جمهوری اسلامی که بیش از سه دهه است هنوز در حال انقلاب فرهنگی اند و این لجن‌ها را به روی جامعه پرت می‌کنند... باید زن باشی تا بفهمی معنی این انقلاب فرهنگی مداوم و این نظریه پردازی‌های جدید چیست. باید زن باشی تا بفهمی که چگونه روزمره انقلاب فرهنگی و تزه‌های جدید اسلامی سرنوشتت را رقم می‌زند. **باید زن باشی تا معنای تمکین را بفهمی!**

اگر مرد هستی و این لجن پراکنی‌ها را به روی زنان شاهدهی و دم بر نمی‌آوری و علیه این خزعبلات انقلاب فرهنگی اسلامی حرف نمی‌زنی و نمی‌نویسی و سمینار و سخنرانی نمی‌گذاری و علیه این تعرض‌های ضد زن نمی‌شوری... باید به صراحت گفت که مرد بودن در چنین فرهنگی ننگ است! شاید مردان زیادی در جامعه این را خود احساس نمی‌کنند یا انگار ابر و باد و مه و خورشید و فلک نظام جمهوری اسلامی درکاراند تا مردها از زنان بعنوان کالا استفاده کنند و لذت ببرند. چه برای یک ساعت، یک شب یا چند هفته و ماه و یا دایم...

انقلاب فرهنگی و فرهنگ ضد زن جمهوری اسلامی تصویری از مردان به زنان جامعه ما و دنیا می‌دهد که انگار هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شوند زیپ شلوارهایشان را پایین کشیده و در خیابان‌ها و معابر و مساجد و مرقد امامان قم و مشهد و... دنبال آخوندها و دفاتر صیغه و ازدواج روانند تا قوانین اسلامی صیغه و ازدواج موقت و رابطه جنسی بدون محدودیت سنی و شکار دختران کم سن و سال و زنان بخت برگشته را به اجرا در آورند!

به کسی بر نخورد، اگر قرار است این تصویر از ذهن و شعور زنان پاک شود، مردان هم وظایف خطیری علیه این پدیده اسلامی ضد زن به نام انقلاب فرهنگی و حجاب و عفاف و نظریات تهوع آوری که می‌گوید در اسلام هیچ محدودیت سنی برای رابطه جنسی نیست و زنان باید به مردان تمکین کنند...، بایستند و با صدای بلند از انسانیت و برابری انسان‌ها صرفنظر از جنسیت دفاع کنند!

بلی، این جمهوری اسلامی است. "ازدواج" موقت یا دایم، اسم رمز فرهنگ ضد زن و مردسالار اسلامی برای تجاوز آشکار و رسمی و قانونی به زن است. به زن می‌گویند ازدواج کردی، پس به مردت تمکین کن. به صاحبتم تمکین کن. به دختر کم سن و سال می‌گویند تمکین کن، ازدواج کنی! این فقط یک جنبه تمکین به زندگی تحقیر آمیز و بی حرمتی به جسم و جان و شعور انسانی به نام زن است. جنبه‌های اقتصادی و سیاسی تبعیض و توهین و تحقیر بماند.

این جمهوری اسلامی است. نظامی که یک قشون مبلغ و مروج و نظریه پرداز و متجاوز به حقوق و آزادی و انسانیت زن را حدود نیم قرن است بسیج کرده است. چند دهه است شمشیرشان را پشت گردن زن گذاشته اند تا تمکین کنند. به حجاب اجباریشان تمکین کنند. به رابطه جنسی محدودیت سنی ندارد، تمکین کنند. به ازدواج موقت از یک ساعت تا چند روز و هفته و به هر تعداد که مرد بخواهد تمکین کند. و هنوز هم انقلاب ننگین و تهوع آور فرهنگی جمهوری اسلامی به پایان نرسیده است. چرا؟

چون، کل این قشون در مقابل تمایلات و خواستها و آرزوهای انسانی و برابری طلبانه پنهان و آشکار بیش از نیمی از انسان‌های جامعه به نام زن، شکست خورده است. تبلیغات شنیع نظریه پردازان خبیثی چون حسن رحیمی‌ها که شباهت زیادی به تجار سکس و فروشندگان تولیدات پرنوگرافی دارد، در مقابل دفاع از خود و دفاع از انسانیت زنان، زوزه‌های تهوع آوری بیش نیستند.

به میدان آمدن و اضافه شدن هر نظریه پرداز جدید به قشون "مردان خدا" نشانه این است که این‌ها و نظام سیاسی و فرهنگی شان هر لحظه به لبه‌ی پرتگاه امیال کثیف رابطه جنسی بدون محدودیت سنی و تمکین دختران کم سن و سال و زنان به مردانگی اسلامی شان نزدیک و نزدیک تر می‌شوند.

کل قشون مبلغین معمم و مکلا و سرداران سپاه و حوزه‌ها و امامان جمعه بخوبی می‌دانند و دریافته اند که در برابر عدم تمکین زنان به تبعیض و تحقیر و بی حرمتی حجاب اجباری و بردگی جنسی، چاره ای جز تمکین ندارند. زن چشم اسفندیار جمهوری اسلامی است.

زنده باد جنبش حق زن، زنده باد آزادی و برابری!

۲۴ آگوست ۲۱۵ (۲ شهریور ۹۴)

نسیم بهار عربی، از بغداد!

تظاهرات عظیم و موج اعتراضات گسترده در پس از اضافه شدن ایران هم به یکی دیگر از بغداد و سایر شهرهای عراق، اعتراضاتی که در اعضا "مجاز" و "قانونی" کلوب جانین در مقابل ارتجاع اسلامی و قومی و نیروهای مرتجع تخریب خاورمیانه، و در شرایط مانورهای ناتو، صدای آزادیخواهی و عدالتخواهی مردم فاشیستی - تروریستی دولت اردوغان، مهر خود عراق را بیان میکند، بار دیگر نسیم تحرکی را بر اوضاع در خاورمیانه بزند، و فی الحال زده آزادیخواهانه و مترقی را به وزش در آورده است.

باید در مقابل تلاش نیروهای مرتجع منطقه ای و بار دیگر در مقابل روند سراسر متعفن در بین المللی، برای تغییر سمت و سوی این مبارزه خاورمیانه، و در مقابل سیاهی و خونی که ناتو و دولت‌های مرتجع منطقه، بیش از دو دهه به این و توطیه کردن و آلترناتیو سازی های سنتی که جغرافیا پاشانده اند، نسیم بهار عربی دیگری، این بار از عراق، به مشام میرسد.

امروز جهانیان، در مقابل سیمای مهندسی شده و تزییق شده به بغداد، سیمای خون و چرک و تحجر، سیمای دیگر را شاهد بودند. در مقابل

تصویر زندگی در وحشت و ترس از باطلات انفجارات و عملیات های انتحاری، در مقابل ترس از رشد باکتری داعش و تحرکات و حاکمیت دستجات تا مغز استخوان متحجر اسلامی شیعه و سنی، جنبش دیگری قد علم کرد.

برخلاف تمام پوشش تاریک و ارتجاعی که توسط مافیای میدیای غربی، با پول و اسلحه نتو و ایران و عربستان و قطر و ترکیه، بر جامعه عراق و بر چهره مردم آن کشیده شده بود، عراق چهره دیگری از خود نشان داد. چهره مردمی

متمدن، آزادیخواه و مترقی که برای رسیدن به خواست های انسانی شان، به قدرت خود به میان آمده اند. از این جنبش باید حمایت کرد و برای به پیروزی رساندن آن، کمک کرد.

این حرکت آزادیخواهانه و مترقی، میتواند روند تماما ارتجاعی که امروز و پس از توافقات دول غربی با ایران حاکم است، را نه تنها در عراق که در کل خاورمیانه، تغییر دهد. میتواند در فضای

باید در مقابل تلاش نیروهای مرتجع منطقه ای و بین المللی، برای تغییر سمت و سوی این مبارزه برحق آزادیخواهانه، در مقابل میلیتاریستی کردن و توطیه کردن و آلترناتیو سازی های سنتی که جغرافیا پاشانده اند، نسیم بهار عربی دیگری، این بار از عراق، به مشام میرسد.

Radio Neena

هکمتیست (خط رسمی)

هکمتیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی)

hekmatist.com

رادیو نینا هر شب ساعت ۸:۳۰ تا ۹ شب به وقت تهران از طریق ماهواره هاتبرد پخش میشود

رادیو نینا، صدای پپ، صدای آزادیخواهی و برابری طلبی را گوش کنید و آنرا به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید

فرکانس پخش:

Satellite: Eutelsat HOTBIRD 13A 13°
Frequency: 12597
POL: V
FEC: 3/4
Symbole rate: 27500
Audio PID: 2130

زنده باد انقلاب کارگری

جواب به چند سوال

مظفر محمدی

"سوالات زیر در دیالوگ با دوستانی مطرح شده و جواب داده شده است. انتشار این سوال و جواب، در اینجا به این لحاظ مفید است که می تواند سوال تعداد بیشتر و عمومی تری باشد."

سوال اول: *لیل ناکارآمدی سندیکاهای موجود در ایران این است که رهبری آن دست فرمیسیت ها است و به آلت دست احزاب فرمیسیت تبدیل شده اند. با توجه به این مساله و همچنین شرایط سرکوب و اختناق، سندیکا در ایران شانس پایدار ماندن و گسترش یافتن دارد؟*

جواب: اولاً ریشه ی ناکارآمدی سندیکا و اتحادیه های کارگری به دوران گذشته ی دور و نزدیک تاریخ جنبش سندیکایی در جهان برمی گردد. سندیکا اساساً تشکیلی کارگری برای رفرم است. زمانی اتحادیه های کارگری بزرگ و سراسری در کشورهایی از جهان توانستند تغییراتی به نفع طبقه کارگر کشورهای خود بوجود آورند. و آن زمانی است که احزاب سوسیال دمکرات اروپایی با اتکا به قدرت اتحادیه و سندیکاها قدرت سیاسی ودولت را در دست گرفتند. اما این احزاب هم به تدریج کفگیرشان به ته دیک رفرم خورد چرا که نیاز و منفعت سرمایه دیگر هیچ نوع امتیازی برای طبقه کارگر را بر نمی تابید. در نتیجه، این احزاب در هماهنگی با حفظ نظام سرمایه داری و سوداوری سرمایه از قبل کار ارزان، هر روز بیشتر به راست چرخیدند و عملاً با احزاب دیگر بورژوایی "کنسرواتووها" تفاوتی نداشتند.

دلیل این شرایط هم این است که نمی توان هم منفعت کارگر و هم منفعت سرمایه را همزمان نمایندگی کرد. نمی توان در نظام سرمایه داری هم حافظ سود سرمایه و هم مدافع بهبود شرایط کار و زندگی کارگر و سهم بیشترش در تولید ارزش اضافه شد.

از این زمان ببعده و در دهه های اخیر، سندیکاها و اتحادیه های بزرگ کارگری وابسته به احزاب چپ و سوسیال دمکرات اروپایی عملاً خاصیت رفرم خواهی و زیاده خواهی سهم طبقه کارگر از دسترنج خود را از دست می دهد و بازار سندکالیسم و رفرمیسم کساد می شود و سندیکاها و اتحادیه ها اعضای خود را از دست می دهند و یا آنچه که باقی می ماند به کار واسطه گری و حل اختلاف فیما بین کارگر و کارفرما تبدیل می گردد.

طبقه کارگر ایران بعنوان بخشی از کل طبقه کارگر جهانی از این قاعده مستثنی نیست. با این تفاوت در اینجا تشکیل سندیکا هم آزاد نیست. بعلاوه سندیکا و اتحادیه سازی در ایران آن تاریخ و تجربه اتحادیه های کارگری اروپا و کشورهای پیشرفته را هم ندارد.

از این تجربه تاریخی می توان این استنتاج را کرد که نباید تجربه شکست خورده سندیکا سازی را بار دیگر آزمایش کرد و باید دور کار سندیکایی و تلاش برای ایجاد سندیکا و

اتحادیه را کنار گذاشت.

اما این نتیجه گیری نادرستی است. چرا که شرایط کار و زندگی معین طبقه کارگر ایران و استبداد حاکم، هر سرپناهی و هر دو خشتی که کارگر در جهت تشکل و اتحادش روی هم می گذارد به یک غنیمت و فرصت تبدیل کرده است. هر نوع اتحادی در صفوف طبقه کارگر می تواند به مبارزه برای رفاه و تغییری در شرایط کار و زندگی به نفع کارگران کمک کند. کارگران حتی در مواردی از انجمن ها و تشکل های صنفی ولو با نقشه دولت، استفاده کرده و می کنند. سندیکا و اتحادیه هم علیرغم هر محدودیت و کمبودی که دارد، هنوز یکی از این اشکال سازمانیابی بخصوص برای بخشهایی از طبقه کارگر ایران است.

از طرف دیگر، هنوز سندیکاهای موجود در ایران آنقدر پیش نرفته و قدرت نگرفته اند که بشود گفت مطالبات رفاهی ولو کمی را از دولت و کارفرما بدست آورده اند و رفرمیست شده و گویا بیشتر و فراتر از رفرم جلو نمی روند! یا رهبران و فعالین سندیکایی وابسته به احزاب در قدرت یا اپوزیسیون قدرتمندند و از آنها دستور می گیرند و یا دستشان با کارفرما در یک کاسه است! در نتیجه بحث از رفرمیست بودن سندیکاهای موجود بی پایه است. اگر امروز ما شاهد رکود کار سندیکایی هستیم و یا هیات مدیره سندیکاها پیگیر کار سندیکا نیستند و از طرفی تحت فشار و تهدید قرار می گیرند و زمین گیر می شوند و از طرف دیگر سنت بوروکراتیک سندیکالیسم رابطه اعضای هیات مدیره را با بدنه کارگری تضعیف و سست می کند، یا حتی در میان اعضای سندیکا اختلاف و چند دستگی شکل میگیرد و بعضاً زیر پای همدیگر را خالی کرده یا اتهام وابستگی به این و آن بهم میزنند و غیره، همه نشان از خصلت و سنت سندیکالیسم بطور کلی است.

اما شناسی که برای ادامه کاری سندیکاهای موجود در ایران و یا ایجاد سندیکاهای جدید بخصوص در میان بخشهای پراکنده کارگری وجود دارد این است که سندیکا و اتحادیه، بجای اتکا به یک هیات مدیره دایم یا طولانی مدت، به مجامع عمومی و تصمیم گیری کل کارگران هر صنف و مرکز کارگری و دخالت جمعی کارگران متکی شود و پشت ببندد. تنها از این راه است که کارگران چپ و کمونیست می توانند مانع از کنترل رهبری سندیکا توسط جریانات و گرایشات راست و رفرمیست شوند و مجمع عمومی هر وقت لازم شد کل هیات مدیره یا اعضای از آن را بدلیل نارضایتی کارگران از آنها، عزل کرده و نمایندگان جدید انتخاب کند.

اما اینکه سندیکا و اتحادیه بدلیل خصلت رفرمیستی اش در اینجا هم، اتوماتیک به ابزار جریانات رفرمیست و سازشکاری که کارگران را به حمایت سیاسی از دولت و تمکین به کارفرما تشویق می کنند، تبدیل می شود، محتوم نیست. سرنوشت سندیکا می تواند در توازن قوای میان کارگران کمونیست و رفرمیست ها، تعیین شود. هر کدام دست بالا پیدا کند، کارگران را به سمت و سوی خود می برد. تجارب بیش از سه دهه اخیر هم نشان داده است که از حزب توده و اکثریت آبی برای کارگران گرم نمی شود.

نهایتاً می خواهم بگویم که هر تشکل توده ای کارگری در شرایط استبداد و اختناق هم، اگر با اتکا به توده ی کارگران و دخالت جمعی و بویژه مجامع عمومی منظم کارگران متکی

باشد قابلیت دوام و گسترش و کسب دستاوردهایی را دارد. تصور کنید سندیکای کارگران شرکت واحد یا نیشکر هفت تپه و غیره، به مجمع عمومی و تصمیم جمعی هزاران کارگر این مراکز کار متکی می بود، آنوقت چه اتفاقی می افتاد؟ حداقل نتیجه ی دخالت جمعی کارگری این بود که می توانست در مقابل استبداد و تعرض به فعالین و رهبران سندیکا بایستد، تشکیلاتشان را سر پا نگه دارد و مبارزاتشان را به نتایج ملموس و دستاورد معینی برساند. ***

سوال دوم: *کمیته کمونیستی مخفی کارخانه جواب به شرایطی است که دیگر ایجاد تشکیلات علنی کارگری امکانپذیر نیست. آیا کمیته های کمونیستی جنبشی به معنای وحدت گرایشات سیاسی و حزبی یا اتحاد عمل احزاب است؟ به این معنی عملاً حزب حکمتیست با احزابی مثل توده، اکثریت و غیره متحد می شود؟*

جواب: اولاً، کمیته های کمونیستی آلترناتیو و جانشین تشکل علنی و توده ای و کار و مبارزه علنی کارگران نیست، بلکه در متن و ادامه ی آن مبارزات و برای متحد و متشکل کردن کارگران برای کسب مطالبات رفاهی و فوری اش است.

این روزها از کسانی که تحت عنوان محقق، تحلیل گر و کارشناس و حتی مارکسیست و مدافع کارگر خود را معرفی می کنند، هم شنیده می شود که می گویند در شرایط استبداد جمهوری اسلامی نه جنبش مجامع عمومی کارگری امکانپذیر است و نه می گذارند سندیکای کارگری درست شود. در نتیجه تنها آلترناتیو ایجاد کمیته های مخفی کارخانه است. در حالی که عملاً و طی سه دهه اخیر مبارزات علنی و اعتصابات مداوم کارگری در جریان بوده است که هم رهبران عملی خود را داشته و هم یکی از خواسته های اساسی اش آزادی تشکل مستقل کارگری بوده است.

اینکه مجامع عمومی کارگری منظم نمی شوند و یا سندیکا ها دوام نمی آورند نه بخاطر استبداد دولتی که استبداد و سرکوب همیشه وجود داشته است، بلکه بخاطر عدم اتحاد صفوف کارگران کمونیست و رهبران عملی و محافل و شبکه های فعالین کارگری است. عدم وجود کمیته های کارگری در کارخانه ها است. اینکه حزب توده و اکثریت، کارگران را به درون شوراهای اسلامی و خانه کارگر سوق داده اند و به انتظار وعده های کارفرما و نمایندگان دولت نگه داشته و دنبال نخود سیاه می فرستند باز دلیلش عدم اتحاد کارگران کمونیست و رادیکال و چپ است. عدم وجود کمیته های کمونیستی کارخانه و نهایتاً حزب کمونیستی کارگران است که کمیته های کارخانه اولین سنگ بنای این حزب است.

کسانی که تشکل علنی کارگری را در شرایط استبداد منتفی می دانند و کارگران را به طرف سازمانیابی مخفی سوق می دهند، در واقع فعالین کارگری و بویژه کارگران کمونیست را از تلاش برای متحد و متشکل کردن کارگران در مراکز کار، باز می دارند و عملاً زیر پای رهبران کارگران و محافل و شبکه هایشان را خالی می کنند. مبارزه طبقه کارگر علنی است، اعتصاب و تجمع و اعتراض کارگر علنی است و این مبارزه ای تعطیل ناپذیر است. مبارزه علنی و قانونی به توده کارگران اجازه و فرصت را می دهد که رهبرانش را جلو

حزب کمونیستی مخفی کارگران هم بدون متشکل و متحد شدن کارگران در تشکلهای توده ای اش قادر به رهبری و هدایت مبارزه توده ای و علنی و اجتماعی کارگران نیست. کمیته های مخفی کارخانه هم بدون وجود سازمانیابی توده ای و علنی کارگران که کمیته ها نیروی محرکه جنبش و حرکت توده ای کارگران متشکل و متحد اند، نمی توانند دوام بیاورند.

زمانی که اعضای کمیته کارخانه اعضای مجمع عمومی، سندیکا یا هر تشکل دیگر کارگری است که وجود دارد یا بوجود می آید، می تواند هر وظیفه ای را که در چارچوب این اتحاد و تشکل توده ای کارگران برعهده بگیرد بدون اینکه امنیتش بعنوان عضو مخفی کمیته بخطر بیفتد. چرا که بتدریج کمیته ی کارخانه برای دوست و دشمن قابل درک و احساس می شود. اما کمیته ای که شناخته شده نیست و مثل ماهی در دریای اتحاد و تشکلهای توده ی کارگران شنا می کند. چیزی که مخفی است رابطه ی کارگران کمونیست در کمیته شان با هم و فعل و انفعالات درونی شان است. فعالیت کارگری و کمونیستی اعضای کمیته، تبلیغ و سازماندهی و تعیین سیاست و تاکتیک مبارزات، همه، علنی است.

در همان حال شیخ کمیته های کمونیستی در کارخانه ها بر بالای سر کارفرماها و حراست کارخانه و دولت می چرخد. دشمنانی که در

حمایت از توافقات هسته ای و "صلح" برای ایران

مصاحبه رادیو نینا با خالد حاج محمدی



و دولتش قهرمان بسازند، شادی مردم ربطی به این قهرمان سازی ندارد. اگر حتی کل اینها مردم عادی هم بوده باشند، مردم در دل این توافق فکر می کنند بهانه هایی که دست جمهوری اسلامی بود به نام جنگ، به نام مبارزه با استکبار جهانی، به نام تحریم اقتصادی که زندگی مردم را تباہ کرده بود، فکر می کنند این دوره پایان یافته است و از این خوشحالند. خوشحال هستند که این دوره پایان یافت، خطر جنگ پایان یافت، خطر حمله به ایران پایان یافت، محاصره اقتصادی پایان یافت، فکر می کنند توافق و رابطه با غرب در راهی را برای آنها در فضای سیاسی، در فضای فرهنگی جامعه ایران باز خواهد کرد و فشار جمهوری اسلامی کاهش خواهد یافت، و خوشحالی بخشی از مردم این است. معلوم است هیچ آدم شرافتمندی دوست ندارد جنگ بشود، حمله بشود، تحریم بشود. حزب ما در تمام این دوازده سال علیه همه اقدامات بوده است. اگر کسی می خواهد تمایل و خواست مردم ایران را بداند، کافی است به سخن این مردم در بازار و خیابان و تاکسی و مدرسه و دانشگاه و... گوش کند، کافی است به صف اعتراض هر روز کارگران ایران و مطالبات و خواست و توقع آنها گوش کند. اکثریت بالایی از مردم ایران از جمهوری اسلامی متنفر هستند، با روحانی یا بدون روحانی، با خاتمی یا بدون خاتمی و از همه جناح ها پش و آرزو دارند روزی سر به تن این رژیم نماند. آنها فکر می کنند فضایی که الان ایجاد شده و توافقی که ایجاد شده دامنه فشار و استبداد سیاسی را روی آنها، چه جمهوری اسلامی بخواهد چه نخواهد، می کاهد و از این سو خوشنود هستند.

تحریکی که در خارج در جریان است همچنان که گفتم تحرک طرفدارهای جمهوری اسلامی است. علاوه بر مهره های رسمی آنها از اصلاح طلبان تا بقیه، فعالین توده ای اکثریتی که اپوزسیون نیستند در این صف هستند. آنها به همان مکان اول زندگی شان که زیر عبای خمینی "ضدامپریالیست شان" و زیر چتر جمهوری اسلامی بود برگشتند. اینها عصای دست مراکز پلیسی توی آن دوره بودند.

جامعه ایران را نگاه کن روزانه هزاران نفر اعتراض می کنند. دهها و صدها اعتراض کارگری در هر روز در مراکز مختلف علیه اخراج، علیه بیکارسازی، علیه عدم پرداخت

حکمتیست به عنوان یک حزب کمونیستی که به زیر کشیدن جمهوری اسلامی و استقرار سوسیالیسم و رهایی بشریت امر آن است، ندارد. در سوال اول جواب دادم که این ماجرا چی است و این جریانات چی اند و دنبال چی هستند. ببینید در راس تحریکاتی که الان در خارج و در دفاع از این توافقات راه افتاده، تعدادی از قدیم پاسداران امروز "متمدن" شده، کراوات زده و ریش زده هستند و بخشی هم از طیف توده ای اکثریتی هستند. اولی هایشان تکلیفشان روشن است، بخشی از آنها طرفدار خاتمی و الان دولت روحانی هستند و احساس می کنند فضایی ایجاد شده و تلاش می کنند آشتی خود شان را با جمهوری اسلامی اعلام کنند و هیچ وقت هم مخالف جدی جمهوری اسلامی نبودند. آنها در اختلافات جناحی ممکن است به این گوشه و آن گوشه حاکمیت و فلان جناحش در دوره ای نقد داشته اند. بعضی از آنها مثل گنجی در اختلافات جناحی از حاکمیت بیرون رانده شده اند. بقیه شان طیف اکثریت توده ای و روشنفکران ابن الوقتی هستند که هیچوقت اپوزیسیون جمهوری اسلامی نبوده اند. آنها در دوره خمینی زیر عبای خمینی بودند. در کشتارهای سلهای شصت و جنایتی که علیه مردم ایران و علیه طبقه کارگر و خصوصاً علیه چپها در جامعه صورت گرفت، این طیف در بالاترین سطح رهبری، در همکاری نزدیک با اطلاعات و جریانهای امنیتی تحت نام مبارزه با استکبار و اینکه خمینی نماینده ضد امپریالیست جامعه ایران است، زیر دوش جمهوری اسلامی را گرفتند و در این جنایت در کنار سپاه و مراکز پلیسی و امنیتی آنها قرار گرفتند. در دوره ای که جمهوری اسلامی حتی آنها را هم تحمل نکرد و بعد از کشتار وسیعی که صورت گرفت، دستگیری خود اینها را هم شروع کرد و اینها را هم تقبل و تحمل نکرد، اینها "اپوزسیون" شدند. با این وصف اینها در تمام حیات جمهوری اسلامی هر روز هوادار جناحی از آن بوده اند. الان هم که دوره آقای روحانی است و اینها به هر حال به آرزوهای خودشان رسیده اند.

لذا اینها نه نمایندگی مردم ایران را دارند، نه ربطی به آن چیزی که آرزوی مردم ستمدیده در ایران است. اتفاقاً علیه مردم ایران هستند.

در مورد اینکه مردم از این توافق خوشحال شده اند و تصاویری که از خوشی و شادی مردم ایران در برخی از شهرها از مدیا و رسانه ها پخش شده، این کاملاً قابل درک و قابل فهم است. اما حتی اگر این مردم کلاً خود جوش هم به خیابانها آمده باشند، شادی و خوشی آنها به یک درجه قابل درک است. خوشحالی آنها نه در دفاع از جمهوری اسلامی و آنچه جمهوری اسلامی و طیف طرفدارش در خارج تلاش می کنند از جمهوری اسلامی، از هیات مذاکره کننده و از آقای روحانی

اپوزیسیون جمهوری اسلامی نبوده اند و هیچوقت هم دلشان برای مردم ایران نسوخته است. اینها طرفداران رژیم هستند ولی امروز در دوره جدیدی و در فضای جدیدی که بعد از توافقات هسته ای ایجاد شده است، در دوره ای که نه ایران از نظر غرب مرکز و بانی تروریسم در دنیا است و نه غرب شیطان بزرگ و استکبار جهانی برای ایران است، احساس می کنند فضا برایشان آماده تر است. در دفاع از جمهوری اسلامی اعلام وجود کنند. همچنان که گفتم امکانی فراهم شده است که راحتتر زیر چتر فضایی که رسانه ها و دولتهای غربی ساخته اند، جسارت کنند و اعلام وجود کنند و رسماً تلاش کنند در چشم مردم خاک بپاشند و از جمهوری اسلامی و مشخصاً از دولت روحانی طرفداری کنند. اینها طرفداران روحانی هستند، طرفداران این دولت هستند و دمکراسی و صلح خواهی اینها پوچ است. نه جمهوری اسلامی عوض شده است و صلح خواه است نه غرب. اینها بانیان بزرگترین جنایات در دنیا ما هستند. دولتی که اینها از آن دفاع می کنند همین الان هم روزانه بیشترین اعدامها میکند و اخیراً دست کسی را قطع کردند.

به هر رو گفتم میان غرب و جمهوری اسلامی تعادلی ایجاد شده است و اینها تاکتیکی هم باشد به توافقاتی بر سر منافعتشان رسیده اند، سر اینکه هر کدامشان کجا و چه حد و میزانی از منفعتشان در منطقه تأمین می شود و این زیر چتر توافق هسته ای پیش رفت. این توافق طبیعتاً تأثیری در فضای عمومی خواهد گذاشت ولی کمپینی که در دفاع از این توافق صورت گرفته ربطی به مردم ایران، ربطی به فضای جامعه ایران، ربطی به خواست و مطالبات مردم ایران و صلح خواهی آنها و خواست امنیت آنها مطلقاً ندارد. اینها طرفداران جمهوری اسلامی هستند که در دوره جدید می خواهند در خارج از کشور در دفاع از جمهوری اسلامی عرض اندام کنند.

بختیار پیرخضری: در خود ایران هم صحنه هایی از شادی مردم بعد از توافقات هسته ای از رسانه های دولت ایران و حتی دولتهای خارجی پخش شد، با این حال تشکیلات خارج حزب حکمتیست در زمینه تحرکات اخیر در خارج به نام "حمایت از توافقات هسته ای و صلح برای ایران" اطلاعیه ای داده است و اینها را طرفداران جمهوری اسلامی و دولت اعتدال مینامد. چرا حزب حکمتیست در مقابل این تحرک ایستاده است؟

خالد حاج محمدی: ببینید توافق غرب با جمهوری اسلامی ربطی به مبارزه عدالت خواهانه مردم ایران و ربطی به حق طلبی کارگر و حزب

بختیار پیرخضری: اخیراً در چند شهر اروپا و آمریکا جمععاتی به نام "حمایت از توافقات هسته ای و صلح برای ایران" راه افتاده است. این تحرکات رسماً و عملاً از جانب رسانه هایی چون بی بی سی حمایت میشوند. بخش زیادی از سازماندهندگان و فعالین این تحرکات میگویند خواهان دمکراسی در ایران، امنیت منطقه، رفع خطر حمله نظامی و حقوق بشر و... هستند و حل مسئله هسته ای و توافق با ایران را موفقیتی در این زمینه و قدمی به پیش میدانند. آیا حقیقتی در ادعای این طیف در خارج کشور نیست؟

خالد حاج محمدی: تا جایی که به توافقات هسته ای جمهوری اسلامی با غرب برگردد، نه جدال دیروز غرب با جمهوری اسلامی سر دمکراسی برای مردم ایران بود و نه صلح یا توافقات امروزشان ربطی به تأمین دمکراسی یا حقوق بشر و امنیت جامعه دارد. ما به کرات در مورد دعوی که سالیان سال میان غرب و جمهوری اسلامی زیر نام هسته ای پیش رفته، صحبت کرده ایم و گفته ایم نفس ماجرای هسته ای خیلی روشن به آمریکا مربوط نیست. آمریکا جزو کشورهای است که بیشتر از هر کشوری امکانات بمب و اتم را در اختیار دارد. از تولیدکنندگان و صاحبان اصلی آن است و این دعوا به بهانه هسته ای بر سر مسائل پایه ای تری است در منطقه و در رابطه غرب و جمهوری اسلامی. همچنان که گفتم دعوی دیروز آنها حتی به خود هسته ای ربطی نداشت و واقعا ربطی به حقوق مردم ایران و وضعیت مردم ایران و مشکلاتی که طبقه کارگر و مردم در جامعه ایران با آن طرف هستند مربوط نبود. مسئله حقوق بشر و صلح و امنیت شعارهای مردم پسندی است که غرب و در راس آن دولت آمریکا بعنوان چتر تبلیغاتی که زیر آن جدال خود و دعوی خود با جمهوری اسلامی را پیش می برد، بیان می کرد. جدال غرب بر سر حقوق بشر و صلح و امنیت مردم ایران به همان اندازه حقیقت در آن است، که در حمله به عراق و نابودی آن جامعه و کشتار وسیع مردم عراق در جنگ خلیج و حمله ناتو به آن کشور. به همین اندازه حقیقت در آن است که در دخالت ناتو در لیبی و سوریه و جنایتی که به مردم تحمیل کردند معضل و مسئله آنها حقوق این مردم و امنیت آنها بود. به همین اندازه حقیقت در آن است که در جنگ ویتنام و حتی در زدن بمب به ناکازاکی و هیروشیما از جانب غرب برای دفاع از مردم این منطقه بود. می خواهم بگویم این جنگ ربطی به حقوق بشر و دمکراسی و امنیت مردم ندارد.

آنهايي که تحت نام "دفاع از امنیت و صلح" و به حمایت از توافقات هسته ای میپردازند، طرفداران رسمی جمهوری اسلامی هستند. اینها هیچوقت

جواب به چند سوال...

چشمان هر کارگری یک عضو کمیته کمونیستی می بینند. در طرف مقابل و در میان کارگران "زنده باد کمیته کمونیستی کارخانه" ورد زبان کارگران خواهد شد.

با تشکیل اولین کمیته های کمونیستی کارخانه ها، و زمانی که کمونیسم ابزار مبارزه کارگران برای رفاهیات و برای رهایی از بردگی مزدی می تبدیل می شود، آنزمان ما طبقه کارگری خواهیم داشت که در مقابل هر گونه تحقیر و تبعیض و فریب و تحمیق و ریاکاری بورژوازی و تعرض مدام به سطح معیشتش استوار خواهد ایستاد. زمانی که کمونیسم ابزار مبارزه طبقه کارگر می شود ناقوس مرگ بورژوازی زده می شود. اولین کمیته کمونیستی کارخانه به صدا در آمدن

اولین زنگ خطر برای نظام بردگی مزدی است.

یوم اینکه، کمیته های کمونیستی جنبشی بهیچوجه به معنای وحدت گرایشات سیاسی و حزبی یا اتحاد عمل احزاب نیست.

بحث کمیته های کمونیستی، بحثی در باره احزاب و اتحاد آنها و یا حتی اتحاد عمل آنها با هم نیست.

کمیته های کمونیستی راه حلی برای کارگران کمونیست در مراکز کار و تولید و محلات زندگی است. بخش اعظم کارگران کمونیست و چپ و رادیکال به هیچ حزب و جریانی مربوط نیستند. تنها بخشی کوچک وابسته به احزاب معینی اند که خود انتخاب کرده اند.

کمیته های کمونیستی کارخانه شاخه تشکیلاتی

هیچ حزب و جریان سیاسی چپ و کمونیستی نیستند. این کمیته ها هم به دستور احزاب و جریانات بیرون از کارگران یا با هماهنگی بین احزاب با هم، ایجاد نمی شوند. بنا بر این در اینجا بحث بر سر وحدت احزاب چپ و کمونیست نیست. بحث بر سر متحد شدن کارگران کمونیست در محل کار و زندگی است. بحث بر سر متحد شدن کارگران کمونیست صرفنظر از گرایشات سیاسی و حزبی شان است. متحد شدن حول منفعت مشترک طبقاتی کارگران است. متحد شدن برای هدایت مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر است. و این کاری است که از احزاب چپ و کمونیست بی ربط به طبقه کارگر بر نمی آید. متحد شدن کارگران کمونیست در کارخانه ها و مراکز کار، بطوریکه در هر مرکز کارگری کمیته کمونیستی کارخانه بوجود آمده باشد، اولین نتیجه اش بوجود آمدن

مرداد ۹۴ - اوت ۲۰۱۵

حمایت از توافقات هسته ای و ...

حقوق هایشان در جریان است. مراکز تحصیلی را نگاه کنید به همین صورت است. معلمان و اعتراضاتشان و پرستاران را نگاه کنید به همین صورت است. چیزی که گویای فضای سیاست ایران است اینها است نه راه افتادن طرفداران خجول دیروز و پرروی امروز جمهوری اسلامی در خارج کشور. ما و طبقه کارگر ایران و مردم متمدن آن جامعه با جمهوری اسلامی رابطه مان تغییر نکرده است. طبیعی است که تحرک طرفداران آنها را در خارج سد کنیم. رفقای اینهایی که در خارج شروع کرده اند به نام دفاع از "صلح و امنیت" تحرک راه می اندازند ، در داخل زندانها ، در دانشگاهها ، در قوه قضائیه و پلیس و مراکز اطلاعاتی ، در زندان و شکنجه گاهها جنایت می کنند. دوستان امثال گنجی ها و مسعود بهنود ها و فرخ نگهدارها در داخل ایران علیه جنبش ما، علیه طبقه کارگر و مبارزه حق طلبانه این طبقه ، علیه مبارزان حق زن ، علیه صف آزادیخواهی ، دست به هر اقدامی کثیفی می زنند. زندانهای جمهوری اسلامی را نگاه کنید و صف کارگران بیکار ، کارگران اخراج شده و کارگرانی که حقوقشان پرداخت نشده است ، اینها را به هر حال دوستن و برادران و هم طبقه ای های همینها که در خارج راه افتاده اند، در حاکمیت دولت جناب روحانی مسئول هستند . اینها بخش کراوات زده همانهایی هستند که در زندان دارند همین اقدامات را پیش می برند . صلح طلبی و دمکرات خواهی اینها پوچ است. اینها عوامل جمهوری اسلامی هستند و ما هم به همین عنوان به آنها نگاه می کنیم . رابطه ما با اینها و با جمهوری اسلامی فرقی نکرده است و طبیعتاً حزب حکمتیست تلاش می کند اجازه ندهد فضای خارج کشور دست اینها بیفتد .

بختیار پیرخضری: تا کنون خارج کشور محل حضور اپوزیسیون و مخالفان جمهوری اسلامی بود. تحرکات و کمپینهای مختلف در دفاع از آزادی ، علیه اعدام و کشتار ، علیه زن ستیزی و سنگسار و علیه حمله به تحرکات کارگری و دستگیری فعالین آن در طول حیات جمهوری اسلامی در اروپا و آمریکا توسط مخالفان جمهوری اسلامی پیش برده شده است. بخشی از دولتهای اروپایی و پارلمانهای آنها و نهادهای مختلف دولتی و غیر دولتی نسبت به این تحرکات نه تماماً بلکه بخشا با سمپاتی نگاه کرده اند. آیا ما وارد دوره ای جدید در این زمینه خواهیم شد؟ آیا از این به بعد به جای کمپین و تجمعات علیه جمهوری اسلامی شاهد تحرکات علنی در دفاع از آن در خارج خواهیم بود؟

خالد حاج محمدی: خیلی روشن است که ما وارد دوره جدیدی شده ایم چه در خارج ، چه در داخل ایران. دیروز دول غربی و رسانه ها پشان در نزاعی که با جمهوری اسلامی داشتند ، کمپین های خود را علیه جمهوری اسلامی زیر نام حقوق بشر و دمکراسی خواهی پیش می بردند . اول صحبت‌های اشاره کردم که دمکراسی خواهی و حقوق بشر و کمپین هایی که راه انداختند ابزار امر دیگری بود . دول غربی نه طرفدار دمکراسی بودند نه طرفدار حقوق بشر. آنها حقوق بشر و دمکراسی را در خود کشورهای غربی قدم به قدم پس می زنند . تمام دستاوردهای که طبقه کارگر و مردم متمدن در خود اروپا و خود آمریکا، در انگلیس در سوئد و آلمان ، طی سالیان گذشته به دست آورده اند یکی یکی پس می گیرند. اینها هیچ زمانی مدافع دمکراسی برای مردم ایران و رعایت حقوق بشرشان نبوده اند . نزاع داشتند با جمهوری اسلامی سر منافع خودشان و این را زیر این عنوان بیان کردند. این دوره به پایان رسیده است . دوره نزاع با جمهوری اسلامی توسط دول غربی به پایان رسیده است. لذا کمپین های دمکراسی خواهی و حقوق بشری هم طول عمرش پایان یافت. به این اعتبار وارد دوره جدیدی شده ایم. یعنی رسانه های غربی، دولتهای غربی ، پارلمانهای اروپا ، آمریکا به هر حال دیگر سمپاتی که شما می گوئید به تحرکات علیه جمهوری اسلامی نشان میدادند، از این به بعد نشان نخواهند داد و از این به بعد از این خبرها نشانی نخواهد بود. اینها سکوت خواهند کرد

در مقابل تمام جنایاتی که در داخل ایران صورت می گیرد. مگر اینکه فضای اعتراضی و انقلابی جامعه ایران آنقدر بالا باشد که اجازه ندهد اینها سکوت کنند و مجبور بشوند صدایشان در بیاید . مگر در طول تاریخ اینها کم جنایت اسرائیل را توجیه کردند؟ هیچوقت سراخ دارید که علیه عربستان که صدها بار جامعه اش از ایران عقب مانده تر است و جنایت بیشتری صورت می گیرد ، مگر اینها چیزی گفتند؟ مگر علیه پاکستان چیزی می گویند؟ مگر علیه صدها دولت دیکتاتور که متحد خودشان هستند هیچوقت صدایشان در آمده است؟ مگر رسانه های بی بی سی و رسانه های غربی و سی ان ان و محققین و حقوق بشری هایشان و شخصیت‌هایشان و پارلمان نشینها پشان نسبت به اینها چیزی گفته اند؟ چیزی کردند؟ لئاما وارد دوره جدیدی شده ایم و فضای خارج هم به این اعتبار طبیعتاً فرق خواهد کرد . میدان و فضای خارج کشور برای ما ، برای کارگر ، برای آزادیخواهی یک مقدار تنگ تر میشود.

اینکه جمهوری اسلامی تلاش کند فضای خارج و ذهنیت مردم متمدن دنیا را به نفع خود عوض کند شکی نیست . پادوهایشان در خارج کشور در این جهت راه افتاده اند. اما مردم متمدن غربی بدون تردید از جمهوری اسلامی متنفر هستند و ما هم روی همین تنفر و همین متحدین خودمان و مخصوصاً روی طبقه کارگر اروپا و آمریکا که اکثریت مردم اینجا هستند حساب می کنیم. به این اعتبار فضا عوض شده است و صف بندیها هم عوض شده است. بخشی از اپوزیسیونهای گذشته که به اپوزیسیون رانده شده بودند، دوره اپوزیسیونی آنها تمام شده است و به خیل طرفداران روحانی پیوسته اند.

بختیار پیرخضری: خارج کشور یک عرصه جدی فعالیت برای چپها و کمونیستها علیه جمهوری اسلامی بوده است. با این اوصاف ادامه فعالیت این بخش از اپوزیسیون و کلا مخالفان جمهوری اسلامی، صف کمونیستها، آزادیخواهان، سکولارها و مدافعان حق زن در خارج چه خواهد شد؟ حزب حکمتیست چه نقشی برای خود در این تقابلهای در فضای سیاسی خارج کشور قائل است؟

خالد حاج محمدی: یک چیز مسلم است که در صحبت اولم هم اشاره کردم آنها اینکه این دوره هم برای مردم ایران و هم برای ما دوره جدیدی از تقابل ما با جمهوری اسلامی است. رابطه ما و جمهوری اسلامی به این اعتبار فرقی نکرده است . ما هستیم . به عنوان کمونیست ، به عنوان صف آزادیخواهی در جامعه ایران، به عنوان طبقه کارگر ایران رابطه ما تغییری نکرده است ولی زمینه و میدان و فضای جنگی که با ما داشتیم ، تغییر یافته است که در صحبت هایم به آن اشاره کردم و آن هم این است که کمپین های غرب تمام شده است و رابطه غرب با جمهوری اسلامی بهبود پیدا کرده است. حزب ما در بیانیه هایی که تا الان داده است و در مباحثاتی که این حزب و شخصیت‌هایش داشته اند، به روشنی به این دوره پرداخته شده است. علیرغم اینکه این دوره ممکن است توهماتی را در صفوف جنبش ما ، در صفوف طبقه ما ، در صفوف مردم ایران دامن زده باشد و این فکر باشد که ممکن است دوره ای از سازندگی ، دوره ای از رفاه ، دوره ای از اشتغال به دنبالش بیاید، اما به طور واقعی این دوره و بعد از دو سال تجربه حاکمیت دولت اعتدال، و اکنون بعد از توافقات هسته ای ، این دوره در عین حال پایان دوره توهم هم هست. لذا از زاویه مردم ایران بهانه تحریم و اینکه حقوق مردم را نمی دهند چون تحریم هستند، تمام شد . بهانه حمله خارجی و مبارز با استکبار جهانی و ساکت کردن مردم زیر این عنوان ها تمام شد. لذا دوره ای است که مردم مطالباتشان را می خواهند. مطالبات تلنبار شده ای که زیر این شعارها و زیر این بهانه ها به هر حل جواب نگرفته است.

تا جایی که به خارج کشور برگردد ، خارج کشور هم به همین صورت است . فضایی که رسانه های غربی درست می کنند در دفاع از جمهوری

اسلامی و فضایی که طرفداران جمهوری اسلامی تلاش می کنند بسازند ، بیان آن چیزی نیست که در جامعه ایران است . اینها جمهوری اسلامی را در خارج نمایندگی می کنند نه مردم ایران را . نمایندگان واقعی مردم ایران، زن در جامعه ایران ، کارگر در جامعه ایران ما کمونیست ها هستیم . لذا این دوره برای ما در خارج از کشور هم چنین دوره ای است. حزب حکمتیست به همین اعتبار تا جایی که به ایران برگردد پرچم منشور مطالباتی را بلند کرده ایم به عنوان اینکه امروز باید جواب بگیرد و حول این مطالبات مردم باید متحد شوند و بیش از این بهانه های جمهوری اسلامی و دولت اعتدال را نپذیرند . در خارج از کشور هم نه دول غربی و نه پارلمانها و نه کمپین های حقوق بشری و دمکراسی آنها برای ما حزب حکمتیست ، به عنوان مخالفان جدی جمهوری اسلامی ، برای کل کمونیستها ، محل زیادی از فعالیت در گذشته هم نداشت. اینها میدان فعالیت جریاناتی بود که امیدی به دخالت دول غربی در تحولات ایران داشتند، آرزوی رژیم چنج توسط غرب، حمله به ایران و کمک دول غربی برای تغییراتی در جمهوری اسلامی را داشتند و افق خود را به این نوع دخالتها بسته بودند . اینها میدان فعالیت آنها بود. پروسه اینگونه تلاشها با توافقات دوره اخیر پایان می یابد و به این اعتبار این اپوزیسیون هم اگر امروز حتی رسماً به کمپ دولت اعتدال نپیوسته باشد که بخشی از آنها پیوسته اند ، دوره سردر گمی آنها است . اینها اقبالی برای دخالت در دوره آتی تحولات جامعه ایران ندارند.

در عین حال این نکته را بگویم که این دوره در عین حال نشانه حقانیت ما کمونیستها و نشانه نحقی کل جریاناتی است که به بهانه های مختلف و در شرایط های مختلف اپوزیسیون شدند. این دوره پایان اپوزیسیونی آنها و دوره ورشکستگی آلترناتیوها و افق هایی است که بخشی از نیروهای سیاسی با اتکا به غرب، برای رژیم چنج، برای حمله نظامی آمریکا به ایران و بخشی هم از طریق اصلاح جمهوری اسلامی دنبال میکردند و به چشم طبقه کارگر و مردم معترض در ایران خاک میپاشیدند. این دوره پایان این توهمات هم هست. به این اعتبار این دوره، دوره کمونیستها است. کمونیستهایی که بخواهند نقشی ایفا بکنند . کمونیستهای طبقه کارگرو حزب حکمتیست بخشی از این تلاش است و بخشی از این جنبش است و حزب این جنبش است و طبیعتاً خارج از کشور به عنوان یک عرصه جدی برای ما در دفاع شدن به این طبقه در خارج از کشور، به عنوان هم طبقه ای هایمان ، دفاع از مبارزاتشان، تلاش برای تقویت همسرنوشتی طبقاتی و انترناسیونالیستی ، هنوز عرصه اصلی کار ما در خارج از کشور است. ما به اینجا قرار بود وصل شویم. چقدر با این فاصله داریم به عنوان حزب حکمتیست و به عنوان کل کمونیستهای ایران به هر حال بحث ثالثی است و اینجا فرصت پرداختن به اینها نیست. طبیعتاً تشکیلات خارج کشور ما هم برای این دوره نقشه و برنامه خود را دارند که من صلاحیت این را ندارم وارد این عرصه شوم و مسئول تشکیلات خارج ما رفیق فواد عبداللهی است . برنامه های دقیق آنها چی هست و چی نیست را بیشتر حتما او در جریان است.

برای ما خارج کشور هنوز یک عرصه جدی فعالیت است. طبقه کارگر و تلاش برای وصل شدن به این طبقه در خارج از کشور، به عنوان هم طبقه ای هایمان ، دفاع از مبارزاتشان، تلاش برای تقویت همسرنوشتی طبقاتی و انترناسیونالیستی ، هنوز عرصه اصلی کار ما در خارج از کشور است. ما به اینجا قرار بود وصل شویم. چقدر با این فاصله داریم به عنوان حزب حکمتیست و به عنوان کل کمونیستهای ایران به هر حال بحث ثالثی است و اینجا فرصت پرداختن به اینها نیست. طبیعتاً تشکیلات خارج کشور ما هم برای این دوره نقشه و برنامه خود را دارند که من صلاحیت این را ندارم وارد این عرصه شوم و مسئول تشکیلات خارج ما رفیق فواد عبداللهی است . برنامه های دقیق آنها چی هست و چی نیست را بیشتر حتما او در جریان است.

مسلمها جمهوری اسلامی و دول غربی حتی

مکتبست هفتگی به سردبیری فواد عبداللهی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست به سردبیری خالد حاج محمدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه تینا، نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری محمد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایتهای زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

پیشوند،

pishvand.com

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

(از سلسله بحث های کمونیسم کارگری- سمینار دوم)

منصور حکمت



مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

در یک کشمکش‌های روبنایی نشان میدهد که تنها از طریق آنها تضادهای زیربنایی حل و فصل میشود. تضاد میان محدودیت مناسبات تولیدورشد نیروهای تولیدی جامعه خود را بصورت طیفی از کشمکش‌ها میان انسانها بر سر مسائل متنوع، در ابعاد سیاسی، حقوقی، فکری، هنری، ادبی، ایدئولوژیکی و غیره نشان میدهد. این کشمکش‌ها در این سطح روبنایی، یعنی سطحی که بالاخره انسان را بعنوان عنصر فعاله وارد صحنه میکند، است که تکلیف تضادهای بنیادی را روشن میکند و جامعه را از یک مرحله تاریخی به مرحله‌ای دیگر میبرد. در بخش اعظم این تاریخ شعور انسانها و آگاهی آنها از روندهای زیربنایی‌ای که با جدال خود به جلو میبرند محدود است. بعنوان مثال، بورژوازی ایران در قرن نوزدهم پیدا میشود و گام به گام قرار است سرمایه داری در این کشور رشد کند و این نظام اجتماعی و اقتصادی نوین بورژوازی جایگزین نظام کهنه بشود. این یک نیل اجتماعی است که در رشد تولید و در مناسبات اجتماعی تولید ریشه دارد. اما این روند نه لخت و عریان تحت این پرچم، بلکه تحت یک سلسله کشمکش‌ها در سطح روبنایی تر و با پیدایش جنبش‌هایی با هدف‌های محدود و ویژه رخ میدهد. انقلاب مشروطیت میشود، صحبت از مرن شدن تعلیم و تربیت و آموزش زنان میشود، از نقش مطبوعات و آزادی آنها صحبت میشود، از محدودیت حقوق سلطنت حرف زده میشود، ناسیونالیسم تقویت میشود و نیاز به ساختن یک هویت ملی برای ایران به جلو رانده میشود، رضاشاهی پیدا میشود، صنعت و مدرنیزاسیون اداری و تمرکز قدرت دولتی به یک امر تبدیل میشود، جنبش ملی شدن صنعت نفت پا میگیرد، مصدق و مصدقیسم پیدا میشود که آرمان استقلال سیاسی و حق حاکمیت ملی بورژوازی ایران را به جلو می‌رانند، اصلاحات ارضی مطرح میشود، علیه وابستگی به امپریالیسم و دولت عروسکی پرچم بلند میشود. اینها هر یک آرمانهای انسانهای زیدو امر سیاسی و مبارزاتی آنها بوده است. هر یک از اینها نمودار وجود جدالهای متعدد سیاسی و فکری و اقتصادی در میان بخش‌های مختلف جامعه‌است. انسانها در این جنبش‌ها و در این سنت‌های مبارزاتی و اعتراضی و انتقادی و حکومتی شرکت میکنند، اما با شرکت‌شان در اینها تکلیف کل بورژوازی شدن جامعه را روشن میکنند. اگر به این شیوه به تاریخ ایران نگاه بکنید، آنوقت از انقلاب مشروطیت تا جمهوری اسلامی یک روند مرکب اما جهت‌دار و دارای قانونمندی را به شما نشان میدهد. عروج بورژوازی ایران از درون نظام کهنه و سپس رو در روئی آن با آنتی تز خودش، تبدیل سرمایه داری ایران به نظام کهنه‌ای که اکنون خود مورد اعتراض است، چکیده این تحولات متنوع و درونمایه مکاتب و جنبش‌ها و سنت‌های مبارزاتی و شخصیت‌های سیاسی مختلفی است که در تمام طول ایندوره پیدا شده‌اند و نقش بازی کرده‌اند و به مصاف هم رفته‌اند. در این پروسه احزاب متعدد ساخته شده، نبردها شده، قه‌ها بدست گرفته شده، جدالها صورت گرفته. اما هر کدام از اینها گوشه‌ای از یک تاریخ عینی و مادی را جلو برده است که حکمت و قانون اساسی آن در زیربنای جامعه و جدال طبقات اصلی آن قابل مشاهده است.

احزاب سیاسی در این سطح از بحث و در این سطح از واقعیت وارد میشوند. احزاب سیاسی

در سمینار قبیل گفتیم که تبیین مارکس از تاریخ، و در واقع هر کس که معتقد به عینی بودن تاریخ است، این است که عینیت تاریخ در قانونمندی حرکت آن است. تاریخ یک سلسله وقایع و رویدادهای تصادفی نیست، رویدادهایی نیست که صرفاً بر مبنای اراده انسانهای هر دوره رخ داده باشد. تاریخ یک قانونمندی بنیادی دارد که بر مبنای آن حرکت میکنند. در سمینار قبیل سعی کردم بطور خلاصه بگویم که مارکس این قانونمندی را چگونه توضیح میدهد. بحث مارکس اینست که انسانها در تلاش ناگزیرشان برای بقاء فیزیکی خود و برای بازتولید خودشان بعنوان انسان وارد روابط متقابل اجتماعی میشوند. جامعه شکل اولیه و پیش‌فرض وجود انسان است. در هر مقطع انسانها در مناسبات اجتماعی با هم بسر می‌برند که حول مسله تولید و بازتولید سازمان یافته است. بنابراین سوال اینست که این جامعه و این مناسبات چگونه تغییر میکند و از چه "حکمتی" تبعیت میکند. مارکس سرخ تمام تکامل تاریخی را در همین مناسبات پنا میکند. اما مارکس بطور بلافاصله و بلاواسطه از تولید به تغییر جامعه و روند تاریخ نقب نمی‌زند. مارکس گام به گام لایه‌ها و سطوحی از تحلیل را مطرح میکند و از تولید و بازتولید گام به گام بحث خود را کنکرت‌تر میکند تا به نقش پراتیک و اراده و عمل انسان در تغییر جامعه میرسد. بنابراین مارکس که قانونمندی تغییر جامعه را در مناسبات تولید جستجو میکند، برای توضیح مکانیسم عملی این تغییر یکی پس از دیگری سطوح مشخص‌تری را وارد بحث میکند، که هر یک ریشه در بنیاد اقتصادی جامعه دارند، تا بالاخره نه فقط نقش اراده و آگاهی و پراتیک انسان بلکه جایگاه خرافه و مذهب و پندارهای بشر را در تغییر اوضاع معین میکند و توضیح میدهد. برای مارکس، تاریخ از قوانین عینی‌ای تبعیت میکند، اما بهرحال این انسانها و حرکت آنها است که تغییر را باعث میشود و این قوانین را به عمل درمی‌آورد. در جلسه قبیل گفتیم که مارکس چگونه در حرکت این انسانها، موقعیت آنها در مناسبات تولید و بعبارت دیگر موقعیت طبقاتی آنها را مینا قرار میدهد. مبارزه طبقاتی، که ریشه در مناسبات تولید دارد اما نهایتاً چیزی جز پراتیک توده وسیع انسانها نیست، پیش‌برنده تاریخ واقعی و عنصر تحول جامعه و مناسبات انسانها از شکلی به شکل دیگر است.

در جلسه قبیل توضیح دادم که برای مارکس مبارزه طبقاتی شکل ایده‌آلیزه شده‌ای از جدال کسانی نیست که از طبقات سخن میگویند و بنام آنها جدال میکنند، بلکه کشمکش و تقابل دائمی در جامعه میان خود این طبقات است. جدالی عینی که دائماً میان انسانهایی که در مکانهای مختلف تولیدی قول گرفته‌اند در جریان است. این جدال هر روزه است، وقفه ناپذیر است و در ابعاد مختلف، خواه پنهان و خواه آشکار ادامه دارد. این روح تاریخ برای مارکس است. اگر تاریخ از حکمتی تبعیت میکند اینست که مناسبات تولیدی انسانها را در موقعیتی قرار میدهد که روبروی هم قرار میگیرند و اینها با کشمکش خود اصل مناسبات تولید را هم نگرگون میکنند. در نتیجه تاریخ جامعه از الگویی تبعیت میکند و در هر مقطع دارد به تضادهای موجود در مناسبات تولید پاسخ میدهد.

اما باز هم این بحث، یعنی بحث مبارزه طبقاتی، آخرین سطح کنکرت شدن مارکس در توضیح تاریخ نیست. مساله اینست که این تضادهای زیربنایی و کشمکش طبقاتی ناشی از آن خود را

میدهد. در تمام این عرصه‌ها متد برخورد منصور حکمت و هسته اصلی مباحثات و جهت او امروز هم برای ما کمونیستها در فعالیتی که در پیش داریم حائز اهمیت جزی است.

به همه این دلایل خواندن این مبحث را به خوانندگان کمونیست و همه کمونیستها و علاقمندان به آن تاریخ توصیه میکنم. خالد حاج محمدی اول سپتامبر ۲۰۱۵

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

(از سلسله بحث های کمونیسم کارگری- سمینار دوم)

۱- مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

مقدمه

قبل از اینکه وارد بحث در مورد کومه‌له و کردستان بشویم، ترجیح میدهم ابتدا قدری به سمینار قبیل [۱] و موضوعات تحلیلی تر و تنوریک‌تری که آنجا مطرح کردم برگردم. بطور مشخص میخواهم اینجا در مورد احزاب سیاسی و رابطه آنها با جامعه و تاریخ اجتماعی و با طبقات حرف بزنم. من اینجا به این تبیین مقدماتی احتیاج دارم زیرا در طول این بحث میخواهم به چند مسله مهم بپردازم. اول، ارزیابی از کومه‌له از خود بپرسیم این یعنی چه. ارزیابی از یک سازمان؟ ارزیابی از یک جنبش؟ از یک دوره؟ یا ارزیابی از یک طبقه؟ وقتی ما از "دورنمای کار ما در کردستان" حرف میزنیم، باید این را روشن کنیم که آیا منظور ما دورنمای کار یک حزب در کردستان است؟ دورنمای کار یک طبقه است؟ دورنمای جنبش ملی است؟ باید روشن کنیم که صحبت درباره کدام اینها بر دیگری مقدم است و غیره. تا آنجا که به بحث ما درباره کومه‌له مربوط میشود، همانطور که بعداً به آن مفصلاً برگردم، کومه‌له یک جزء تفکیک ناپذیر از یک تاریخ وسیع تر است.

کومه‌له تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران نیست که بود و نبودش مستقیماً تأثیر مهمی بر جهان پیرامونش نگذارد. کومه‌له سازمانی است که تاریخاً در دل جامعه جای گرفته و رابطه تنگاتنگی با آن دارد. بنابراین بحث ارزیابی کومه‌له، بحث ارزیابی نقش یک سازمان سیاسی در تاریخ معاصر خودش است و درک رابطه این دو با هم.

ثانیاً باید این مقدمه تحلیلی‌تر را بگویم، چرا که باید مقداری درباره مساله ملی و طبقاتی در کردستان صحبت کنم و آنجا هم باید رابطه این مسائل اجتماعی را با حزب کمونیست در کردستان توضیح بدهم.

و بالاخره باید این مقدمات را بگویم چرا که لازم است حد فاصل متدولوژیک خود را با خطوط دیگری که در این حزب میبینم روشن بکنم. این مقدمات به من امکان میدهد که این گرایش‌ها در درون حزب را بشناسانم و بگویم که متد برخورد هر یک از آنها به کار ما در کردستان و به کومه‌له چیست و اختلافات این گرایش‌ها به چه اشکالی بروز میکند.

مقدمه: کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان، عنوان بحثی است که منصور حکمت در مرداد ۱۳۲۸ اوت ۱۹۸۹ در حزب کمونیست ایران و به عنوان یکی از سلسله بحثهای کمونیسم کارگری در سمیناری حزبی ارائه داده است. این مبحث یکی از بحثهای بسیار با ارزش و مارکسیستی است که در آن به مسائل مهمی که در مقابل حزب ما و مشخصاً تشکیلات کردستان آن قرار داشت میپردازد. بخشهای مختلف این بحث و متدی که در برخورد به مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی و جنبشهای اجتماعی بکار میبرد، متدی که در ارزیابی از فعالیت حزب در کردستان، از ارزیابی از تشکیلات کردستان حزب (کومه‌له) و جایگاه و نقش عرصه‌های مختلف فعالیت آن بیان میکند، یکی از بخشان ترین مباحثات کمونیسم ایران در دوره معاصر است که هنوز میتوان از آن آموخت. افقی که منصور حکمت در این مبحث در مقابل کومه‌له میگذارد و نقد جدی که از برداشتها و گرایشهای دیگر در ارزیابی از کومه‌له و توقعات از این تشکیلات دارند، توقع و انتظارات خود از آن حزب و تشکیلات کردستان و رهبری آن، میدانهای فعالیت و نقشه‌ای که برای پیشروی و ایفای نقش بزرگی که در جنبش طبقه کارگر برای آن در نظر دارد، برای فعالیت کمونیستی نه تنها آن دوره که امروز هر کمونیستی ارزشمند و آموزنده است.

بازخوانی تاریخ کمونیسم ایران، باز خوانی حزب کمونیست ایران و تشکیلات کردستان آن، باز خوانی مباحثات اصلی و کمونیستی که در دل آن دوره در چپ ایران و از زبان رهبران وقت حزب کمونیست ایران پیش برده شده است، برای فعالیت این دوره مارکسیستها، رهبران و فعالین عملی کمونیست طبقه کارگر و نسل جوان کمونیست یک ضرورت میرم است.

علاوه بر این امروز و در دل بازبینی‌ها و تاریخ نگاریها سطحی و غیر مستدل و تاریخ سازی‌های جعلی که در میان بخشی از فعالین آن دوره حزب کمونیست ایران و کومه‌له به نام تاریخ حزب کمونیست ایران و کومه‌له راه افتاده است، بازخوانی خود آن تاریخ و اسناد و مکتوبات آن به عنوان مراجعه به یک دوره مهم از تاریخ کمونیسم در ایران یک ضرورت است.

در این مبحث باید دید که منصور حکمت چگونه در تمام مراحل بحث خود از مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی، در ارزیابی از کومه‌له و جایگاه مهمی که این تشکیلات در مبارزه کمونیستی میتوانند داشته باشد، در نگاه و برداشت از اینکه کومه‌له چه هست و چه نیست، در جایگاه کومه‌له در مبارزه طبقه کارگر به عنوان هویت اصلی و اساسی آن و همزمان در عرصه‌های مختلف فعالیت کومه‌له از فعالیت نظامی، ارگانهای تبلیغی، رهبری، اردوگاهها و محل استقرار و... ضمن ارائه نقشه‌ای دقیق و مسئولانه، چگونه خط فاصل خود را با برداشتهای رایج در حزب و مشخصاً در تشکیلات کردستان آن (کومه‌له)، در همه این میدانها جدا میکند و شفافیت یک جهت کمونیستی و نقشه و راه لهای خود را در مقابل دید همگان قرار

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در...

اشکال گرد آمدن انسانها و شرکتشان در این جدالهای متعدد و متنوع روبنایی است. و مستقل از اینکه این احزاب راجع به خودشان چه میگویند، با نگاه کردن به تاریخ واقعی که وجود آنها را ایجاد کرده است و با مشاهده اینکه در جهان مادی اینها عملاً دارند کدام حرکت تاریخی را منعکس میکنند و به جلو میروند میتوان درباره آنها حکم داد. بعبارت دیگر پشت هر کشمکش سیاسی و حقوقی و عقیدتی، یک کشمکش واقعی طبقاتی وجود دارد، که احزاب سیاسی را باید در چهارچوب و در سایه روشن با این جدالهای بنیادی ارزیابی و دسته‌بندی کرد. باید این را دید که حزب سیاسی از چه معضل مشخص در تاریخ مادی جامعه مایه گرفته است و به کدام معضل مشخص در آن دارد جواب میدهد. اینکه این حزب چرا وجود دارد، با این تاریخ واقعی چه رابطه‌ای دارد، آیا نقش مهمی دارد یاخیر، آیا جریانی بالنده یا میرنده است و غیره تماماً باید با این متن قضاوت شود. کومه‌له و حزب کمونیست ایران را هم باید در پرتو همین بحث ارزیابی کرد.

کشمکش‌های بنیادی در جامعه هم به یکی منصرف نیست. در هر جامعه همواره نشانه‌هایی از گذشته و حال و آینده وجود دارد و در کنار آنچه موجود است جوانه‌هایی از آینده و بقایایی از گذشته وجود دارد. جدال کار و سرمایه در جوار جدال سرمایه با مناسبات پیشین پیدا میشود و رشد میکند. بعلوه، در متن هر جدال اساسی طبقاتی هم اختلافات متعددی میان بخش‌های مختلف بر سر جزئیات و بر سر اشکال تحول اجتماعی مشاهده میکنید. این جدالهای اساسی و تمام سایه و روشن‌های درونی آن سرچشمه سنت‌های سیاسی هستند که احزاب سیاسی تازه در درون آنها متبلور میشوند و شکل میگیرند. بنابراین پیش از آنکه به احزاب سیاسی برسیم باید سنت‌ها و جریانات سیاسی را تشخیص بدهیم و اینکه هر یک از اینها نه فقط منافع کدام طبقه اجتماعی را منعکس میکنند، بلکه در درون اردوی این طبقه کدام تأکیدات، کدام اولویتهای و کدام افق‌ها را نمایندگی میکنند. لیبرالیسم بعنوان یک سنت سیاسی، که احزاب متعدد در جوامع مختلف بوجود آورده، با سنت ناسیونالیسم که آنهم احزاب متعدد داشته و دارد، هر دو گرایش‌ها و سنت‌های سیاسی یک طبقه‌اند، اما یکی نیستند و بارها در تاریخ جوامع اینها را حتی در برابر هم پیدا میکنیم. بنابراین تنوع احزاب سیاسی امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. پشت این احزاب طبقاتند. اما این رابطه یک به یک نیست. تنوع احزاب سیاسی ناشی از این واقعیت است که انسانها در سطحی روبنایی، یعنی در اشکال سیاسی و حقوقی و فکری و غیره، وارد کشمکش‌های اجتماعی شده‌اند و کشمکش‌های بنیادی طبقاتی به طیف وسیعی از جدالهای سیاسی و مشخص در جامعه ترجمه میشود. بعبارت دیگر تقابل طبقات اصلی جامعه معضلات اجتماعی متعددی را مطرح میکند، بر مبنای این معضلات گرایش‌ها و سنت‌های مبارزه سیاسی متعددی شکل میگیرد و بر متن این سنت‌ها و گرایش‌ها احزاب سیاسی بسیار متنوعی بوجود میآیند که در هر دوره پیشرو اول و سازمانده فعالیت سیاسی انسانها بر مبنای این سنت‌ها و یا تلفیقی از آنها هستند.

از سوی دیگر، احزاب سیاسی ابزارهای گرایش‌های اجتماعی برای بسیج کل نیروی طبقه خویش تحت پرچم اهداف و افق ویژه خود و برای حاکم کردن کل این اهداف و افق در سطح جامعه هستند. احزاب سیاسی، در درون هر سنتی که شکل گرفته باشند پیشروای کل جامعه و طبقات اصلی آن قرار میگیرند و برای بسیج کل پایه مادی خود در جمله تلاش میکنند. تازه در این روند است که طبقات اجتماعی به کمک احزاب سیاسی به کشمکش‌های بنیادی میان خود معنی عملی و سیاسی میدهند. تنها به این طریق است که انسانها تناقضات ناشی از موقعیت اقتصادی‌شان و اختلاف در منافع پایه‌ای طبقاتی‌شان را به اختلافات سیاسی بر سر تحولات کنکرت اقتصادی و سیاسی و غیره در جامعه ترجمه میکنند و قادر به عمل سیاسی میشوند. احزاب سیاسی کشمکش طبقاتی را متعین میکنند و فضای لازم برای دخالت انسانهای یک طبقه در

تعیین تکلیف روندهای تاریخی را بوجود میآورند. احزاب سیاسی از شکافهای طبقاتی مایه میگیرند، اما در مرحله بعد خود تازه ظرف عمل سیاسی طبقات میشوند. تاریخ جامعه نه بصورت رو در روئی لخت و عریان و غیر متعین طبقات جلو میرود و نه بصورت مبارزه مستقیم و سازمانی احزاب با هم. بستر جلو رفتن این تاریخ کشمکش طبقات اجتماعی تحت پرچم سنتهای مبارزاتی و احزاب سیاسی معین است.

سنت‌های مبارزاتی و احزابی که این نقش را پیدا بکنند، یعنی بتوانند فشار عمومی و پایه‌ای مطالبت و افق‌های طبقاتی را به فشار سیاسی و مادی در جامعه تبدیل کنند، احزابی اجتماعی‌اند، احزاب دخیل در تاریخ هر دوره‌اند. اما معنی این حرف این نیست که این احزاب عیناً نماینده کل آن منفعت طبقاتی و کل آرمان آن طبقه‌اند. جنبش سیاسی طبقه در هر دوره بالاخره به افق سیاسی و توان سنت سیاسی و حزبی که رهبری اش را بدست گرفته است محدود میشود. تاریخ واقعی، اما، تاکنون از طریق همین بسیج کل نیروهای طبقاتی حول افق‌های محدود جلو رفته است.

کمونیسم کارگری بعنوان حزب سیاسی

بهرحال میخوام این را بگویم که این سطوح در بحث ما و در ارزیابی ما از حزبی که ساخته‌ایم وجود دارد. از دل کدام سنت‌های اعتراضی و مبارزاتی در جامعه پیدا شده‌ایم. معضلات کدام طبقه و یا طبقات مایه پیدایش حزب ما بوده است، چه رابطه‌ای با طبقه در صحنه سیاسی پیدا کرده‌ایم و کدام افق را جلوی جامعه و جلوی طبقه قرار میدهم و چه رابطه عملی‌ای با طبقه کارگر در صحنه پراتیک اعتراضی داریم. بنابراین خیلی روشن است که ارزیابی ما از حزبمان نمیتواند یک ارزیابی یک بعدی و تک جویی، خوب است یا بد، کارگری است یا نه، اجتماعی است یا نه، باید بخود بیاید یا نه، باشد. من میخوام تصویر عینی و مارکسیستی از حزب، و از کومه‌له که موضوع بحث امروز است، بدهم. نمیخوام خیال کسی را راحت و یا ناراحت کنم و یا به پراتیک تاکنونی نمره بدهم. باید بدانیم که راجع به هر یک از این ابعاد یک حزب و یک جنبش طبقاتی چه ارزیابی‌ای داریم. بدون این صحبتی از یک درک درست و مارکسیستی از "چه باید کرد" مان و دورنما و وظایفمان نمیتواند در میان باشد.

یک نکته کمونیسم کارگری را بعنوان یک سنت اعتراضی و یک گرایش حزبی طبقه کارگر از نظر آنچه که تاکنون گفتم از سایر حرکت‌های حزبی در جامعه متمایز میکند. (منظور من از کمونیسم کارگری اینجا بحث‌های پس از کنگره‌نوم یا مواضع خودم نیست. من این کلمه را بجای کلمه کمونیسم بکار میبرم. منظور من آن گرایش کارگری است که مانیفست کمونیست را بعنوان بیانیه خودش صادر کرد). این تمایز در این است که این گرایش حامل کل آرمان کارگری و کل افق کارگری برای تغییر جامعه است و برخلاف سنتهای مبارزاتی دیگر در جامعه و برخلاف سایر احزاب سیاسی طبقات مختلف منفعت و افق ویژه و محدودی را دنبال نمیکند. مارکس اینرا در مانیفست کمونیست بروشنی بیان میکند:

"کمونیستها حزبی مجزا در برابر سایر احزاب طبقه کارگر نیستند. آنها هیچ منفعتی جدا منافع پرولتاریا بطور کلی ندارند. آنها اصول فرقه خاصی برای خود بمنظور شکل دادن و قالب زدن به جنبش پرولتاریائی نساخته‌اند. کمونیستها فقط از این جهت از سایر احزاب طبقه کارگر متمایزند که: ۱- در مبارزه کشوری پرولتاریای کشورهای مختلف، آنها منافع مشترک کل پرولتاریا را برجسته میکنند و به پیش میرانند. ۲- در مراحل مختلفی که مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی باید طی کند، آنها همواره و همه جا نماینده منافع کل جنبش‌اند.

بنابراین از یکسو، از نظر عملی، کمونیست‌ها پیشروترین و مصمم‌ترین بخش احزاب کارگری هر کشورند، بخشی که تمام بخش‌های دیگر را به جلو سوق میدهد، و از سوی دیگر، از نظر تنوریک، آنها این امتیاز را بر کل توده عظیم پرولتاریا دارند که مسیر پیشروی، شرایط و حاصل نهائی کل جنبش پرولتاریائی را بدستی می‌شناسند".

بنابراین کمونیسم کارگری بخشی از جنبش طبقاتی است که منافع و آرمانهای کل این جنبش و افق پیشروی و پیروزی تمام و کمال آنرا نمایندگی میکند. با اینحال این به آن معنی نیست که این بخش، این گرایش، بطور اتوماتیک افق خود را بر جنبش طبقه کارگر مسلط کرده، و پراتیک اعتراضی کارگر را رهبری میکند. کمونیسم کارگری هم، بعنوان یک سنت سیاسی و مبارزاتی تابع همان ملزوماتی است که به آن اشاره کردم. باید بتواند نگرش خود را به کل طبقه تسری بدهد، باید بتواند نیروی طبقه را حول اهداف و آرمانهای خود، که در این مورد ابداً "ویژه" نیست، بسیج کند و در صحنه عمل سیاسی به میدان بکشد. کمونیسم کارگری هم باید بتواند احزاب سیاسی قدرتمند از خود بیرون بدهد و خود را به پراتیک اعتراضی طبقه در مقیاس وسیع مرتبط کند.

از نظر تاریخی، کمونیسم کارگری از همان دوره مارکس به این سو همواره یک سنت مبارزاتی زنده بوده است. در مقطعی در تاریخ کشورهای مختلف احزاب سیاسی خود را هم بوجود آورده و طبقه کارگر را به انقلاب نیز کشانده است. کارنامه این گرایش گواه دخیل بودن جدی آن در تاریخ قرن بیستم است. مدتی طولانی است که بدنبال شکست تجربه کارگری در شوروی این گرایش احزاب سیاسی جدی‌ای ببار نیاورده است. علل این را جای دیگری بحث کرده‌ایم. اما بعنوان یک سنت مبارزاتی این جریان نقش کماکان مهمی در جنبش کارگری داشته، هر چند در کشورهای زیادی این نقش بیشتر بصورت "سوق دادن سایرین به جلو" نمودار شده و در اعتراضات جاری کارگری و در شکل دادن به ذهنیت و نگرش و روشهای رهبران جنبش اعتراضی طبقه نقش خود را بازی کرده است.

ارزیابی از کومه‌له: یک مرزبندی در روش برخورد

قبل از پایان این بخش میخوام با سایر نگرش‌ها در حزب در زمینه ارزیابی از کومه‌له حد فاصل خود را روشن بکنم. من درباره کومه‌له زیاد صحبت کرده‌ام. تصویر من همین چیزی است که گفتم. من به یک تاریخ واقعی و ابژکتیو، به یک مبارزه عینی میان طبقات اجتماعی قائلم و از زاویه این مبارزه است که همواره میکوشم به حزب و به کومه‌له نگاه بکنم. همین متن مرزبندی‌ای میان شیوه برخورد من به مساله ارزیابی کومه‌له با سایر برخوردهائی که در این حزب هست بوجود میآورد. اولین شیوه‌ای که میخوام مرز خود را با آن روشن کنم، شیوه برخوردی است که ارزش و جایگاه تاریخی کومه‌له برای مبارزه کارگران را درک نمیکند. کسانی که این شیوه را دارند یا خود نسبت به مبارزه کارگر ناحساسند و یا چنان تصویر ایده‌آله شده و کتابی از این مبارزه دارند که نمیتوانند ببینند تاریخ واقعی این مبارزه هم اکنون چگونه به کومه‌له گره خورده است. شخصاً باها جواب این ایراد را به این و آن داده‌ام که کومه‌له "سازمانی دهقانی است"، "ناسیونالیست است" و غیره. این دیدگاه از یک سلسله تصاویر تجربی درباره کمونیسم و مبارزه کارگری شروع میکند و چون کومه‌له را مطابق الگوی خود، خواه از لحاظ نظری و خواه عملی، نمیبیند و چون تصویری از جدال گرایش‌ها در حزب ما ندارد، کلاً ارزش و پتانسیل تاریخی کومه‌له و جایگاه واقعی آن در مبارزه کارگری را منکر میشود.

دیدگاه دیگر کاملاً عکس این است. کومه‌له را میبیند و تاریخ را نمیبیند. "کومه‌له هست پس من

هستم". در این شیوه برخورد کومه‌له بعنوان یک سازمان ایده‌آله‌آیزه میشود و به یک امر درخود تبدیل میشود. حکمتش را از خودش میگیرد. تشکیلات نقطه شروع تعقل و ارزش‌ها و معیارهاست. گفتم که حتی اگر تشکیلاتی اینطور راجع به خودش فکر کند باز هم ما بعنوان مارکسیست موظفیم آن را در سایه روشن با کشمکش‌های اجتماعی واقعی که در پس آن نهفته است و آن را ایجاد کرده است و در رابطه با معضلات اجتماعی که به آن پاسخ میدهد قضاوت کنیم. اصل اصالت تشکیلات، سیاست و تاریخ جاری بیرون خودش را محو نمیکند. برعکس خود نشان دهنده اینست که سنت سیاسی‌ای که این تشکیلات را بوجود آورده مفروض گرفته میشود و تقدیس میگردد. یک تشکیلات ابزار پیشبرد سیاست طبقاتی معین است حتی اگر خودش، مانند مجاهدین، خود را میدا تاریخ و یک ارزش درخود بیانگارد. تقدس تشکیلات فقط یعنی تمکین به سیاست خودبخودی حاکم به تشکیلات یعنی پذیرش و مفروض گرفتن و تقدیس موقعیت عینی و موجود تشکیلات در جدال عینی طبقاتی. اگر دقت کنیم این تقدس موجودیت تشکیلاتی و گسستن از هر نوع محک و ملاک بیرونی و طبقاتی برای توضیح حقانیت تشکیلات خود یک سنت کار سیاسی بورژوازی است. برای کمونیسم کارگری اگر سازمان ارزش

دارد برای اینست که دارد در یک تاریخ واقعی، در یک جدال وسیع اجتماعی به نفع طبقه کارگر نقش بازی میکند. هر لحظه که تشکیلات دیگر ابزار این مبارزه اجتماعی نباشد، و لاجرم ابزار امر دیگری بشود، تمام ارزش خود را برای کارگر و کمونیست از دست میدهد. از این موضع است که هنگامی که از نقطه نظر منفعت طبقاتی و از نظر امر کمونیسم کارگری به کومه‌له نگاه میکنیم هم برای ما ارزش پیدا میکند و هم خود را موظف میبینیم که مدام تغییرش بدهیم. تنها با قرار دادن خود در موضع کسی که در یک کشمکش عینی اجتماعی و طبقاتی شرکت کرده است، میتوان تصویر درستی از ارزش و اعتبار یک حزب سیاسی و نقاط ضعف آن داشت. اختلاف من با دیدگاه‌هایی که در این حزب در زمینه ارزیابی از کومه‌له و درونمای آن وجود دارد از همینجا سرچشمه میگیرد. من آن جریانی که قید کومه‌له را میزند و برایش شانه بالا میاندازد را جریانی به غایت روشنفکرانه میدانم که نه از جدال اجتماعی واقعی چیزی فهمیده و نه از مارکسیسم و از تئوری کمونیسم شناختی دارد. کسانی که از موضع به اصطلاح کارگری ارزش کومه‌له را منکر میشوند، (و از این قماش داشته‌ایم)، نمیفهمند که مکانیسم جلو رفتن امر کارگران در جهان مادی چیست. نمیتوان نیروی واقعی پیشبرنده تاریخ جاری کارگری را قلم گرفت و تا وقتی سازمانی مطابق الگوی از پیشی بوجود نیامده یکجائی منتظر شد. تاریخ واقعی طبقه کارگر در کردستان و آن کشمکش اساسی که امروز کارگر کرد را در برابر سرمایه و بورژوازی قرار داده است از طریق کومه‌له پیش میرود. تکامل مبارزه کارگری در کردستان امروز، پیشروی و یا درج‌زدن آن، به عملکرد کومه‌له گره خورده است. در قبال دیدگاه دیگر میگویم کومه‌له به اعتبار این کشمکش اجتماعی بیرونی ارزش پیدا میکند. سازمان بزرگ و رزمنده و فداکار در تاریخ جهان زیاد بوده است. سوال اصلی اینست که این سازمان با نبرد اجتماعی کارگر چه رابطه‌ای دارد. این سوال نظری من نیست، سوال عملی کارگر است. در جهان ما نه فقط سازمانهای سیاسی، بلکه مقولات بسیار کلی‌تر و تجربی‌تر هم، مانند خلافت هنری، اخلاقیات، انساندوستی و غیره، بدون ارجاع به مبارزه اجتماعی واقعی فی‌نفسه قابل ارزیابی نیستند. درباره تمام اینها فقط میتوان از موضع کسی که در یک مبارزه اجتماعی و عینی دخیل و جانبدار است حکم داد. در یک کلمه شاخص ارزیابی ما از کومه‌له باید نقش آن و رابطه مادی آن با جنبش ضدسرمایه‌داری کارگر و نقاب و لحظات این جنبش باشد، و نه فاکتورهای کمی و کیفی خود این سازمان، اینکه چند سال سابقه دارد، چه شادایی را تحمل کرده است، از چه انسانهای فداکار و با شهامت تشکیل شده، از کدام تشکیلات دیگر بزرگتر است و غیره. از موضع تاریخ واقعی و اجتماعی مبارزه طبقات

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در...

می‌توان قضاوت کرد که این سازمان، با همین خواص داخلی‌اش در چه دوره‌هایی به این نبرد بیرونی نزدیک تر و دورتر بوده، اگر بخواهد ارزش سیاسی‌اش را برای کارگر حفظ بکند و با واقعا تحقق ببخشد چه باید بکند، سیاستی که در هر مقطع بر آن حاکم است و پراتیکی که انجام می‌دهد تا چه حد به این امر خدمت می‌کند. این بر عهده هر تشکیلاتی است که خود را دانا با این شاخص محک بزند. این بر عهده هر سازمان کمونیستی است که مداوما نشان بدهد که دارد خود را به این کشمکش اجتماعی بیرون خود و به امر کارگر در این کشمکش مربوط و مربوطتر میکند.

خلاصه می‌کنم. کمونیسم کارگری آن دیدگاهی در حزب ماست که به خود حزب از نقطه نظر یک جنبش اجتماعی نگاه می‌کند. ما این را فرض می‌گیریم که حزبی که نام خود را کمونیست گذاشته است باید به این کشمکش طبقاتی بیرون خود پاسخگو باشد و از آن مایه بگیرد. اما ما این را نیز میدانیم که تاریخا حزب ما، و کومه‌له بعنوان پدیده مشخصی در درون حزب، از این جدال عینی مایه نگرفته است، بلکه باید در یک روند بسمت این جنبش طبقاتی رانده شود. در این روند باید تغییرات مادی در این حزب و در فکر و عملکردش صورت بگیرد. کمونیسم کارگری تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط می‌شود نیرویی برای تحقق هر چه سریع‌تر و جامع‌تر این انتقال است. این بخشی از تلاش ما برای ایجاد احزابی است که دیگر مستقیما از جدال اجتماعی کارگر علیه سرمایه و فقط همین مایه میگیرند و به نیازهای آن پاسخ میدهند.

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

۲- حزب کمونیست، کومه‌له و کمونیسم کارگری

یک ارزیابی فشرده

در برخورد به حزب کمونیست ایران و کومه‌له بعنوان بخشی از این حزب هم همین متد را باید بکار برد. باید از زاویه مبارزه طبقات اجتماعی و سنت های اعتراض سیاسی طبقات به این تشکیلات نگاه کرد. باید پرسید حزب از چه کشمکش اجتماعی مایه گرفته است، از درون کدام سنت یا سنت های سیاسی بیرون آمده، چه رابطه پراتیکی با طبقه کارگر پیدا کرده و کدام افق را جلوی آن میگذارد و بالاخره باید روشن کنیم که جهت حرکت این حزب چیست. پاسخ این سوالات را باید بر مبنای ارزیابی های عینی و تاریخی داد و نه بر مبنای تعلق خاطر و ایمان ایدئولوژیک. به صرف اینکه حزبی خود را مارکسیست میدانند و از منافع طبقه کارگر حرف میزنند فوراً نمیتوان آن را حزبی پرولتاریائی و رهبر طبقه کارگر تعریف کرد. ایدئولوژی و پراتیک سازمانی حزب ما در تعیین جایگاه طبقاتی و اجتماعی اش نقش دارد، اما این یک رابطه اتوماتیک نیست. حزب کمونیست ایران را هم نباید، مانند هر جریان دیگر، بر مبنای آنچه که اعتقاد دارد و آنچه که درباره خود میگوید قضاوت کرد. باید در موضع طبقه ایستاد و با بینشی مادی به این حزب نگاه کرد و جایگاه آن و روند حرکت آن را شناخت.

من نظرم را درباره ماهیت و جایگاه حزب کمونیست ایران بدفعات تشریح کرده ام و این نظرات حتی بعنوان موضع رسمی حزب در نشریات ما چاپ شده. بنظر من حزب ما در یک موقعیت انتقالی است. از گوشه خاصی در جامعه پیدا شده و به سمت جای دیگری حرکت میکند. علت این خصلت انتقالی اینست که حزب ما ساخته تنها یک گرایش اجتماعی و یک سنت مبارزاتی نیست. حزب ما چند بنی است. جدال میان این گرایشات و این سنت ها که تا پیش از تشکیل حزب در چهارچوب وسیع تر اجتماعی ادامه داشت، امروز تا حدود زیادی به درون حزب ما رانده شده است. بخشی از مبارزه و کشمکش سنت های

آمده اند و لذا بیش از سایر بخش های چپ ایران نسبت به معضلات جامعه کردستان و ستم ملی حساس و مطلعند، افق ویژه کردستانی ای را جلوی خود نمیگذارند و سازماندهی خاص کردستانی را دنبال نمیکنند. فعالین و رهبران این جریان در زندانها، مانند سایر زندانیان چپ، عناصر و کادرهای جنبش کمونیستی ایران بطور کلی شناخته میشوند.

انقلاب ۵۷ این وضعیت را دگرگون میکند. تحرک عمومی توده ای در ایران این جریان را بطور وسیع و علنی به میدان میکشد. اعتقاد به کار توده ای و آشنائی فعالین این جریان با نیازها و مسائل زحمتکشان کرد آن را از یک امتیاز اولیه نسبت به سایر بخش های چپ ایران برخوردار میسازد و حتی قبل از قیام و شکل گرفتن جمهوری اسلامی، کومه له رابطه پراتیک جدی تری با جامعه کردستان و اعتراض توده ای در این منطقه پیدا میکند. این تأثیری دوگانه داشت: از یکسو کومه‌له در قیاس با کل چپ ایران از رابطه نزدیک تری با توده ها برخوردار میشود و از سوی دیگر، کردستانی تر میشود و از چپ ایران فاصله میگیرد. با پیدایش جمهوری اسلامی و آغاز سرکوب کردستان، و همچنین با مشروعیت پیدا کردن رژیم اسلامی در کل کشور، مساله ملی مبارزه در کردستان بوجه موجود میآورد. مساله ملی و مبارزه برای حق تعیین سرنوشت، بعنوان یک کشمکش اجتماعی و بعنوان سرچشمه یک سنت مبارزاتی و اعتراضی ویژه کومه‌له را بشدت تحت تأثیر قرار میدهد و چهارچوب سیاسی و فکری ویژه ای را به آن تحمیل میکند.

همینجا لازم است قتری درباره مساله ملی صحبت کنم تا بتوانم آن نحوه ویژه ای که این مساله بر کومه‌له و سپس بر حزب کمونیست ایران تأثیر میگذارد را توضیح بدهم. بنظر من در عصر ما مبارزه ملی فاقد هرگونه پایه واقعی در مناسبات و زیربنای اقتصادی جامعه است. عصر ما مدتهاست که عصر انقلاب کارگری است. مدتهاست که رهائی ملی فی نفسه مبین گذار به هیچ حلقه بالاتری در تکامل مناسبات تولیدی و در بهبود اوضاع توده مردم نیست. در دوران استقلال مستعمرات این حکم صادق نیست. در این دوره مبارزه ملی یک پیش شرط بنیادی تکامل سرمایه‌دارانه جامعه است. برای دهها کشور در آفریقا و آسیا و آمریکای مرکزی و جنوبی مبارزه ملی یک امر واقعی و تلاشی برای رفع موانع واقعی رشد سرمایه داری بود. در دوره ما چنین نیست. اما این ابدا به معنی مادی نبودن مساله ملی و بی ربطی تاریخی آن نیست. ستم ملی شکلی از ستم است که هنوز بر بخشهای وسیعی از مردم جهان اعمال میشود. این یک درد واقعی است که لذا همراه خود مقاومت علیه آن و مبارزه علیه آن را ببار میآورد و این مبارزه و مقاومت ذهنیت و عمل سیاسی توده های وسیعی از کارگران و زحمتکشان را شکل میدهد. ستم ملی ناسیونالیسم و مبارزه ناسیونالیستی را بوجود میآورد و زنده نگه میدارد. از میان رفتن زمینه های اقتصادی مساله ملی خود بخود نه ستم ملی را از بین میبرد و نه ناسیونالیسم را، بعنوان پاسخ بورژوازی به این مساله و بعنوان سنت سیاسی اعتراض علیه ستم ملی، از صحنه محو میکند. مساله ملی بهرحال باید با رفع ستم ملی پاسخ بگیرد، حال چه با وحدت ملت های مختلف با حقوق و امکانات برابر در یک چهارچوب کشوری وسیع و چه با استقلال و کسب حق حاکمیت ملت فرودست.

مساله ملی و مبارزه ملی در کردستان یک امر واقعی بود. اما اینکه این مساله به صدر مسائل جامعه کردستان رانده شد و احزاب سیاسی اصلی در کردستان را حول خود فعال کرد از اینرو بود که مساله ملی چهارچوبی برای تداوم اعتراض سیاسی فراهم میکرد، در شرایطی که بنظر میرسید انقلاب ۵۷ عملا توسط ضدانقلاب اسلامی از ریل خارج شده و یا سرکوب شده است. برای بورژوازی کرد از نظر برنامه ای مساله ملی کل پلاتفرمش بود و از نظر سیاسی امکانی بود برای ادامه چک و چانه زدن و امتیاز گرفتن از دولت مرکزی که با آغاز زوال حکومت شاه ممکن شده بود. برای کومه‌له و برای زحمتکشان این سنگری

برای ادامه فعالیت گسترده سیاسی بود، چهارچوبی، ولو بسیار محدودتر، برای ادامه مبارزه ای که رفع ستم ملی تنها یک جزء آن بود. بهرحال به پیش رانده شدن مساله ملی گواه زنده شدن و فعال شدن ناسیونالیسم کرد و مسلط شدن افق مبارزاتی و مطالبات آن در کل جامعه بود.

به این ترتیب ناسیونالیسم در سرنوشت کومه‌له نیز شریک شد. جناح چپ این ناسیونالیسم در صحنه مبارزه حزبی نیروئی مناسب تر از کومه‌له نمیدید و لذا بعنوان یک پایه دوم، و بعنوان نیروئی که قدرت بسیج وسیع و اجتماعی در خود میدید، به این جریان ملحق شد. ناسیونالیسم در درون کومه‌له هیچگاه پرچم مستقلی بلند نکرد. وجود این سنت در درون کومه‌له اساسا خود را در انتقاد ضعیف کومه‌له به ناسیونالیسم به مثابه یک سنت و یک گرایش سیاسی، اخذ روش های عملی فعالیت از این جریان، درجه ای از برحق دانستن و مترقی شمردن ناسیونالیسم کرد در کل صفوف تشکیلات، و نظایر آن نشان میداد. از نظر فکری نیروی ناسیونالیسم در کومه له، درست مانند چپ سراسری، در پس خلق گرانی پنهان شد. کردایتی کردن، سازش با باورهای مذهبی، بی اعتنائی به مساله برابری زن، بالا گرفتن کیش اسلحه و تحقیر مبارزه سیاسی و تشکیلاتی، و امثالهم، که توسط حزب نمودرات بعنوان مضمون سیاسی ناسیونالیسم کرد صریحا تئوریزه میشد، در کومه‌له تحت پوشش احترام به اعتقادات توده ها و ملزومات کار توده ای توجیه میشد.

کنگره دوم کومه‌له^[۲] [تعرض جدی سوسیالیسم رادیکال به پوپولیسم بود. با عقب نشینی پوپولیسم چتر استتار از روی ناسیونالیسم کرد نیز برداشته شد و در طول دوره های بعد مبارزه ضد پوپولیستی مضمون انتقادی ضد ناسیونالیستی صریحی بخود گرفت. ناسیونالیسم نیز در این دوره عقب نشست. حاضر شد وجودش در کومه‌له و سهمش در گسترش فعالیت آن رسماً انکار شود. اما همچنان بعنوان یکی از گرایشات اجتماعی و یکی از سنت های مبارزاتی موجود در کومه‌له به بقا خود ادامه داد و تا همین امروز از نبرد چریکی خود در درون حزب ما علیه پیشروی های گرایشات دیگر دست برداشته است.

کنگره دوم کومه‌له به راستی کنگره مارکسیسم انقلابی بود. همان چهارچوب موقت همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ ایران در کومه‌له نیز به فلسفه موجودیت تشکیلات تبدیل شد. به چند عامل باید اینجا توجه کرد. قبل از کنگره دوم، کومه‌له از نظر تئوریک به جناح راست چپ ایران تعلق داشت. خوشبختانه تئوری نقش زیادی در پراتیک کومه‌له نداشت. این راست روی تئوریک تحت‌الشعاع یک پراتیک چپ در عرصه سیاسی که رابطه نزدیک کومه‌له با زحمتکشان و منافع آنها را بیان میکرد قرار داشت. اما در هرحال چپ ایران که کومه‌له را از بیرون و بعنوان یک خط مشاهده میکرد آن را در قطب راست خود قرار میداد. بخش زیادی از مقاومت پوپولیسم در برابر مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری مدیون این بود که به زعم آنها یک سازمان معتقد به تر "نیمه فئودال و نیمه مستعمره" قدرتمند و با نفوذ در میان زحمتکشان در کردستان وجود دارد. مانوئیسم ظاهرا علیرغم ورشکستگی بین المللی اش در کردستان هنوز نمونه های موفق بدست میداد، تز محوری بودن روستاها داشت صحت خود را ثابت میکرد. وقایعی نظیر رابطه گنگ کومه‌له با شیخ عزالدین حسینی (که برای جناح راست پوپولیسم نمونه مذهب مترقی بود) و دفاع کومه‌له (با هر تبصره ای) از کاندیداتوری مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری نیز دست این جریان را تقویت میکرد. کنگره دوم این را خاتمه داد. زیر پای کل پوپولیسم در مقیاس سراسری با کنگره دوم کومه‌له جارو شد. پیروزی مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری بدون این کنگره قطعا امری به مراتب دشوارتر میشد. اما، در عین حال کومه‌له با کنگره دوم اساسا تنها بلز ترین اشکال وجودی پوپولیسم را هدف حمله قرار داد. بخش زیادی از به چپ چرخیدن کومه‌له و تقویت مارکسیسم انقلابی در کومه‌له به دوران پس



کمونیسم کارگری و فعالیت حزب لر...

از کنفرانس ششم [۲] تا کنگره موسس حزب [۴]؛ او حتی پس از آن بر میگردد. عبارت دیگر، کومه‌له بدوا از بالا، در سطح رهبری خود به پوپولیسیم تعرض کرد. تعمیق مضمونی این نگرش در خود این رهبری، گسترش آن در بدنه تشکیلاتی کومه‌له و عقب راندن سنت های دیگر در کل جریان اجتماعی ای که کومه‌له نام داشت در طی مراحل بعدی صورت گرفت. برخلاف ناسیونالیسم که همچنان در اشکال متفاوتی به بقاء خود ادامه داد، پوپولیسیم نهایتا واقعا مضمحل و منحل شد. این تقدیر سراسری این جریان نه فقط در ایران بلکه در مقیاس جهانی بود .

قبل از اینکه به تشکیل حزب برسیم هنوز باید یک فاکتور دیگر را وارد تصویر کنیم. در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست [۵]، مارکسیسم انقلابی بعنوان یک چهارچوب همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ غیر کارگری ترک خورد. ما طبعاً به اهمیت این واقعه به روشنی که امروز از آن صحبت میکنم واقف نبودیم. اما، با هر برداشتی که آنروز داشتیم، محور کنگره اتحاد مبارزان فراتر رفتن از سیاست و برنامه (که پرچم پیروزی مارکسیسم انقلابی بود)، و طرح مساله پراتیک اجتماعی یک سازمان کمونیستی بود. اینجا دیگر بحث طبقه کارگر بعنوان شاخصی در تعریف یک سازمان بعنوان سازمان کمونیستی مطرح شد. این کنگره بحث خود را تحت نام سبک کار کمونیستی فرموله کرد. اما همانجا گفت که این امری فنی و تشکیلاتی نیست و تماماً به این مربوط میشود که سازمان کمونیستی موضوع کار خود را چه بخشی از جامعه قرار داده است و در درون این بخش چه انقلاب و چه آرمانی را سازمان میدهد. امروز اگر بخواهم تصویری از اتفاقی که در این کنگره افتاد بدهم میگویم در این کنگره سوسیالیسم کارگری به چپ رادیکال اعلام کرد که کافی نیست سیاست و برنامه ات کمونیستی باشد. باید بیانی و اینجا در درون طبقه و برای انقلاب کارگری پراتیک کنی. بنظر من سوسیالیسم کارگری از برنامه مشترک تا کنگره موسس این پیشروی را کرد که محدودیت چهارچوب نظری موجود و ضرورت تغییر جریان مارکسیسم انقلابی به یک حرکت کارگری کمونیستی پراتیک را به کل جریانات دخیل در حزب قبولاند. از نقطه نظر این جریان اگر حزب کمونیست ارزش داشت برای این بود که قرار بود ظرفی برای فراتر رفتن از جریان مارکسیسم انقلابی ایران و شکل دادن به یک پراتیک کمونیستی در درون طبقه کارگر باشد. اما در حالی که مارکسیسم انقلابی بعنوان تابلوی حزب و بعنوان شالوده نظری و سیاسی آن تثبیت شد، کارگری شدن بعنوان یک "جهت گیری و یک اولویت"، بعنوان یک استنتاج منطقی از مارکسیسم انقلابی و مرحله ای در تکامل آن طرح شد .

با کنگره اتحاد مبارزان کمونیست موازنه سیاسی و نظری جدیدی میان گرایشات اجتماعی مختلف در درون جریان حزبی بوجود آمد. حزب کمونیست بر مبنای این چهارچوب جدید که در آن بهرحال ناکافی بودن چهارچوب مارکسیسم انقلابی و ضرورت فراتر رفتن از آن به نفع کارگری شدن و سوسیالیسم کارگری تاکید شده بود تشکیل شد. اما این موازنه جدید هم بهرحال یک ظرف موقت برای همزیستی و تحرک گرایشات اجتماعی دخیل در حزب بود. هزار و یک نمونه در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب وجود دارد که نشان میدهد چگونه همه این جریانات و سنت ها در چهارچوب جدید به حیات و فعالیت خود ادامه دادند. پس از تشکیل حزب مرحله دوم شکسته شدن قالب مارکسیسم انقلابی توسط سوسیالیسم کارگری آغاز میشود. در ایندوره حزب ما شاهد پیدایش ادبیاتی است که ابا در سنت رسمی تاکنونی اش ریشه نداشت. بحث کار در درون طبقه کارگر، مبنای سازماندهی و آژیتاسیون کارگری، درک مکانیسم های "خود سازماندهی" طبقه کارگر، تبیین انقلاب روسیه از زاویه تحول اقتصادی و نقد سرمایه داری دولتی، طرح شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری، بیانیه حقوق زحمتکشان در کردستان، و غیره پیش از آنکه از چهارچوب سنت ضد پوپولیستی مایه بگیرد و به مباحثات برنله‌ای

مارکسیسم انقلابی مدیون باشد، استنتاجات مستقیم از آرمان کمونیسم و از وجود اجتماعی کارگر و نیازهای اوست. اینجا دیگر ادبیات سوسیالیسم کارگری را مستقل از چهارچوب رادیکالیزه شدن چپ غیرکارگری ایران و مستقل از سابقه پلمبیک های مارکسیسم انقلابی میبینیم. سوسیالیسم کارگری در حزب کمونیست، در فضائی که تعهد کنگره موسس به "کارگری شدن" بوجود آورده است، بتدریج خودآگاه میشود، دنبال تاریخ مستقل خود در گذشته و دورنمای سازش نکرده خود در آینده میگردد. ادبیات خود را بوجود میآورد، نقد خودش را نیز میکند و تدقیق میکند و بالاخره یکبار دیگر آخرین قالب همزیستی گرایشات درون حزب را بزیر سوال میکشد .

در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب بحث کارگری شدن و بالاخره کمونیسم کارگری ناگزیر خود را در انتقاد به پراتیک حزب و در انتقاد به موازنه فکری و سیاسی ای که در حزب میان تمایلات و سنت های مختلف وجود دارد یافته‌است. گرایشات دیگر در حزب تا این اواخر با این گرایش انتقادی راه آمده اند. اما از کنگره دوم حزب و بویژه از کنگره ششم کومه‌له [۶] به بعد کشمکش این سنت ها در درون حزب وارد مرحله جدید و تعیین کننده ای میشود که پائین تر از آن صحبت میکنم .

خلاصه کنم. حزب کمونیست ایران یک حزب چند بنی است. سنت های اجتماعی مختلف در تشکیل این حزب شرکت کرده اند و میکوشند از این حزب به عنوان ابزار حرکت و پیشرفت خود استفاده کنند. اینجا عبارتند از ۱- ناسیونالیسم کرد که ضعیف ترین و منکوب شده ترین گرایش در حزب است. این گرایش اساسا در تلقیات و باورهای خودبخودی تشکیلات ما در کردستان، و امروز در خارج کشور، لانه کرده و تنها در مقاطع خطیر و آنهم هنگامی که میان جریانات اصلی در حزب شکاف بروز میکند فعال میشود و سخنگو و پرچمدار موقت پیدا میکند. ۲- رادیکالیسم چپ این جریان عمیقاً ضد پوپولیست است و اساسا در چهارچوب موقعیت ذهنی حزب در قبل از کنگره دوم باقی مانده است. این جریان حاصل نهایت رادیکالیزاسیون چپ انقلابی غیر کارگری ایران است. بنابر ماهیت خود این جریان یک جریان ناپایدار است و درمقیاس اجتماعی و خارج از حزب کمونیست ایران نماینده ای ندارد. این جریان، جریان غالب در حزب کمونیست است و بویژه از نظر پراتیکی به بخش اعظم فعالیت حزب شکل میدهد. ۳- کمونیسم کارگری.

در چندسال اخیر گرایشات دیگری نیز با توجه به تکامل چپ ایران بطور کلی در حزب ما رشد کرده است. اینها در حزب کمونیست جای جدی ای ندارند. از جمله اینها میتوان به گرایشات روشنفکرانه لیبرالیستی و آکادمیستی اشاره کرد که در خارج از حزب کمونیست ایران وسیعاً در میان چپ پوپولیست سابق اشاعه یافته است و باتحولات امروز در صحنه بین المللی فضا برای انتقاد لیبرالی به مارکسیسم و ابهام تراشی در مورد مارکسیسم و کمونیسم را بازتر حس میکند. در حزب ما این گرایشات به اشکال پوشیده تر و با ظاهر رادیکال تر گاه و بیگاه بروز میکنند. این جریان که در خارج حزب بصورت انتقاد به چپ رادیکال مطرح میشود، در واقع چیزی جز استنتاجات راست از بن بست رادیکالیسم غیرکارگری نیست .

حزب کمونیست محل تلاقی این گرایشات است. بی افقی گرایشات دیگر و نبود پرچمداران سیاسی و نظری ای که بتوانند در یک مقیاس وسیع تر در جامعه این خطوط را نمایندگی کنند، کمونیسم کارگری را در حزب کمونیست به یک "خط رسمی" و ظاهراً پذیرفته شده تبدیل نموده است. حتی بیان اینکه این حزب محل تلاقی این گرایشات است مایه رنجش زیادی در درون حزب میشود. اما وجود این گرایشات و تلاقی و کشمکش اینها بروزات بسیار روشنی در حزب ما داشته است. گویا ترین شکل بروز این کشمکش روی زمین ماندن و دنبال نشدن و گاه به عکس خودتبیل شدن سیاست هائی است که از مباحثات رسمی حزب و

در واقع از موضع کمونیسم کارگری در حزب استنتاج میشود. در حزب ما رسم است که این شکاف میان آنچه از خطر رسمی استنتاج میشود با پراتیکی که عملاً صورت میگردد به حساب "نفهمیدن" بحث ها، جا نیافتادن خط و غیره گذاشته شود. واقعیت اینست که گرایشات سیاسی موجود در حزب در برابر این خط بطرق مختلف مقاومت میکنند. مشکل ما معرفتی نیست. بحث بر سر تناسب قوا و نیروی سنت های سیاسی مختلف در حزب است .

از کنگره دوم تا کنگره سوم

برای دوره ای چهارچوب ضد پوپولیستی و رادیکال چپ موجود حزب میتوانست کارساز بشد و به مسائل سیاسی و عملی حزب پاسخ بدهد. میتوانست پایه ای برای یک رهبری فعال و گسترش پراتیک حزب باشد. در این دوره مساله شکل دادن به خود حزب و رساندن بخش های مختلف آن، فعالین و کادرهای آن، به همان حد فکری و سیاسی بود که این دیدگاه طرح میکرد. بعلاوه، و از این مهم تر، این پرچم به اندازه کافی حزب را از پیرامون خودش متمایز میکرد و در رابطه با مسائل عمومی سوسیالیسم ایران هنوز پاسخهایی داشت که بدهد. از نقطه نظر کار برای سوسیالیسم کارگری، طرح بحث هایش در جنبش و تأثیرش به پراتیک حزب این چهارچوب هنوز جا داشت. اما با روتین شدن فعالیت حزب و سر و سامان گرفتن ساختارهای تشکیلاتی اش از یک طرف و از آن مهم تر با تحولات سریع چپ، چه در ایران و چه در مقیاس بین المللی محدودیت های موازنه فکری و قالب های نظری و سیاسی حاکم به حزب نمودار شد. افت کار کمیته مرکزی حزب، پائین آمدن راندمانها، کنار کشیدن تدریجی رفقا از قبول مسئولیت های کلیدی، غرق شدن در کار تشکیلات داری، غامض شدن اموری مانند انتشار نشریات حزبی، اظهار نظر بموقع درباره رویدادهای مهمی که در سطح جامعه در جریان بود، حفظ سطح تبلیغات حزب، و حتی تأمین یک مدیریت موثر بر عرصه های مختلف فعالیت حزب، و غیره، اینها تنها نمودهائی از محدودیت چهارچوب سیاسی و نظری ای بود که این رهبری و این حزب را شکل داده بود .

در آستانه کنگره دوم دیگر از نقطه نظر منافع سوسیالیسم کارگری روشن شده بود که باید از این چهارچوب فراتر رفت. بحث هائی که در کنگره دوم مطرح شد این هدف را داشت. فاصله کنگره دوم تا کنگره سوم برای من دوره تلاش برای تغییر مبنای بنیادی حزب به نفع سوسیالیسم کارگری و به اصطلاح یک بنی حزب تحت پرچم این جریان از طریق توافق و تأیید جمعی و بعنوان خط رسمی حزب بود. تمام بحث های مربوط به کمونیسم کارگری در این دوره بعنوان "نظرات حزب" بیان شده و تا همین امروز هم همه اینها را بعنوان نظرات حزبشان تأیید میکنند. اما در طی ایندوره برای ما مشخص شد که با این روش بجای نمیرسیم. گرایش رادیکال چپ در حزب این دیدگاه را هضم میکند و در سیستم فکری خودش و در امتداد پراتیک موجود خودش قرار میدهد. انتقاد بنیادی کمونیسم کارگری به گرایشات دیگر در حزب و به کل چپ بیرون خودش، به نسخه هائی برای اصلاح جریان موجود تبدیل میشود. همان کاری که راه کارگر هم با بحث های کارگری ما میکند، همان کاری که کنگره دوم پیکار با نظرات اتحاد مبارزان کمونیست کرد. قدرت چپ رادیکال غیر کارگری در حزب ما چنان زیاد است و چنان بر تعقل و برداشتهای متعارف رهبران و کادرهای حزب ما سایه انداخته است که ترویج و مبارزه روشنگرانه نمیتواند بطور جدی تکانش بدهد. بحث ها پذیرفته میشود، اما رهبر و فعال برای این خط پرورش پیدا نمیکند و پراتیک حزب دگرگون نمیشود. لبه تیز نقد کمونیسم کارگری کند میشود و تحت‌الشعاع پیوستگی با گذشته، که چیزی جز غلبه سوسیالیسم رادیکال غیرکارگری در حزب نیست، قرار میگردد. در یک کلمه این جریان در حزب ما با قدرت تمام در برابر این نقد و تمام استنتاجات

عملی که بر آن مترتب است مقاومت میکند. این مقاومت تنوریزه نیست، سخنگوی معین و پلاتنفرم ندارد، اما قوی و مادی است و بویژه خود را در پاسخهای پراتیکی که این حزب به مسائالش میدهد نمودار میکند .

کنگره سوم و پیکار برای کمونیسم کارگری

در کنگره سوم حزب کمونیست [۷]، صریحاً گفتیم که گرایشات دیگر، نه فقط در حزب بلکه در مقیاس اجتماعی و جهانی، افق و آینده ای ندارند و این حزب دیگر باید تماماً بر بنیاد کمونیسم کارگری استوار بشود. این خط کادر و رهبر و فعال سیاسی خودش را میخواهد و باید پرورش بدهد و مادام که چنین نیروئی را گرد نیاورده حتی قدرت دگرگون کردن پراتیک همین حزب را هم نخواهد داشت. بنابراین پس از کنگره سوم، تصمیم گرفتیم که پیکار برای کمونیسم کارگری را از چهارچوب خطر رسمی حزب بیرون ببریم و بعنوان یک خط سیاسی معین در تمایز با سایر سنت های سیاسی چپ چه در بیرون و چه در درون حزب طرح کنیم. برای ما دیگر کمونیسم کارگری فراخوان کمیته مرکزی حزب به بدنه تشکیلات و یا خط رسمی حزب در برابر گرایشات دیگر در جامعه نیست، بلکه جریانی است که چه در حزب و چه در مقیاس اجتماعی تازه باید خود را به کرسی بنشانند. نه فقط اعضاء حزب، بلکه خود کمیته مرکزی و رهبری این حزب باید در مقابل یک انتخاب واقعی و سیاسی قرار بگیرند. کمونیسم کارگری از مشکلات حزب کمونیست استنتاج نشده است. پاسخگویی به مسائل عملی بخش های مختلف حزب، شکل دادن به یک رهبری پرشور، سیاسی و پرکار، بار آوردن کادرهای قابل برای این خط در درون حزب و غیره اینها تنها نتیجه تبعی رشد اجتماعی این گرایش میتواند باشد. ما کمونیسم کارگری را بعنوان جریانی که در برابر بحران سوسیالیسم بورژوائی در مقیاس جهانی پاسخ دارد، بعنوان یک حرکت طبقاتی و اجتماعی و بعنوان یک سنت اصیل مارکسیستی در جدال ایدئولوژیک در سطح جامعه مطرح میکنیم. مستقل از اینکه حزب کمونیست تا چه حد بتواند این دیدگاه و پراتیک روشن و بدون ابهامی که از آن ناشی میشود را بر کار خود ناظر کند، ما وظیفه خود را طرح این مباحثات و گرد آوری نیروی پیشروان طبقه کارگر در یک مقیاس اجتماعی قرار داده ایم. هر عضو حزب کمونیست باید خود را نه بایک جریان انتقاد و اصلاح درون حزبی، بلکه با یک حرکت فکری و عملی اجتماعی روبرو بیابد و به این عنوان، بعنوان کمونیستی که به سرنوشت سوسیالیسم و انقلاب کارگری میاندد، انتخاب سیاسی خود را بکند. تنها از این طریق ما قادر خواهیم بود نسل دیگری از کمونیستها را بوجود بیاوریم که توانائی پاسخگویی به نیازهای مبارزه کمونیستی این دهه را داشته باشند .

کمونیسم کارگری و کومه‌له، کنگره ششم و پس از آن

کنگره ششم مقطع بسیار مهمی در سرنوشت کمونیسم کارگری در کومه‌له است. در این کنگره اسنادی تصویب شد که تبیینی برآستی سوسیالیستی و کارگری از کومه‌له و وظایف آن بدست میدهد. این یک پیشروی جدی کمونیسم کارگری در کومه‌له بود. مصوبات این کنگره اسناد بسیار با ارزشی در نقد خرافاتی هستند که سنت های دیگر سیاسی در کردستان بر فعالیت ما تحمیل کرده بودند. استراتژی کمونیستی روشنی، که نیروی طبقه و نه سازمان را مبنای تغییر جامعه قرار میدهد و عینیات اجتماعی کردستان را برسमित میشناسد تدوین شد. کارگر و شهر در فلسفه سبلی کومه‌له جای خود را یافت. مبارزه نظامی بعنوان یک عرصه فعالیت و تاکتیک حزب کارگری در جای درست خود قرار گرفت. آوانتوریسم و بی افقی در کار نظامی جای خود را به ارزیابی ای

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در...

سنجیده از جایگاه این شکل مبارزه برای ما و ارزش واقعی تشکیلات نظامی و افراد آن داد. تبیینی طبقاتی، متکی بر شناخت اجتماعی از کومه‌له و حزب دموکرات بدست داده شد، نقاط قدرت واقعی و طبقاتی کومه‌له تاکید شد و میرا بودن و زوال سنت ناسیونالیستی حزب دموکرات نشان داده شد.

کنگره ششم گواه برقراری تناسب قوای جدیدی در تشکیلات کردستان حزب به نفع سوسیالیسم کارگری بود. متاسفانه رویدادهای پس از کنگره ششم نه فقط این تناسب قوای جدید را برهم زد بلکه به رشد و تقویت گرایش‌های دیگر، تا حدی فراتر از آنچه حتی پس از کنگره دوم حزب و کنگره پنجم کومه‌له به آن رسیده بودیم، میدان داد. دوران پس از کنگره ششم یکی از دشوارترین دوره هائی بوده است که تشکیلات حزب ما در کردستان از نظر محدودیت های عملی و فنی و فشارها و تنگناها داشته است. ما سختی هائی را از سر گذرانده ایم که هریک از آنها برای بسته شدن یک تشکیلات چپ سنتی کافی بوده است و همین گواه ظرفیت های عظیمی است که در طول این ده سال برای ایفای یک نقش تعیین کننده تاریخی در کومه‌له شکل گرفته است. اما این دشواری ها بهرحال تاوان سیاسی خود را داشته است. این نخستین بار نیست که فشارهای عینی بیرونی سیر پیشروی سوسیالیسم کارگری و مارکسیسم در ایران را کند کرده است. امروز میتوان تصور کرد که در غیاب سرکوب ۳۰ خرداد به بعد، و حتی در صورت وجود یک فرجه یکساله دیگر، چه نگرگونی های عظیمی میتوانستیم در سرنوشت کل چپ انقلابی

ایران بوجود بیاوریم. مشقات عملی بعد از کنگره ششم نیز، باشد که در مقیاسی به مراتب کوچکتر، ما را از فرصت برای یک پیشروی تعیین کننده در کردستان محروم کرد. کنگره ششم به سرعت تحت الشعاع منفعت "حفظ انسجام و یکپارچگی تشکیلات" قرار گرفت. لبه نقد به گذشته و به آنچه باید از آن گسست، کند شد. فشار از روی گرایش عقب مانده و غیر کارگری در حزب برداشته شد و هویت تشکیلاتی و عرق سازمانی بعنوان ابزاری برای حفظ انسجام تشکیلات برجسته شد. بجای گسست از گذشته، یعنی گسست از آن تاریخ غیرکارگری که حزب کمونیست ایران تنها با اعلام جدائی از آن به آینده امید دارد، پیوستگی تاریخ سازمانی مورد تاکید قرار گرفت. نه تنها یک روند حرکت و تلاش برای رساندن پیشروی های کنگره ششم به نتایج عملی و ملموس و ایجاد تغییر ریل ها و دگرگونی های اساسی که در این کنگره فراخوان داده شده بود آغاز نشد، بلکه حتی بسیاری از مفروضات قدیمی تر این حزب، و انسجامی که سوسیالیسم کارگری و نقد تاکتونی ما در حزب ایجاد کرده بود زیر سوال قرار گرفت. راه حل های روشنی که به همین موقعیت عملی تشکیلات ارائه میشد مورد بی اعتنائی قرار گرفت. هویت سیاسی جای خود را به هویت سازمانی و حتی جغرافیائی داد. اخلاقیات و خرافاتی در حزب کمونیست ایران پر و بال گرفت که بسیاری فکر میکردند ریشه آنها برای همیشه خشکیده است.

این عقبگرد نه تنها در عمل تنگناهای عملی تشکیلات را رفع نکرده است بلکه فرصت زیادی که برای ایجاد دگرگونی های لازم در کار ما وجود داشته است را به هدر داده است. این دگرگونی های عملی، روشن و مدون و حتی در بسیار از موارد مصوب اند. کومه‌له در یک قدمی انقلاب عظیمی که میتواند در تاریخ سیاسی کردستان بوجود بیاورد، در یک قدمی مهم ترین خدمتی که میتواند به سوسیالیسم کارگری در کردستان بکند، توقف کرده است. هنوز برای این کار فرصت هست. در واقع جلوی این روند را نمیتوان گرفت. گرایش‌های دیگر فقط میتوانند را کنده کنند.

برخورد امروز تشکیلات کردستان حزب به دور جدید بحث کمونیسم کارگری گواه عقبگردی است که رخ داده است. گواه فرجه ای است که گرایش‌های دیگر در تشکیلات ما پیدا کرده اند. مباحثاتی که دنیای امروز و مقررات کمونیسم در مقیاس جهانی را تجزیه و تحلیل میکند، مباحثاتی که در برابر

تخریب کل سوسیالیسم بورژوائی زمان ما افق یک کمونیسم زنده و بالنده کارگری را ترسیم میکند، مباحثاتی که دارد چهارچوب تفکر محدود ضد پوپولیستی ما را میشکند و برای سوسیالیسم کارگری کادر و رهبر بار میاورد، مباحثاتی که صرفا در حاشیه اشاره محدودی به کار ما در کردستان میکند، با بارز ترین جلوه های تشکیلاتچیزیگری و عرق سازمانی پاسخ میگیرد و گفتیم که این سنگر کدام گرایش در صفوف ماست. همه دلواپس ارزیابی ما از پراتیک و افتخارات سازمانی شان میشوند، اعلام میشود که نقد باید "روحیه بخش" باشد، که کمونیسم کارگری در کومه‌له پیاده شده و "حلول کرده"، که منظور این بحث "ما" نیستیم.

ماحصل این شیوه برخورد بسته شدن گوش آن کمونیست‌هایی که در حزب کمونیست ایران متشکل شده اند بر روی نظراتی است که چه بخواهند و چه نخواهند سوسیالیسم رادیکال دوران ما را دگرگون میکند. چپ پوپولیست تاوان این شیوه برخورد به مباحثات ضد پوپولیستی را پس داد. تشکیلات حزب کمونیست ایران خود گواه اینست که عرق سازمانی سنگری برای مقاومت در برابر افق های زنده سیاسی نیست. تشکیلات حزب کمونیست ایران خود گواه این بود که هر افقی "روحیه و ضد روحیه" را با هم به ارمان میاورد. برای جریانی که در این افق سهیم میشود و در آن پاسخ معضلات و راهی برای تحقق آرمانهای خود را پیدا میکند، نقد چیزی جز بیان روحیه و شادابی ای که فی الحال بوجود آمده است نیست. برای جریاناتی که در این نقد تنگنای تفکر و عمل سیاسی تاکتونی خود را میبینند، قطعا آنچه گفته شده است مایوس کننده است.

هیچ جریانی مانند کمونیسم کارگری ارزش سیاسی و تاریخی حزبی که ساخته ایم و بویژه سازمان و سنتی که در کردستان شکل داده ایم را بروشنی و با معیارهای اجتماعی توضیح نداده است. عضو حزب کمونیست برای شادابی سیاسی خود و تحمل شداید در این مبارزه نیازی به پناه بردن به افتخارات تاکتونی خود ندارد. افتخارات گذشته و رضایت از خود برای نوشتن خاطرات سیاسی خوب است و نه برای مبارزه سیاسی. کمونیستی که هنوز تازه یک گام از صدگام را برای انقلاب کارگری و سازماندهی جامعه ای نوین برداشته است نمیتواند به گذشته و حال خود مدال بدهد. تمام شادابی و امید و استواری او محصول آرمان او و تعلق اجتماعی او به یک جنبش وسیع طبقاتی است که در کل جهان جریان دارد. اگر این خصلت حزب کمونیست، این نارضایتی دائمی از وضع موجود از زاویه وظایف و دورنمای آینده اش، را از آن بگیرد تمام دینامیسم حرکت تاکتونی و تمام مایه استقامت تاکتونی اش را از میان برده آید.

از نظر عملی و تشکیلاتی فراخوان ما در کردستان فراخوانی است برای پایان دادن به این عقبگرد و بازگشت به نگرش و اولویت های ناظر به کنگره ششم، و پیاده کردن استنتاجاتی که حتی در جزئیات، چه در کنگره ششم و چه پس از آن، از این دیدگاه شده و مدتهاست در اختیار کمیته مرکزی حزب قرار گرفته است. ما این استنتاجات را راه واقعی کومه‌له به جلو میدانیم.

در رابطه با مباحثات کمونیسم کارگری ما از اعضاء حزب در کردستان، درست مانند سایر اعضاء حزب و همه کسانی که مخاطب این بحثها هستند، انتظار داریم که بعنوان انسانهای کمونیست، با تمام معضلات و سوالاتی که یک کمونیست با توجه به موقعیت بین المللی و اوضاع جنبش طبقاتی بطور کلی در برابر خود دارد، به این مباحثات توجه کنند.

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

۳ - آینده کومه‌له و دورنمای فعالیت ما در کردستان

مقدمه:

اجازه بدهید ابتدا به چند نکته اشاره بکنم که نقطه

حرکت اصلی در کل بحث من را تشکیل میدهند. ۱- این سوال که "آینده کومه‌له چیست" زیاد پرسیده میشود. وقتی به پاسخ های متداول نگاه میکنیم میبینیم برداشت معینی از کومه‌له "در پس این پاسخ ها و در واقع در پس خود اینگونه سوالات نهفته است. کومه‌له برای خیلی ها، از رهبری تا بدنه تشکیلات، با جغرافیای معین، اردوگاه معین، اشخاص معین و کار و بار معینی نداعی میشود. سوال در واقع چیزی جز این نیست که "آینده این اردوگاه و کار و بار افراد حاضر در آن چیست". هر رفیق قدری دقیقتر نگاه کند، میبیند که چگونه این برداشت از کومه‌له یک برداشت عمومی و غالب است. من بارها به مناسبت های مختلف اصرار کرده ام که این برداشت را باید کنار گذاشت و کومه‌له را آنطور که واقعا هست، بعنوان یک حرکت و نیروی اجتماعی دید. بنظر من کومه‌له فقط آن چیزی نیست که ما در آن اردوگاهها و آن افراد معین میبینیم. برداشت رایج یک برداشت محدود، کوتاه نظرانه و زیان آور است که کومه‌له را آنطور که هست نمیشناسد و لاجرم نمیتواند به نیازهای کومه‌له واقعی پاسخ بدهد و دورنمای آتی آن را ترسیم کند.

۲- وقتی از این برداشت محدود درباره کومه‌له حرکت کنیم گریزی از این نداریم که پاسخی به همان درجه کوتاه نظرانه برای جهت گیری آتی کومه‌له پیدا کنیم. ریشه بحث "داخل یا خارج" همینجاست. گویا سوال اینست که کومه‌له یک عده را ببرد "خارج" یا نبرد. وقتی کومه‌له به یک جغرافیا و یک اردوگاه و لیست معینی از افراد تقلیل پیدا کرد آنوقت طبیعی است که "آینده کومه‌له" هم به مساله سرنوشت اردوگاه و افراد حاضر در آن و محسوسات این یا آن کشور و منطقه برای "استقرار کومه‌له" کاهش یابد. اما اگر حاضر باشیم کومه‌له را به آن معنای واقعی و حقیقی که من بکل میبرم در نظر بگیریم به پوچی و عقب ماندگی این معضل "داخل یا خارج" پی میبریم. بهرحال اگر بخواهم از دیدگاه خودم راجع به این مساله داخل و خارج اظهار نظر بکنم باید بگویم تمام مساله بر سر سازماندهی فعالیت کومه‌له در داخل است، نه به معنایی که در اردوگاه ما و در میان رفقای کومه‌له بکار میروند، بلکه به معنای واقعی کلمه یعنی داخل ایران. تمام انرژی ما باید صرف سازماندهی کومه‌له ای بشود که در داخل ایران است (و اگر کسی فکر میکند چنین کومه‌له ای وجود ندارد دیگر صد برابر بیشتر باید در این کار تعجیل داشته باشد). من به این وجه موجودیت کومه‌له باز میگردم. اما فقط اینجا این نکته را هم اضافه میکنم که طبعاً بخش علنی و حرفه ای تشکیلات کومه‌له مستقر در اردوگاههای مرزی نیز باید تغییرات اساسی بکند. اما تمام جهت فعالیت ما و از جمله شاخص ما در تغییر شکل کار اردوگاههایمان، گسترش بخشیدن به فعالیت سیلی و تشکیلاتی در داخل ایران است.

بنابراین وقتی از آینده کومه‌له حرف میزنیم قبلا باید تعیین کرده باشیم که از "کومه‌له" چه برداشتی داریم. کومه‌له چیست. من درباره این سوال بدفعلت صحبت کرده‌ام و نوشته‌ام. از کنگره دوم حزب و کنگره های پنجم و ششم تشکیلات کردستان دیگر مصرانه سعی کرده ام رفقای خودمان را متوجه حقایق در مورد وجود اجتماعی و طبقاتی کومه‌له بکنم که حتی باور کردن و اذعان کردن به آنها برایشان دشوار بوده. معمولا حرفهای مرا، حتی خود کمیته مرکزی کومه‌له، تهییج برای بالا بردن روحیه تشکیلات (همان تشکیلات حاضر در اردوگاه که نقطه شروع تعقل و تفکر سیاسی و محاسبات خیلی از رفقای ماست) تلقی کرده اند. ما برای من اینها حقایق غیر قابل انکار و شورانگیزی است. اینها واقعیاتی که انسانهای "واقع بین"، بویژه آنها که ادعای رهبری فعالیت کمونیستی در یک دوره درحیات یک طبقه را دارند باید ببینند. هر نقشی ای درباره آینده باید به ارزیابی ای از حال متکی باشد. کسی که درباره موقعیت کنونی اسیر ذهنی گرانی است نمیتواند نسخه مناسبی برای آینده بنویسد. اما ذهنی گراهی ما آنها نیستند که بلند پروازی میکنند، بلکه دقیقا کسانی هستند که در ذهن خود کومه‌له را تنزل میدهند، وجود اجتماعی و موقعیت فوق العاده مساعد برای فعالیت کمونیستی را کتمان میکنند.

اینها حتی ارزش و شان سیاسی بخش علنی و نظامی تشکیلات ما و ارگانهای ما را که در اردوگاهها مستقر هستند پائین میآورند و آنرا دجل یاس و ابهام میسازند. برای اینکه بدانید از نظر من کومه‌له واقعا چیست میتوانید به قطعنامه های کنگره ششم، به قطعنامه مربوط به حزب دموکرات و به بیانیه آتش بس یکجانبه ما در جنگ با حزب دموکرات رجوع کنید. آنچه آنجا درباره جایگاه و موجودیت اجتماعی حزب ما در کردستان گفته شده تهییج نیست بلکه حقایق عینی و غیرقابل انکار است.

۳- محدود نگرش دیگری که در میان ما هست اینست که گویا بحث دورنمای فعالیت ما در کردستان و آینده فعالیت کومه‌له با ختم جنگ ایران و عراق شروع میشود و گویا نقطه حرکت ما در این بحث "شرایط ناشی از ختم جنگ" است. این استنباط آن دوتای قبلی را تکمیل میکند و در واقع نتیجه اجتناب ناپذیر آنهاست. اگر کومه‌له همان اردوگاه های بخش علنی کومه‌له است و معضل امروز معضل "داخل یا خارج" است، آنوقت این معضل دقیقا با ختم جنگ و تردیدهای مربوط به سرنوشت مناطق استقرار شروع میشود. اما آینده کومه‌له را ما به تفصیل در کنگره های قبلی مان بحث کرده ایم. ما میخواهیم حزب کارگری باشیم، برنامه ای داریم، استراتژی تعیین کرده ایم، جامعه کردستان و موقعیت طبقه کارگر را بررسی کرده ایم، در هیچکدام اینها جنگ ایران و عراق بعنوان یک فاکتور تعیین کننده وظایف و سرنوشت کومه‌له مطرح نشده است. ختم جنگ شرایط مشخصی را برای بخشی از سازمان ما و برای اشکال معینی در مبارزه ما بوجود میاورد و باید در همین ظرفیت در تحلیل ما وارد شود و نه بیشتر. اتفاقی که در واقع افتاده است اینست که با ختم جنگ و محدودیت های بالفعل و بالقوه ای که اردوگاههای ما و مبارزه مسلحانه و جوانی از کار تبلیغی با آن مواجه میشوند، ظاهرا تمام آن تحلیل هائی که در طول سالها از وظایف و سیاستهای خود داده ایم تحت الشعاع قرار گرفته اند و رفقای زیادی دارند تعقل و تفکر و مرزبندی ها و انقلابیگری و تعهدات سیاسی خود را از شرایط محلی ناشی از ختم جنگ استخراج و استنتاج میکنند. بحث من اینجا درباره آینده همان کومه‌له ایست که در کنگره های پنجم و ششم از آن سخن گفته ایم و وظایف کارگری و کمونیستی که در طول یک روند طولانی نقد و تجربه به آن رسیده ایم. پاسخگویی به معضلات عملی ناشی از ختم جنگ یکی از مسائلی هست که باید بحث کرد، اما نه نقطه حرکت ماست و نه در غیاب سیاست های روشن برای پیشبرد مبارزه ای که مستقل از جنگ ایران و عراق در برابر خود گذاشته بودیم میتواند پاسخ بگیرد.

بنابراین من اینجا بحث خود را در تداوم مباحثات کنگره ششم دنبال میکنم. به معضلات عملی امروز میپردازم (که بنظر من به همه آنها پاسخ روشن میتوان داد)، اما ارزیابی خود را از فعالیت آتی مان بر همان شناخت بنیادی از کومه‌له و بر برنله و سیاست و استراتژی حزب مان در کردستان بنا میکنم.

حقیقی درباره کمونیسم در کردستان. کومه‌له واقعا چیست؟

اولین واقعیاتی که باید شناخت و در نگرش سیاسی خود دخیل کرد اینست که در طول دهسال گذشته مناسبات تولید سرمایه داری در کردستان بشدت گسترش پیدا کرده، کار مزدی بعنوان شکل غلبه و مسلط اشتغال تثبیت شده است. شهرها رشد غول آسا کرده اند. روابط سنتی و عقب مانده، مناسبات عشیرتی و عقب مانده در روستاها به نفع اقتصاد بازار و خرید و فروش نیروی کار سست و مضمحل شده است. دهسال پس از انقلاب ۵۷، کردستان جامعه ای بسیار شهری تر و تقسیم شده تر به کارگر و سرمایه دار است. طبقه کارگر مزد بگیر به مراتب از نظر کمی عظیم تر است و در نوع اشتغال طبقه کارگر نیز از نظر کیفی تفاوت های زیادی مشهود است.



کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در...

به موازات این تحول اقتصادی، پلاریزاسیون و قطب بندی سیاسی متفاوتی شکل گرفته است. حضور طبقه کارگر در عرصه سیاسی برجسته شده است. طبقه کارگر و اعتراض کارگری جای مهمی در صحنه سیاسی یافته است، چه در شکل اعتراضات مستقیم کارگری و حرکت های به اصطلاح "خودبخودی" و چه در شکل مبارزه حزبی. یعنی چه در آنجا که کارگر را به عنوان یک قشر تولید کننده در قلمرو اقتصاد و تولید میبینیم و چه آنجا که در جنبش های حزبی و گرایشهای سیاسی اجتماعی این قطب بندی جدید امروز دیگر بر همه کس عیان شده است. عروج کومهله در برابر حزب دموکرات، روند تضعیف حزب دموکرات و قدرت گیری کومهله بعنوان یک نیروی سیاسی رهبر در جامعه کردستان، یک بعد از این تحول است. در سوی دیگر اعتراضات کارگری در بخش های مختلف و اول ماه مه ها و غیره را داریم که فضای سیاسی کردستان را بشدت تحت تاثیر خود قرار داده اند.

این روند باعث شده است که احزابی که در چهارچوب سنتی و قدیمی مساله کرد موجودیت یافته و فعالیت میکرده اند، دچار بحران و بن بست شوند. مساله ملی تحت الشعاع مطالبات جاری کارگری از یکسو و آرمان سوسیالیسم از سوی دیگر قرار گرفته است. انقلابی گری نوینی که موقعیت و مطالبات کارگر در کردستان را منعکس میکند شکل گرفته است که جای مبارزه جویی ملی در دوره های قبل را گرفته است. احزابی نظیر حزب دموکرات که این مبارزه جویی محدود و ملی را نمایندگی میکنند دچار ضعف و تشمت میشوند، و از سوی دیگر جریان مانده کومهله که با این انقلابی گری نوین طبقاتی تداعی میشود قدرت میگیرد.

این اغراق نیست اگر فکر کنیم که هر کارگری که در کردستان دست به اعتراض میزند، یا هر کلرگر کرد مهاجری که در حرکات اعتراضی کارگری در نقاط دیگر شرکت میکند میدانند که کومهله چیست و چه میگوید و با آن سمپاتی حس میکند. کومهله برای او سازمانی است که هر چند احتمالاً دور از دسترس جلوه گر میشود، با نیازها و حرکت و اعتراض او بعنوان یک کارگر خوانائی و انطباق دارد. از این گذشته کارگران میدانند که کومهله کمونیست است و لذا خود را کمونیست میدانند و یا با کمونیسم نزدیک حس میکنند. اینطور نیست که کومهله نفوذش را در میان کارگران با متوسل شدن به عواطف و تمایلات ماوراء طبقاتی بدست آورده باشد. کاملاً برعکس، بدرجه ای که کومهله بر خصلت کمونیستی و کارگری خود تاکید کرده است توانسته است توجه و سمپاتی کارگران را بخود جلب کند. آن کارگری هم که کومهله را دوست دارد آن را با همه کمونیسمش و بخاطر کمونیسمش دوست دارد. این یک تحول ایدئولوژیک عظیم در جامعه کردستان است. در سایر نقاط ایران نیز روند کمابیش همین است، یعنی رشد خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر. اما هیچ جا نظیر کردستان جریان کمونیستی نتوانسته است در این مقیاس وسیع توازن ایدئولوژیکی در جامعه را به نفع خود تغییر بدهد و چنین حقانیت آرمان ها و اعتقادات خود را در صفوف طبقه کارگر جا بیاندازد. کارگر کرد امروزی سوسیالیسم را بسیار به خود نزدیک حس میکند. کمونیسم برای او یک لغت با بار مثبت قوی است. نقد کومهله و کمونیسم در کردستان از سرمایه داری بعنوان درونمایه نقد کارگر از اوضاع خودش پذیرفته شده است. این به معنی یک پتانسیل عظیم برای انقلاب و حرکت کارگری است.

بعلاوه این قطب های اجتماعی، یعنی کارگر و بورژوا از هم اکنون در ابعاد حزبی در جامعه کردستان مستقیماً و به قهرآمیز ترین اشکال در برابر یکدیگر قدامت کرده اند. نکته مهم اینجاست که در این میان جریان کمونیستی، یعنی جریانی که ولو بطور فرمال پرچم کارگران را بلند کرده است، بورژوازی را به تنگنارنده و پشتش را به دیوار کوبیده است. در تاریخ اغلب جوامع

کمونیستها بکرات قربانیان سرکوب قهرآمیز بورژواهایی بوده اند که بر موج انقلاب بقدرت رسیده اند. زورآزمائی گرایشهای طبقاتی اپوزیسیون عمدتاً به دوران پس از انقلابات موکل شده است که در آن عموماً بورژوازی با تکیه به ابزار دولت چپ خود را منهزم کرده است. اینجا در کردستان در همین دوره قبل از برآمد انقلابی، بورژوازی اپوزیسیون علیه کمونیست ها دست به اسلحه برده و پاسخ خود را نیز گرفته است. پاسخ ما به حزب دموکرات نمودی از آن قدرت اجتماعی بود که در پشت کومهله نهفته است.

این روندها، که در کردستان به شفاف ترین و برجسته ترین وجه قابل مشاهده اند، تصادفی و منحصر به فرد نیستند. اینها ریشه در واقعیات بنیادی دوران معاصر دارند. اینها نتایج جانی و اجتناب ناپذیر این واقعیت هستند که در انتهای قرن بیستم وزنه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر به شدت سنگین تر شده است. سنت ها و جریانات اعتراضی بورژوائی که تاکنون قدرت داشتند طبقه کارگر را بعنوان نیروی ذخیره بدنبال اهداف و سیاست های خود بکشند تضعیف شده اند و به بحران افتاده اند. روند اوضاع به نفع اعتراض مستقیم و مستقل کارگری و رشد و گسترش رادیکالیسم کارگری است که دست روی تضادهای بنیادی جامعه معاصر میگذارد. در این میان آن احزاب و جریاناتی که میتوانند به هر درجه ای به این رادیکالیسم و انقلابی گری طبقاتی متکی بشوند آینده دارند و رو به قدرت میروند، و جریاناتی که متعلق به سنت های اعتراضی غیرکارگری هستند و مبارزه جویی آنها از نیازهای غیر کارگری مایه میگیرد رو به ضعف و زوال میگذارند. اوضاع اپوزیسیون کرد در سایر بخش ها این حقیقت را بخوبی نشان میدهد. ببینید آنها در چه شرایطی قرار گرفته اند. بنظر من روند تضعیف جریانات اپوزیسیون بورژوائی و خرده بورژوائی روندی پایدار و ریشه ای است و این حرکت ها در دوره ای که وارد آن شده ایم به سرعت تحت الشعاع اعتراض کارگری قرار میگیرند.

اینها زمینه های عالی برای فعالیت کمونیستی است. برای اینکه از فکر "اوضاع پس از ختم جنگ" بیرون بیایید و زمینه های بنیادی فعالیت کمونیستی در کردستان را ببینید، بیاید برای یک لحظه کلا کومهله را، با همه مضللات عملی امروزی اش، از تصویر خردمان بیرون بگذاریم و جامعه کردستان را آنطور که اکنون هست مینا بگیریم، یعنی ماحصل تاریخ دهساله اخیر را. حال فرض کنید که شما ده نفر کمونیست هستید که میخواهید کارتان را در کردستان شروع کنید. میخواهید حزب درست کنید، کارگران را سازمان بدهید، تشکیلات مخفی و توده ای حزبی و کارگری درست کنید، اتحادیه و شورا بسازید، به جنبش اعتراضی و به قیام و مبارزه قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی دامن بزنید. چه ارزیابی ای از وضعیت میدادید و چه دورنمایی برای خود میگذاشتید. من تردید ندارم که هرکس در این موقعیت قرار بگیرد خواهد گفت اوضاع بشدت برای کار مناسب است. در ظرف چند سال میتوان یک سازمان عظیم کمونیستی کاملاً متکی بر کارگران ایجاد کرد. رژیم را میتوان بسرعت در یک منگنه جدی سیاسی قرار داد، ایجاد تشکل های توده ای کارگری کاملاً میسر است، نارضایتی چنان عمیق و تجربه اعتراضی توده زحمتکشان چنان غنی است که زمینه های یک جنبش اعتراضی قدرتمند وجود دارد. آیا کسی که از خارج اردوگاههای ما به کردستان امروز نگاه میکند به نتیجه متفاوتی میرسد؟ آیا نفس ختم جنگ ایران و عراق (که برای بخش علنی ما محدودیت ایجاد کرده است) از نقطه نظر مبارزه کارگری و کمونیستی در شهرهای کردستان یک واقعه کاملاً مثبت نبوده است؟ پس چرا وقتی کومهله را وارد تصویر میکنیم سوالات، مشغله ها، دورنماها، ارزیابی ها وظایف و بیم ها و امید ها همه بیکباره دگرگون میشوند. از تنگنا صحبت میشود، دست و بال ما از همان ده بیست کمونیست فرضی بسته تر جلوه میکند، و چنان اوضاع حساسی جلوی چشم تصویر میشود که گویا دیگر نه کمونیسم و مبارزه پیگیر و مداوم برای سازماندهی کارگران و اعتراض طبقاتی، بلکه روش و منش ملوانان و

ناخداهای کشتی های طوفان زده باید الگوی حرکت رفقای ما قرار بگیرد؟

این یک تفکر مایوسانه نسبت به آینده کار ما در کردستان است که ربطی به سنت کمونیستی ما و به موقعیت عینی ای که حزب ما در کردستان در آن قرار دارد ندارد. این تفکر انعکاسی از همان تنگناهای سنتی است که اپوزیسیون کرد در منطقه تاریخی به آن دچار بوده اند. جریاناتی که در شکاف میان اختلافات دولتها رشد کرده اند و با سازش دولت ها آینده خود را تیره و تار میکنند. این تفکر انعکاس همان نگرش و همان ارزیابی غیر کارگری و غیر کمونیستی است که گویا "ما عده معینی از جنگجویان هستیم در منطقه و اردوگاه معین و با اوضاع جدید باید نگران باشیم که چه بصرمان میاید". این نگرش چاره ای جز یاس ندارد. حتی قهرمانانه ترین و رزمنده ترین استنتاجات در چهارچوب این نگرش مبین یک پلس عمیق سیاسی است. ناخدائی که عزم خود را جزم میکند که "آخرین نفر باشد"، بطور قطع قید کشتی را زده است. چنین نگرشی، بویژه در این دوران که حزب ما در کردستان از عالی ترین موقعیت برای سازماندهی و هدایت یک جنبش عظیم سیاسی و کارگری برخوردار است، نباید جانی در بین ما داشته باشد. دیدن این موقعیت شرط اولیه وارد شدن به بحث دورنمای کار ما در کردستان است.

اما شیوه برخورد دیگری نیز وجود دارد که دیگر دارد بعنوان الگوی اظهار "خوشبینی" و "رزمندگی" در میان رفقای ما باب میشود و آن تجاهل نسبت به اهمیت مسائلی است که در پیش روی ما قرار گرفته است و تحولی که کومهله باید از سر بگذراند. "اتفاق خاصی نیافتاده است، کلرها به روال سابق ادامه دارد". براسی اگر واقعا کارها به روال سابق ادامه دارد و مبرمیتی برای چرخش های اساسی حس نمیشود، آینده خوشی در انتظار ما نیست. این برخورد رویه دیگری از همان نگرش مایوس و مستاصل است که حتی نسبت به امکان تحول بموقع کومهله ناامید است و ترجیح میدهد وضع موجود را در ذهن خود ابدی قلمداد کند.

وظایف خود را از کجا باید استنتاج کنیم؟

همانطور که گفتیم "چه باید کرد" کومهله با ختم جنگ ایران و عراق شروع نمیشود. اگر نخواهیم خیلی به عقب برویم، در کنگره های پنجم و ششم ما دیگر صراحتاً از ضرورت یک تغییر ریل بنیادی در کومهله در جهت پاسخگویی به نیازهای جنبش طبقاتی سخن گفته ایم. مستقل از جنگ ایران و عراق، آن پراتیک صرفاً سازمانی، یک بعدی و اساساً غیرکارگری و غیر اجتماعی میبایست فکری بحال خود بکند. کنگره های ما و اسناد مدون ما همه حاکی از یک نقد عمیق از محدودیت های فعالیت های تاکنونی ما بوده است. ما باید از همین ارزیابی انتقادی و راهگشائی های اثباتی خودمان شروع کنیم و در واقع باید مدت ها قبل از ختم جنگ شروع کرده باشیم. اوضاع پس از ختم جنگ و محدودیت هائی که این امر در برابر ابعاد معینی از فعالیت ما میگذارد متأسفانه چنان ذهن بسیاری از رفقای ما را اشغال کرده است که بنظر میرسد بسیاری از آنچه که رشته ایم پنبه شده است. نه دستاوردهای طبقاتی و اجتماعی ما، بلکه مضللات کومهله مستقر در اردوگاه به محور بحث چه باید کرد تبدیل شده است. امروز بسیاری از رفقای ما وقتی از تعهد و عدم تعهد، پیگیری و ناپیگیری، و "تسلیم طلبی" و پایمردی سخن میگویند نهایتاً به رابطه فرد با اردوگاه و افراد و ارگانهای مستقر در آن رجوع میکنند. در ضرورت تعهد به این وجه موجودیت ما در کردستان تردید نیست، اما اگر این ذهنیت محدود و این بخود مشغولی "صنفی" بر ما مسلط شود، که متأسفانه بنظر میرسد دارد میشود، آنگاه قشر وسیع کارگرانی که هم اکنون کومهله را رهبر خود میشناسند (و متأسفانه اساساً در یک رابطه عشق یکطرفه با کومهله قرار دارند) در مورد ایندوره از

حیات کومهله خواهند گفت که کومهله ایها در سال های ۶۸-۱۳۶۷، وقتی با ختم جنگ ایران و عراق اوضاع مفرها و ارگانها و آینده آنها به دست انداز هائی افتاد، خودشان را نگاه کردند و رفیق بغل دستی شان را، سعی کردند نسبت بهم متعهد باشند و فکری بحال اوضاع خودشان بکنند. به ما کاری نداشتند و افق مبارزه عظیمی که در مقابل ماست و با هر اول ماه مه یکبار میکوشیم نشانند بدھیم را از یاد بردند. علیرغم همه حرفها که در کنگره هاشان زدند، نه برای اتحادیه و شورای ما فکری کردند و نیروئی گذاشتند، نه پتانسیل عظیم مبارزه کارگری را جدی گرفتند و نه ظرفیت عظیم جنبش اعتراضی در شهر ها را سازمان دادند. کلا در لاک خودشان فرو رفتند و مساله استقرار و حفظ وضع موجود خودشان را به مشغله محوری شان تبدیل کردند. به بحث هایشان، به مشغله هایشان، به ارزش ها و اخلاقیاتی که در این دوره درمیانشان قوت گرفت، به نوع فعالیت و مرکز توجه رهبری شان نگاه کنید تا این حقیقت را ببینید.

کومه له جمع عددی اردوگاهها و ارگانها و پیشمرگان نیست. آنچه عوامانه به آن کومهله اطلاق میشود تنها نوک یک کوه یخ عظیم است که تمام حجم و عظمت اش در شهرها و در درون طبقه کارگر در کردستان نهفته است. از "چه باید کرد" سخن گفتن و تنها به تعیین تکلیف و دلسوزی برای این بخش پیدا و مشهود کومهله معطوف شدن بدترین نوع طفره رفتن از وظایفی است که در قبال کل کومهله داریم، در قبال کل مبارزه ای که بنام کومهله صورت میگیرد و در قبال کل اعضاء چندین صد هزاری کومهله که تا امروز کومهله مسقر در اردوگاه حاضر به برسمیت شناختن آنها و حقوقشان نشده است. ما برای این وظایف عظیم نقشه داشته ایم و داریم. نباید اجازه داد که پیداشدن دشواری های فنی برای یک بخش از فعالیت و تشکیلات ما به چنین عقب گرد سیاسی میدان بدهد.

من به این میگویم تشکیلات داری که زمین تا آسمان با دلسوزی به حال حزب فرق میکند. حزب ما، کومهله ما، یک حزب عظیم اجتماعی در کردستان است. بعنوان یک حزب، بعنوان یک جریان اجتماعی که فعالین آن آگاهانه از آرمانها، نقشه ها و برنامه ها و شعارها و رهبری واحد تبعیت میکنند و در این مبارزه به اشکال مختلف قبول خطر میکنند، حزب ما در کردستان صدها هزار عضو و هزاران کانون و ارگان مبارزاتی دارد. اینکه تفکر سنتی خرده بورژوائی نسبت به

حزب و حزبیت، اختناق و غیره نمیگذارد این بنه عظیم ما واقعا عضو حزب ما باشد و در سرنوشت این حزب مانند من و شما دخیل بشود، سرسوزنی از تعلق او به حزب و تعلق حزب به او کم نمیکند. بسیار خوب بیانیم از دورنمای کومهله حرف بزنیم، از "شرایط جدید"، از "چه باید کرد"، از "تعهد" و "آلترناتیو" صحبت کنیم، اما مشروط به اینکه از واقعیات و داده ها و کومهله ای حرکت کنیم که اینجا گفته شد. بیانیم این را معلوم کنیم که هر سیاست و نسخه و پیشنهادی تا چه حد به مسائل ما در این سطح پاسخگوست. چیزی که ما ابداً به آن احتیاج نداریم ناخداهایی است که با گم کردن قطب نما و یا خیس شدن عرشه تدارک قهرمانی آخرشن را میبینند. آینده حزب و تشکیلات و مبارزه ما بسیار روشن است. نقشه های ما برای پاسخگویی به نیازهای این دوره از مبارزه در کردستان روشن و کار شده و مدون است. آنچه لازم داریم پیوستگی با کنگره های پنجم و ششم، شهادت تغییر برای پاسخگویی به این نیازها و رهبران و فعالین پرکار و با پشتکار است. بیانید مسائل فنی و اجرایی آرایش و استقرارمان را بر مبنای این دورنما حل و فصل کنیم تا بتوانیم به کارمان برسیم

وظایف اساسی ما در دوره کنونی (یک تصویر کلی)

رئوس این وظایف و جهت گیری ها را با روشنی و بدون هیچ ابهامی در کنگره ششم تشکیلات کردستان حزب تعریف کرده ایم. از همینجا باید شروع کرد. ما گفته ایم که حزب کمونیست ایران

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در...

در کردستان معتقد به سازماندهی یک مبارزه هماهنگ اقتصادی، سیاسی و نظامی است. شهرها کانون اصلی فعالیت ما هستند. طبقه کارگر موضوع کار اصلی و مستقیم فعالیت ماست. سازمان ما در شهرها و کلا تشکیلات کارگری ما باید ستون فقرات حزب ما در کردستان را تشکیل بدهد. تشکل های توده ای و حزبی کارگری ابزارها و اهرم های اصلی فعالیت ما را باید تشکیل بدهند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک روش مبارزاتی و یک عرصه پر اهمیت فعالیت ما باید دنبال گرفته شود. ما باید از این جهت گیری ها حرکت کنیم. شاخص پیشرفت ما را باید درجه تحقق این اهداف تعیین بکنند. آرایش و تقسیم کل ما باید در خدمت پیشبرد این جهتگیری ها باشد و از نیازهای آن تبعیت کند .

قبل از هر چیز باید تصویر روشنی از آنچه می‌خواهیم بدست بیآوریم داشته باشیم. مامی‌خواهیم کومه‌له دو سال دیگر چه چیزی باشد و چه مشخصاتی داشته باشد. پاسخ ما اینست که ما باید از موقعیت یک گروه فشار نظامی با نفوذ وسیع معنوی به یک حزب اعتراض اجتماعی و اقتصادی تبدیل بشویم. رابطه ما با اعتراض توده ای کارگران و زحمتکشان باید یک رابطه مستقیم و بلافصل باشد. یک رابطه عملی و نه صرفا معنوی و بعضا سیاسی. ما باید در کردستان به یک حزب سیاسی و تشکیلاتی "داخل کشوری" تبدیل بشویم که این وجه فعالیتش معرف اصلی آن و دربرگیرنده بخش اعظم نیروی فعاله آن است و در عین حال موقعیت خود را بعنوان یک جریان مسلح و درحال جنگ با رژیم اسلامی حفظ کنیم. بیدیک حزب سیاسی باشیم که قابلیت رزمی دارد، نیروی مسلح دارد، هرجا و به هر درجه ای لازم بداند عملیات نظامی میکند و در صورتی که شرایط ایجاب کند قابلیت و آمادگی مسلح کردن سریع زحمتکشان و گسترش بخشیدن به جنگ با رژیم را داراست. بنظر من این آن تصویر عمومی است که باید داشت. باید نفوذ معنوی ما به یک قدرت تشکیلاتی و عملی در شهرها تبدیل شود. دست بکار سازماندهی حزبی در شهرها شدن، ایجاد تشکل های توده ای و گسترده از کارگران و زحمتکشان که بطرق مختلف با ما مربوطند و نهایتا به سیاست های کومه‌له خدمت میکنند، این جهت عمومی حرکت آتی ما باید باشد. بنظر من کمیته مرکزی حزب و کمیته مرکزی کومه‌له باید در درجه اول چنین اولویت ها و چنین نقشه فعلیتی را جلوی خود بگذارند. هر مساله دیگر، و از جمله مساله نوع استقرار و فعالیت بخش علنی فعلی تشکیلات، باید از موضع پیشرفت در این عرصه حل و فصل شود.

وظایف ما در عرصه های اصلی

سازماندهی حزبی در شهرها

این مهمترین و مقدماتی ترین کار ماست. نیاز ما به سازماندهی حزبی در شهرها نه محصول شرایط جدید است و نه بتازگی مبرمیت یافته است. تفاوت اینجاست که شاید امروز با انقباض اجباری فعالیت مسلحانه مطلوبیت این عرصه فعالیت برای عده بیشتری قابل پذیرش شده. در واقعیت امر این وجه فعالیت شاخص وجود و عدم وجود یک حزب سیاسی است. بدون سازماندهی حزبی در درون طبقه کارگر بدشواری میتوان برای دوره طولانی خود را حزب سیاسی نامید. کلید حل این مساله در دست کمیته مرکزی کومه‌له و رهبری شناخته شده تشکیلات ما در کردستان است. ک.م کومه‌له باید بالاخره ضرورت این مساله را به رسمیت بشناسد و با قاطعیت و پیگیری در این مورد عمل کند. بدون آنکه بالاخره این رهبری برود و بدون ملاحظه اینکه کدخداهای متشکل در حزب دموکرات درباره اش چه خواهند گفت کومه‌له را در انظار عام یک سازمان اساسا سیاسی شهری برای فعالیت کارگری معرفی کند، بدون آنکه مردم کردستان و بویژه کارگران کرد در تصویرشان از کومه‌له بعنوان صف پیشمرگان و سازمانی که حول مبارزه مسلحانه شکل گرفته است تجدید نظر کنند، کار سازماندهی ما در شهرها روی غلطک

نیافتند. مادام که سازماندهی فعالیت کمونیستی در شهرها برای عموم مردم یک کار فوق برنامه کومه‌له تلقی میشود، مادام که رهبری کومه‌له صرفا بعنوان رهبر مبارزه مسلحانه برای خود صلاحیت کسب میکند، مادام که کارگر کرد رهبران کومه‌له را در قامت صاحب نظران و اژیتاتورهای شورا و اتحادیه و مبارزه اقتصادی جلوی خود نمیبیند، کار سازماندهی ما در شهرها سر و سامان نمیگیرد. سازماندهی حزبی در شهرها مقدمات و ملزوماتی دارد که نخستین آنها وجود یک رهبری است که اساسا خود را با این وظیفه اش تداعی میکند و میشناسد. تا وقتی سازماندهی حزبی در شهرها و سازماندهی کارگری، با تصویری که رهبری کومه‌له از خودبدست داده است امر حاشیه ای کومه‌له تلقی میشود، هرگز نمیتوان سیمای جدیدی از کومه‌له بدست داد و تشکیلاتی ساخت که این امر را وظیفه مقدم خود تلقی کند .

بنابراین هر قدر هم که تکش (کمیته تشکیلات شهرها) تقویت شود و هر قدر هم که اعضاء قدیمی ک.م به این ارگان منتقل شوند (که در وهله اول با توجه به دوری طولانی شان از هر نوع بحث سازماندهی حزبی و کارگری گره جدی از مساله باز نمیکند)، مساله بطور بنیادی حل نمیشود. مساله بر سر جایگاه این نوع فعالیت برای رهبری کومه‌له است. کومه‌له باید با صدای بلند و از جانب عالی ترین سطوح رهبری خود اعلام کند که آینده خود را در کار سیاسی و تشکیلاتی و در مبارزه کارگری در شهرها جستجو میکند. که این محور فعالیت آن است. این آن رکنی است که کل موجودیت نظامی ما و کل نقش ما بعنوان رهبر کل اعتراض مردمی در کردستان بر آن متکی است .

در قدم بعد باید مبانی سیاست سازماندهی ما در کردستان را باتوجه به آنچه که در مقیاس سراسری گفته ایم و نیز با تطبیق آنها با شرایط ویژه ای که در کردستان با آن مواجهیم روشن و اعلام کنیم. ما باید برای کارگران مبارز روشن کنیم که چگونه و از چه طریق میتوان بعنوان عضو و بخشی از حزب کمونیست ایران فعالیت کرد. ما باید روشن کنیم که در کردستان ایجاد سازمانهای حزبی از چه مسیر مشخصی عبور میکند. حوزه های حزبی چگونه و در چه کانونهایی بوجود میآیند. شکلبندی سازمانی اولیه ما چیست و از کجا شروع میکنیم، چگونه عضو میگیریم، رابطه حوزه ها و کانون های حزبی در شهرها با یکدیگر و با رهبری تشکیلات ما در کردستان چیست، نشریه و رادیو چه جایگاهی در کارشان دارد، در کجای مبارزات جاری جای میگیرند، عوامل مساعد و نامساعد برای رشد کار حزبی در کردستان کدامند. ما همه این مقولات را در رابطه با کار سراسری طی چندین سال روشن کرده ایم. بارها و بارها درباره آنها نوشته ایم. با گرایش و حرکت های انحرافی در امر سازمانیابی حزبی مقابله کرده ایم. در مورد کردستان کار خیلی کمی انجام شده است. میتوانم بگویم مساله سیاست سازماندهی ما در کردستان حتی بطور جدی در دستور کمیته مرکزی کومه‌له و یا کمیته مرکزی حزب قرار نگرفته است .

باید یک برنامه زمانبندی شده برای ایجاد سازمانهای مشخص حزبی در طول مدت معین داشت. بالاخره ما باید بدانیم که برای مثال در طول یکسال آینده در کدام شهرها و مراکز تجمع و کار کارگران کانونهای حزبی باید بوجود بیاید .

باید به امر سازماندهی حزبی در شهرها نیرو و توجه کافی را اختصاص داد. این کار رهبری کومه‌له است و نه یک ارگان ستادی. کمیته مسئول سازماندهی در شهرها باید مهم ترین جزء تقسیم کار درونی کمیته مرکزی را تشکیل بدهد .

باید نیروی زیادی برای برقراری ارتباط مستقیم و غیر مستقیم فعالین حزبی و رهبران کارگری در شهرها با کمیته رهبری کومه‌له صرف شود. نقش رادیو و نشریات در سازماندهی تشکیلاتهای شهر باید بدقت معلوم شود. جزوات و نشریاتی که باید در شبکه های حزبی مورد استفاده قرار بگیرند باید تهیه شوند و غیره .

مساله دیگر مساله عضویت کارگران در حزب

ماست. تا کی قرار است کومه‌له سازمان فعالین نظامی و علنی اش باشد؟ آیا سه سال متوالی زمانبندی شده برای کار دارد. متکی نبودن کومه‌له به یک سازمان حزبی در شهرها کارجدی در این عرصه را بشدت دشوارمیسازد. فعالیت کارگری نام کومه‌له صورت میگیرد نباید بما ثابت کرده باشد که در آنسوی اردوگاهها، آنجا که توده عظیم کارگران در یک جامعه واقعی کار و مبارزه میکنند تعداد کثیری عضو داریم؟ آیا زمان آن نرسیده که این اعضاء "منتظر سازماندهی"، کسانی که مدتهاست دوره "پیش عضویت شان" را باسربلندی در کارگاه و کارخانه و در صف اعتراض گذرانده اند در درون حزب ما جای بگیرند و در میان دهها نماینده تشکیلات علنی در کنگره دو تا نماینده هم آنها بفرستند؟ آیا آنها که هر اول ماه مه شهر سنج را دست خالی بکنترل در میآورند و شعار "آزادی، برابری، حکومت کارگری" میدهند، اعضاء طبیعی و صالح حزب نیستند؟

سازماندهی حزبی در شهرهای کردستان عرصه ایست که بنظر من تا امروز حتی صورت مسائل آن هم بدرستی مطرح نشده. قدرت عظیم کومه‌له در شهرها، چیزی که دشمنان ما از هم اکنون در مقابل آن بدست و پا افتاده اند، بیشکل و دست نخورده در انتظار لحظه ای است که ما بالاخره از نزدیک بینی سیاسی و نابوری ای که گریبانمان را گرفته است خلاص شویم .

طرح و حل و فصل این مسائل نیازمند یک بذل توجه جدی از جانب رهبری کومه‌له به امر سازماندهی در شهرهاست که متأسفانه امروز شاهد آن نیستیم.

سازماندهی توده ای کارگران

اگر یک مورخ بخواهد بعدها تاریخ سوسیالیسم در ایران را بنویسد از یک نکته بشدت شگفت زده خواهد شد. رشد جنبش های سوسیالیستی و بالا گرفتن نفوذ احزاب کمونیستی، با هر خصوصیت ایدئولوژیکی و تعلق اردوگاهی، عموما مصادف با شکل گیری تشکل های توده ای کارگری، اتحادیه ها، شوراهای و غیره، و افزایش نرخ اعتراضات کارگری است که مستقیما توسط کمونیست ها فراخوان داده و رهبری میشوند. اما در مورد ما تاریخ شاهد یک استثناء است. مورخین آینده تعجب خواهند کرد که چگونه ما توانستیم در طی دهسال مبارزه علنی و علیرغم نفوذ توده ای وسیعی که بدست آوردیم، از قرار گرفتن در راس یک اعتصاب اجتناب کنیم. چگونه توانستیم در طی این مدت نشانی از خود، بشکل تشکل های کارگری، رهبران شناخته شده جنبش اعتراضی و سنت های مبارزه متشکل کارگری و غیره، در درون جنبش کارگری بجای نگذاریم. این یک پراتیک عجیب است که از نقطه نظر کمونیسم و انقلاب کارگری ابداعا قابل توجیه نیست. اینگونه فعالیت ها قرار است مرکز ثقل کار هر تشکیلات کمونیستی باشد. ما دلایل این ناتوانی را در ابعاد ایدئولوژیکی، سیاسی و سبک کاری نقد کرده ایم. اما عمل کردن به آن مستلزم آن تغییر ریل اساسی است که پیشتر از آن صحبت کردم .

در کردستان محیط سیاسی برای پا گرفتن تشکل های توده ای کارگری و چفت شدن اعتراضات کارگری با حزب ما بسیار مساعد است. کارگر معترض در کردستان علی القاعده خود را دوستدار کومه‌له میداند، مبارزه تاکنونی ما تناسب قوای بهتری را برای جنبش اعتراضی در شهرها فراهم آورده است که در سایر نقاط ایران به اینصورت وجود ندارد. ما در سازماندهی جنبش کارگری با هیچ مانع جدی از چه از جانب سایر گرایشات و چه از جانب تشکل های دولتی روبرو نیستیم . تشکل های توده ای کارگری حتی اگر کاملا مستقل از تلاشهای ما تشکیل شوند بطور طبیعی از کومه‌له الهام میگیرند و تحت رهنمودهای آن کار میکنند .

ایجاد تشکل های کارگری با تبلیغ آنها میسر نمیشود. ما باید مستقیما دست بکار بشویم. اینکار به طرح های معین، تماسهای حضوری متعدد با فعالین جنبش کارگری، بر خود مداوم به موانع کار

در هر مرحله و نقشه عمل مرحله بندی شده و زمانبندی شده برای کار دارد. متکی نبودن کومه‌له به یک سازمان حزبی در شهرها کارجدی در این عرصه را بشدت دشوارمیسازد. فعالیت کارگری مستلزم حضور در محل و برخورد زنده به موانع روزمره کاراست. بعلاوه کسی که میخواهد پا به این عرصه بگذارد باید شناخت دقیقی از نوع تشکل هائی که باید ایجاد شود و موقعیت مبارزاتی بخش های مختلف کارگران در مناطق و صنایع در کردستان داشته باشد .

مبارزه در اشکال قانونی

یک خلاء جدی در کار ما فقدان بعد قانونی مبارزه است. سازماندهی سیاسی و توده ای بدون شرکت در عرصه مبارزه قانونی مقدر نیست. این را باید قدری توضیح بدهم .

اولا منظور از مبارزه قانونی مبارزه در محدوده قوانین مدون و استفاده از نهادهای رسمی نیست. بلکه منظور اشکالی از مبارزه و تشکلهای مبارزاتی است که در یک شرایط غیر انقلابی و در تناسب قوای معین در طول دوره ای توسط دولت بورژوازی تحمل میشود. مبارزات اتحادیه همبستگی در لهستان، اتحادیه های کارگری در آفریقای جنوبی، مجامع عمومی کارگری در ایران امروز همه اشکالی از مبارزه قانونی را بدست میدهد. ممکن است در هر مقطع در قوانین موجود ماده و تبصره کافی برای زدن و بستن ارگانها و شخصیت های مبارزه قانونی مردم وجود داشته باشد. اما دولت برای اجتناب از یک بحران سیاسی و بی ثباتی و غیره از اجرای این مقررات احتراز کند .

ثانیا، عبارت "مبارزه قانونی" شکل مبارزه را مد نظر دارد و نه هدف آن را. برای یک هدف معین میتوان به اشکال قانونی و غیرقانونی مبارزه کرد. هدف مبارزه قانونی لزوما تصویب قوانین نیست، هرچند در این یا آن مبارزه این میتواند مطرح باشد، بلکه تحمیل و رسمیت بخشیدن به مصالبات معین و یا وضعیت اجتماعی معینی است. یک اتحادیه میتواند برای رسمیت یافتن خود تلاش کند. کارگران یک بخش ممکن است برای لغو فلان مقررات و یا آزادی فلان کارگر و سرکار برگشتن دیگری بکوشند و همه اینها را در چهارچوب یک مبارزه علنی و قانونی جلو ببرند .

ثالثا، در هیچ جامعه ای ما صرفا مبارزه زیر زمینی و غیرقانونی را شاهد نیستیم. همواره این وجوه مبارزه را با هم و در کنار هم میبینیم. نکته مهم اینست که در سیستم سوسیالیسم خرده بورژوازی مبارزه قانونی بعنوان مبارزه مسالمت آمیز و سازشکارانه رد و تحقیر میشود و در کشورهایی که این نوع سوسیالیسم بر جنبش چپ سیطره دارد، بعد قانونی مبارزه تماما بدست احزاب لیبرال و رفرمیست بورژوازی میافتد و مبارزه قانونی رسما به سازشکاری و رفرمیسم تنزل مییابد. کمونیسم کارگری مکان مهمی به اشکال قانونی مبارزه میدهد. مبارزه قانونی میتواند در محتوای سیاسی خود بسیار رادیکال باشد و جزء ارگانیک از کل مبارزه طبقاتی کارگران را تشکیل بدهد. مهم یافتن شکل های اصولی مبارزه قانونی و درک قانونمندی های این مبارزه است. جنبش انقلابی در آفریقای جنوبی و همینطور مبارزات توده ای زحمتکشان نوار غزه و کرانه غربی تا حدود زیادی از این اشکال قانونی سود جسته اند و در محتوا نیز حتی جنبش را نسبت به اهداف اعلام شده مبارزه غیرقانونی تاکنونی رادیکال تر کرده اند. یک نمونه برجسته مبارزه رادیکال قانونی اول ماه مه های کارگران سنج است .

رابعا، این خاصیت مبارزه قانونی در سیستم های استبدادی است که دچار افت و خیز و عروج و افول قرار بگیرد. مبارزه قانونی بدفعات مورد حمله سرکوبگرانه قرار میگیرد. اما وجود دو بعد قانونی و غیر قانونی در مبارزه کارگری باعث میشود که دوره اوج مبارزه قانونی مقدمات رشد تشکل و مبارزه زیرزمینی را فراهم میسازد و



کمونیسم کارگری و فعالیت حزب لر...

قدرتگیری جنبش حزبی و غیرقانونی کارگری به سهم خود باز شدن مجدد فضا برای دوره نوینی از مبارزه قانونی را تسهیل میکند. بنابراین اینکه "رژیم بالاخره نمیگذارد" بهانه بسیار ضعیفی برای کم ارزش جلوه دادن مبارزه قانونی است.

ما بدون آنکه بطور جدی دست بکار سازماندهی بعد قانونی مبارزه بشویم نمیتوانیم در شهرهای کردستان جنبش کارگری و توده ای را به جلو برانیم. اینجا عواملی وجود دارد که تماما به نفع ما عمل میکند. کردستان یک جامعه حزبی یافته و قطب بندی شده است. از پیش میتوان گفت که تمام حرکت ها و تشکل های قانونی که با بافت کزگری و یا با اهداف رادیکال یا به میدان بگذارند، نهایتا بعنوان بلزوی قانونی کومه‌له عمل خواهند کرد. کومه‌له هم اکنون این موقعیت رهبری کننده را بدست آورده است. خطر بالا کشیده شدن اعتراض قانونی کارگری و رادیکال توسط عناصر این الوقت، تشکل های زرد دولتی و یا حتی حزب دموکرات بسیار اندک است. بعلاوه حرکت های قانونی در کردستان امروز لازم نیست از ابتدا سازش های زیادی را با مقررات موجود بپذیرند و یا برای ادامه کاری خود بیش از حد "جانماز آب بکشند" (هرچند که اگر چنین نیز نمیبود ما میبایست مراحل اولیه کار خود را حتی در تنگ ترین قالب های قانونی هم به جلو ببریم). و بالاخره، در شرایط ایران امروز و بویژه در اوضاع موجود در کردستان، مبارزه قانونی بناگذر بر سرعت جو جامعه را تحت تاثیر قرار میدهد و با هر مرحله رویارویی با دولت و بورژوازی از نظر مطالباتی و قدرت بسیج در فاز بالاتری قرار میگیرد. اگر درست عمل کنیم تلفیق مبارزه قانونی با مبارزه غیرقانونی که مستقیما در ابعاد مختلف توسط خود حزب پیش برده میشود میتواند آن اعتلای سیاسی را که در بحث استراتژی ما از آن صحبت شده است بشدت محتمل سازد. اوضاع سیاسی ناپسامان رژیم اسلامی زمینه عمومی این امر را فراهم ساخته است.

چگونه باید مبارزه در بعد علنی و قانونی را توسط حزب سازمان داد؟ اینجا دیگر مساله تماما به درک قانونمندی های مبارزه قانونی بر میگردد که باید در فرصت دیگری از آن صحبت کرد. اما یک نکته را میتوان تاکید کرد. شرط لازم هر نوع مبارزه علنی و توده ای وجود یک رهبری عملی حاضر در صحنه است. مبارزه قانونی باید این رهبری را داشته باشد. رهبران این جنبش ها افرادی هستند که به نوع کاری که برعهده شان قرار گرفته است واقفند و حساسیت آن را میشناسند اینها شخصیت های مبارز سر شناسی هستند که حد و مرز فعالیت خود را میشناسند، میتوانند در یک متن قانونی برای بسیج و اعتراض توده ای آرتیاسیون کنند، تناسب قوا را بدرستی میشناسند، امنیت خود را با محبوبیتشان در میان مردم، با جلب اعتماد آنها به شرافت سیاسی و عملی خود و با تشخیص دامنه معقول اعتراض و تهییج در هر مقطع حفظ می کنند. این شخصیت ها هم اکنون در کردستان وجود دارند و باز هم در دل مبارزات اعتراضی توده ای افراد جدیدی پا بمیدان میگذارند. بدون این افراد کار قانونی پا نمیگیرد. وظیفه ماست که به اینها نزدیک شویم، برنامه مشترک برای کار بریزیم، نوع رابطه مان با آنها را با نقت و حساسیت تعریف کنیم و فضا را برای کار آنها باز نماییم. دیر یا زود فشار اعتراض توده ای در کردستان تشکل ها و شخصیت های مبارزه در بعد قانونی را به جلو خواهد راند. اگر میخواهیم این وجه مبارزه اصولی جلو برود، به پیدایش آلترناتیوهای سازشکارانه و لیبرالی در برابر کمونیسم در کردستان منجر نشود و به مثابه جزئی از استراتژی انقلاب کارگری عمل کند، خود ما باید امروز دست بکار شویم و خود را با نیازهای این مبارزه تطبیق بدهیم. مبارزه قانونی چه در جنبش کارگری به معنی اخص کلمه و چه در مبارزه سیاسی توده ای بطور کلی یک شرط حیاتی پیشروی است.

سازماندهی اعتراض توده ای

حول این فعالیت حزبی و توده ای کارگری تازه میتوان کل جنبش اعتراض سیاسی در کردستان را سازمان داد و رهبری کرد. در بحث کنگره ششم درباره استراتژی حزب در کردستان، اهمیت این وجه فعالیت را در مبارزه ما تصریح و تاکید شده است. این مبارزات هم اکنون در اشکال گوناگونی جریان دارد که تاثیر سیاسی ما بر آنها زیاد است و تاثیر عملی و تشکیلاتی ما بسیار کم. حال آنکه در تحلیل نهایی هم این مبارزات است که کمر رژیم را در کردستان خواهد شکست و مبارزه مسلحانه ما هم نهایتا با خدمت کردن به آن ارزش خود را پیدا میکند. آنچه در این مورد باید گفت کمابیش همانهاست که در بخش جنبش اعتراضی کارگران و مبارزه قانونی به آن اشاره کردیم. اینجا فقط یک نکته را راجع به سازماندهی جوانان اضافه میکنم. البته میدانم که با اشاره به این مساله چه ریسکی را دارم تقبل میکنم. چراکه اگر من حزب را درست شناخته باشم این احتمال وجود دارد که در انتهای دوره بعد، تمام آنچه که درباره فعالیت کمونیستی و کارگری باید در دستور بگذاریم تحت الشعاع همین یک نکته راجع به فعال کردن جوانان قرار بگیرد و سازماندهی شهر به سازماندهی تحرک ضد رژیم جوانان شهری تنزل پیدا کند. با اینحال چون این یک عرصه بهرحال مهم و کارساز در تنگ کردن فضای کردستان برای رژیم اسلامی است بهتر است به آن اشاره کنم. حزب ما در مقیاس سراسری هنوز آن اتوریته سیاسی عمومی را بدست نیاورده است که بتواند نسخه ای برای اعتراض جوانان بطور کلی پیشنهاد کند. بعلاوه در مقیاس کل ایران "جوانان" بخودی خود مقوله سیاسی تعریف شده ای را تشکیل نمیدهند. کردستان از این لحاظ فرق میکند. اینجا از این لحاظ بیشتر به فلسطین شبیه است. جوانان کردستان یک سمپاتی عمومی به اپوزیسیون در کردستان و بطور مشخص به کومه‌له بعنوان یک نیروی رزمنده، پیشرو و نماینده مبارزه با عقب ماندگی دارند. در این شرایط نفس اینکه جوانان و دانش آموزان بتوانند کومه‌له چه مکانی برای تحرک اعتراضی آنها قائل است و مشخصا انجام چه اقداماتی را از آنها انتظار دارد میتواند موجبات یک موج مبارزاتی وسیع را بوجود بیاورد. ما باید حتی مساله ایجاد رسمی و یا غیر رسمی یک سازمان جوانان و یا برنامه ها و نشریاتی برای آگاهگری و سازماندهی در میان جوانان و بسیج مبارزاتی آنها را بررسی کنیم. باید کمپین هائی را در نظر گرفت که میتواند این قشر را فعال کند. در عین حال، تاکید میکنم، فعالیت ما در شهرها باید تماما حول جنبش کارگری شکل بگیرد و تابع نیازهای این جنبش باشد. به تحرک در آمدن سایر بخش های جامعه تحت رهبری کومه‌له نباید تصویر کومه‌له بعنوان تشکیلات انقلابی کارگران کردستان را مخدوش نماید.

رهبری

هیچیک از این اقدامات بدون تغییر جدی در خصوصیات رهبری کومه‌له و روش آن در قبال توده های کارگر و زحمتکش و در قبال کل مردم کردستان امکانپذیر نیست. رهبری کومه‌له باید رهبری شناخته شده و تثبیت شده توده ها باشد در اعتراض خودشان، و نه سخنگوی بلزوی مسلح جنبش در کردستان. باید به رهبر همان اعتراضی تبدیل شود که توده های زحمتکش دارند میکنند. رهبری کومه‌له باید سخنگوی یک آلترناتیو فراگیر اجتماعی و نماینده تغییرات روشن و ملموس در زندگی توده زحمتکشان باشد. رهبری کومه‌له باید آن مرجعی باشد که در تحلیل نهایی اعتراضات کارگری و تشکل های کارگری از آن تبعیت میکنند. رهبران علنی و عملی این تشکل ها باید در رهبری کومه‌له جمعی وارد، صاحب نظر و مجرب در مبارزه توده ای را ببینند. کسانی را که شالوده عالیترین نهادهای قدرت انقلابی در فردای کردستان را تشکیل میدهند. ما در این جهت پیش رفته ایم، اما هنوز کافی نیست. رهبری ما هنوز بیشتر از هر چیز مدیر و رئیس تشکیلات خویش است. کارگران کرد نیاز به کسانی دارند که در عالیترین سطح با جنبش و انقلاب کارگری و با دقایق و مراحل پیشروی آن نداعی میشوند. کارگر کرد هم باید مانند بورژوازی کرد شخصیت هائی را داشته باشد که بعنوان رهبران و سیاستمداران

کارآموده در سطح سراسری با آرمانها و جنبش آنان نداعی میشود. این بارهبری ای که در امور تشکیلاتی غرق میشود بدست نیاید. این مسئلهم روشی از فعالیت برای رهبران است که ما تا امروز کمتر شاهد بوده ایم. رهبری سراسری کارگران باید سخنگوی افق های عمومی در جنبش باشد. بر بنیادهای خودآگاهی طبقاتی کارگران تاثیر بگذارد، جامعه و تاریخ معاصر را برای آنها مفهوم سازد، و بیش از هر چیز نماینده کل اعتراض کارگری و سخنگوی کارگران در تمام نقاط عطف تعیین کننده و مقاطع حساس مبارزه باشد. نگاهی به مشغله ها و روش زندگی سیاسی رهبری ما نواقص کار ما را در این عرصه بوضوح عیان میکند.

موقعیت پس از ختم جنگ ایران و عراق

قبل از اینکه به وجوه مهم دیگری در فعالیت تشکیلات در کردستان بپردازم) نظیر مبارزه مسلحانه، تبلیغ سراسری، تربیت کادرها و غیره) لازم است به بحث اوضاع پس از ختم جنگ ایران و عراق و تاثیرات آن بر دورنمای کار حزب در کردستان باز گردم. چراکه این ابعاد فعالیت، در شکلی که ما تا کنون سازمانشان داده ایم، رابطه مستقیمی با مساله استقرار و جغرافیای فعالیت ارگانهای کومه‌له دارند.

همانطور که گفتیم ختم جنگ ایران و عراق شرایط جدیدی را برای کومه‌له، با تعریف متعارف و تشکیلاتی آن، بوجود میآورد. از نظر سیاسی ختم جنگ ابتدا به معنای تحول نامساعدی که تجدید نظر در مبانی و مفاد استراتژی مصوب کنگره ششم را ایجاب کند نیست. کاملا برعکس، ختم جنگ اوضاع بسیار مناسبی را برای تسریع تحول کومه‌له به سازمان حزبی دربرگیرنده کارگران کرد و رهبر مبارزه کارگری و توده ای بوجود آورده است. ختم جنگ برای جنبش اعتراضی کارگری گشایش جدی ای بوجود آورده است که نشانه های آن هم اکنون حتی در مقیاس سراسری مشهود است. قطع جنگ یک مطالبه سیاسی ما بوده است. در زمینه کار نظامی و مبارزه مسلحانه ممکن است چنین بنظر برسد که باید دست به تجدید نظرهایی زد. اما چنین تجدید نظری صرفا میتواند جنبه ای فنی داشته باشد و به کل مساله ضرورت و مطلوبیت مبارزه مسلحانه و حفظ و گسترش موجودیت کومه‌له بعنوان یک سازمان حزبی مسلح و در گیر در مبارزه مسلحانه با رژیم اسلامی مربوط نمیشود.

ختم جنگ برای دیدگاه محدود نگرانه ای که کومه‌له را در اردوگاهها و در روش زندگی و مبارزه موجودش خلاصه میکند میتواند به دونتیجه مشخص منجر شود. اول استنتاج به اصطلاح "تسلیم طلبانه" که با ختم جنگ دورنمای انقباض و محدودیت فعالیت کنونی کومه‌له را مبیند و لذا، از آنجا که این برای او کل موجودیت کومه‌له و تنها روش زندگی سیاسی آن است، به یاس و پوچی میرسد. استنتاج دیگر استنتاج به اصطلاح "رزمنده" است که همین مشاهدات را دارد ولی از روی عشق به کومه‌له و از روی تعهد به مبارزه، و باز از آنجا که برای او کومه‌له همین است که مبیند و لاغیر، ترجیح میدهد عواقب عملی ختم جنگ را در ذهن خود تخفیف بدهد و یا راهی برای حفظ وضع موجود در چهارچوب محدودیت های احتمالی بیابد. این حکم که "پیش بینی ما در مورد اینکه پروسه صلح بیش از اینها طول میکشد درست از آب در آمد"، در واقع دلداری ای است که جناح "رزمنده" این دیدگاه بخود میدهد و فراموش میکند که پروسه صلح بهرحال چه دیر و چه زود به فرجام میرسد و در آن مقطع، در غیاب یک دیدگاه ثالث که راه واقعی برای پیشروی کومه‌له بگشاید، رزمنده ما بناگذر بر خود را در موقعیت تسلیم طلب امروزی خواهد یافت.

من هر دو این قطب ها را دقیقا از آنجا که آینده ای را که کومه‌له باید بسوی آن حرکت کند نمیشناسند و وضع موجود را تنها شکل موجودیت سیاسی و نظامی ما قلمداد میکنند رد میکنم. مستقل از جنگ ایران و عراق و ختم آن، به حکم کنگره های پنجم

و ششم کومه‌له و کنگره دوم حزب، کومه‌له میبایست تحولات جدی در مرکز ثقل و شیوه فعالیت خود بوجود آورد. با ختم جنگ و محدودیت هایی که این امر ولو فعلا به تدریج بر کار ما میگذارد این تغییر روش بسیار مبرم تر شده است. طول کشیدن پروسه صلح برای ما میبایست فرجه و فرصت باز یافته ای باشد برای آنکه این تحولات را عملی کنیم و نه مستمسکی برای به تعویق انداختن و طفره رفتن از آن. مستقل از وجود و یا ختم جنگ ما به این نتیجه رسیدیم و به زبان دهها قطعنامه و مقاله و سخنرانی اعلام کردیم که کومه‌له در یک موقعیت انتقالی بسر میبرد که باید سریع تر طی شود، کومه‌له باید از بازوی رادیکال جنبش مسلحانه به سازمان حزبی و فراگیر کارگران کردستان تحول یابد. امروز نباید اجازه داد که تلاش موجه برای حفظ وضع موجود در برابر محدودیت ها به مقاومت عقب مانده و نلوجه

در برابر سیر تحول حیاتی کومه‌له میدان بدهد. نگرانی اصلی ما اینست که با ختم جنگ ایران و عراق و با تقویت شدن گرایش به حفظ وضع موجود، کومه‌له گام به گام دستخوش انقباض و محدودیت شود تا جایی که دیگر حتی امکان و ابزار کافی برای گام گذاشتن به عرصه هایی که کنگره ششم طرح کرده است را نداشته باشد. بنابراین ما ضرورت تغییر روش ها و آرایش و جغرافیای فعالیت کومه‌له را از ختم جنگ در نیماوریم. بلکه میرمیت دست بکار شدن را باتوجه به فرصت محدودی که در اختیارمان است تاکید میکنیم.

اجازه بدهید درباره هر یک از اجزاء این بحث به اختصار توضیحی بدهم.

جغرافیای فعالیت کومه‌له

در سطح کلی هدف باید ایجاد یک کومه‌له داخل کشوری باشد. قطعا رفقای ما امروز لفظ "داخل" را با درجه ای اغماض بکار میبرند. داخل به معنی درست کلمه یعنی داخل جغرافیای سیاسی ایران و بطور مشخص شهرها و محل زیست و کار طبقه کارگر ایران. به این معنی تردید نیست که اساس فعالیت کومه‌له باید در داخل ایران متمرکز شود. اگر بناست با طبقه کارگر در ایران کار کنیم، باید در ایران تشکیلات داشته باشیم و باید این تشکیلات داخل کشوری ستون فقرات حزب ما را تشکیل بدهد. ممکن است اعتراض شود که "انتقال" اعضاء و کادرهای موجود کومه‌له به داخل عملی نیست. من نیز چنین بحثی ندارم. بحث من اینست که بخش اعظم کومه‌له هم اکنون در داخل ایران هست و رادیوی ما هر روز دارد فعالیت های این بخش را گزارش میکند. مساله بر سر سازماندهی این بخش بعنوان جزئی رسمی و ارگانیک از حزب ماست. من دارم از سازماندهی کارگری و عضویت کارگری حرف میزنم. رهبری ما باید بالاخره وظایف خود را نسبت به این بخش از حزب به رسمیت بشناسد و درهای حزب را بروی آن باز کند. مستقل از مساله جنگ و صلح ایران و عراق، اگر روی این مساله خم نشویم و حزمان را در داخل کشور و در درون طبقه نسازیم، حرفی از تحقق برنامه و استراتژی مان نمیتواند درمیان باشد.

مبارزه مسلحانه

میدانم که آنچه گفتیم هنوز پاسخ سوال را آنگونه که واقعا برای رفقای ما مطرح است نمیدهد. فرمول بندی سوال هرچه باشد مساله حساس برای خیلی ها سرنوشت مبارزه مسلحانه، اردوگاهها و ارگانهای مستقر در آن در اوضاع پس از ختم جنگ است. نظر من درباره جایگاه و دورنمای مبارزه مسلحانه همانست که در پلنوم ماقبل کنگره ششم با کمیته مرکزی کومه‌له مطرح کردم و در اسناد "استراتژی ما در کردستان" و "ملاحظات درباره فعالیت نظامی ما در دوره کنونی" نوشته ام که به تصویب کنگره ششم کومه‌له رسیده است. ما مبارزه مسلحانه خود علیه جمهوری اسلامی را از جنگ دو دولت استنتاج نکرده ایم و هرگز مطلوبیت مداوم آن را به مداوم این جنگ مربوط نکرده ایم. اعلام جنگ ما به جمهوری اسلامی در



کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در...

کردستان بر سر جایش است. خصلت مسلح حزب ما دستاورد مهمی است که با محدود شدن دامنه عمل نظامی مان در آن تجدید نظر نمیکنیم، ما فشار نظامی و حتی در بدترین حالت پتانسیل یک اعمال فشار نظامی در کردستان را جزء مهمی از سیاست خود در کردستان قرار داده ایم. حتی بسیل قبل از ختم جنگ، در واقع با کشیده شدن جنگ به کردستان در مقطع کنگره پنجم، ما تاکید کردیم که ولو با حفظ حضور نمایشی نیروی مسلح مان پیوستگی مبارزه مسلحانه را بمنظور آمادگی سیاسی و عملی برای گسترش سریع این جبهه از مبارزه در شرایط مساعد تر حفظ میکنیم. ما از پیش تاکید کرده ایم که مبارزه مسلحانه یک تاکتیک و روش مبارزاتی ماست که با تشخیص خود به آن دست برده ایم و به تشخیص خود درباره دامنه و ابعاد آن تصمیم میگیریم. با همه این تبصره ها، و با تاکید مجدد بر اینکه کومه‌له اساسا باید به اعتبار فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود در شهرها و کانون های کارگری و با رهبری جنبش اعتراضی در کردستان تعریف شود، هیچگونه تجدید نظری را در تبیین کنگره ششم درباره مبارزه مسلحانه ضروری نمیدانم .

اتفاقا بحث من اینست که این سبک کار و آرایش موجود کومه‌له است که امکانات ما را برای داشتن یک نیروی نظامی زنده، قابل مانور و ادامه کار کاهش داده است. اگر اردوگاههای ما در داخل خاک عراق نه در برگزیده کل موجودیت رسمی کومه‌له، بلکه صرفا محل استقرار و آموزش نیروهای رزمی ما بود، امروز ابهام بسیار کمتری در مورد چند و چون تداوم مبارزه مسلحانه حتی در شرایط محدودتر از این میداشتیم. در نوشته فوق‌الذکر در مورد مبارزه مسلحانه حتی به این نکته اشاره شده است که اندازه و قدرت عمل نیروی رزمی ما در همین مرحله استراتژیک میتواند چند برابر این باشد .

اردوگاه چه میشود

بطور قطع مادام که دولت عراق این امکان را در اختیار ما میگذارد ما باید در عراق اردوگاه داشته باشیم. مساله بر سر نوع فعالیتی است که میتواند از طریق این اردوگاهها (یا بقول رفقا "داخل") انجام شود و مکانی که در کل آرایش و تقسیم کار حزبی ما دارند. به اعتقاد من اردوگاههای ما باید اساسا در برگزیده چند فعالیت اصلی ما باشند. اول، آموزش و استقرار نیروی رزمی، دوم، آن بخش از فعالیت رادیویی ما که بدلائل فنی و یا سیاسی باید در همان منطقه باقی بماند و سوم، برخی اردوگاههای تخصصی، مانند واحدهای ارتباطی با شهرها، مرکز پزشکی و مشابه آنها. کومه‌له، بمثابة یک کلیت سیاسی، نباید اردوگاه نشین باشد و با اردوگاه تداعی شود. ما باید در پاسخ این سوال که در خاک عراق چه دارید بتوانیم به روشنی بگوئیم که آنجا محل استقرار پایگاهی نیروهای رزمی ما، رادیوهای ما و برخی سازمانهای فنی و تخصصی ماست. بدیهی است که بتناسب نیازهای این بخش ها باید یک سلسله مراتب و شبکه حزبی مانند فرماندهی نظامی کومه‌له در منطقه، مسئولین سیاسی و مروجین و مربیان نیروی پیشمرگ در همین اردوگاهها سازمان یافته باشند. مابقی فعالیت ما دیگر باید با توجه به نقشه عمومی فعالیت سیاسی ما جایی باشند که با وظیفه سیاسی ای که به آنها سپرده شده است خوانائی دارد .

شاید این مساله برای رفقای ما که اردوگاههای کنونی ما را مشابه اردوگاههای ما در اطراف بوکان و در آلان و غیره مینندارند قابل هضم نباشد. مگر نه اینست که کل فعالیت ما از این اردوگاهها رهبری و سازماندهی میشد؟ اما تفاوت زیادی میان ایندو وجود دارد. اینجا بحث بر سوحق حاکمیت و حد و مرز "داخل و خارج" است. در ایران رهبری و اردوگاههای مرکزی ما در مناطقی سازمان داده شده بود که تحت کنترل خود ما بود. مرزهای حاکمیت جمهوری اسلامی مستقیما به مناطق تحت کنترل ما محدود میشد. از نظر حقوقی و واقعی نیز ما یک نیروی اپوزیسیون ایرانی بودیم که با اتکاء به قدرت نظامی خود در خاک

ایران فعالیت میکردیم و رهبری و اردوگاههای خود را در خاک ایران سازمان داده بودیم. اما امروز، طی یک روند تدریجی که مراحل بینابینی مختلفی را شامل میشد، به مرحله ای رسیده ایم که امکان استقرار اردوگاههای ما در منطقه ای است که تحت حاکمیت یک دولت ثالث قرار دارد و ما طبعاً این حق حاکمیت را پذیرفته ایم. به این معنا (و در واقع به هر معنای دیگر)، ما دیگر اردوگاههای خود را در خارج کشور سازمان داده ایم. فاصله جغرافیایی چیزی را در این میان تعیین نمیکنند. "کمی آنطرف تر" از ماکو اتحاد شوروی قرار گرفته است. اگر حزب ما بهرحال اردوگاههای مرکزی و رهبری خود را از ایران خارج کرده است آنوقت باید دیگر به کل امکانات این خارج نگاه بکند و نیروی خود را بنحوی سازمان بدهد که نه فقط از نظر فنی بلکه از نظر سیاسی و ادامه کاری مبارزاتی بهترین نحوه استقرار را داشته باشد. همانطور که گفتیم برای نیروی نظامی و رادیویی ما بهترین جا همانجاست. اما برای رهبری سیاسی و اجرایی کومه‌له، برای کل سازمان مرکزی و حرفه ای کومه‌له، این حکم دیگر ابداعا صادق نیست .

رهبری کومه‌له

بنظر من تنها آن بخشی از رهبری کومه‌له باید در اردوگاههای مستقر در خاک عراق باقی بماند که مستقیما وظیفه فرماندهی و آموزش نیروی نظامی، سرپرستی فرستنده رادیویی و اداره اردوگاههای تخصصی محدود مستقر در محل به آن سپرده شده است. رهبری سیاسی کومه‌له، مانند هر سازمان سیاسی جدی در اپوزیسیون ایرانی، اگر نمیتواند بطورزیر زمینی و یا در مناطق پایگاهی در خاک ایران مستقر شود، باید به پایتخت های سیاسی اروپا منتقل شود. صحبت بر سر رفاه و شرایط بهتر زیستی برای فعالیت رهبری نیست. صحبت حتی صرفا بر سر امنیت و ادامه کاری هم نیست. این یک تصمیم سیاسی است. محل استقرار یک رهبری حزبی معنای سیاسی مهمی دارد. رهبری حزب توده از تهران به ارزروم عقب نمینشیند، بلکه به شوروی می‌رود. در طول بیش از یک قرن اروپای غربی به کانون انقلابیونی تبدیل شده است که در کشور خود امکان ماندن و فعالیت ندارند. از انقلابیون روسیه که علیه تزارسیم مبارزه میکردند تا رهبری جنبش های استقلال طلبانه و توده ای در آسیا و آفریقا در ۴۰ سال اخیر، همه دوره های کم و بیش طولانی فعالیت خود را از اروپا پیش برده اند. من موقعیت جغرافیایی کنونی رهبری کومه‌له را بسیار نامناسب میدانم. انتقال رهبری کومه‌له به خارج نه یک عقب نشینی امنیتی بلکه یک پیشروی سیاسی است و باید کاملا علنی و با اعتماد به نفس انجام شود .

از این گذشته اکنون دیگر منطقه استقرار رهبری کومه‌له برای انجام وظایف این رهبری، بخصوص اگر بناست به شیوه ای که گفتیم کار کند مناسب نیست. رهبری کومه‌له نباید تحرک، امکان ارتباط برقرار کردن با شاخه های مختلف فعالیت و استقلال عمل خود را از دست بدهد. فقط بعنوان یک نمونه، کسی که می‌خواهد دست به سازماندهی کارگری در شهرهای کردستان بزند امکانات در اروپا بسیار وسیع تری برای تماس سیاسی و علی با موضوع کار خود خواهد داشت .

و بالاخره، پلنوم ها، کنگره ها و جلسات وسیع و عالی تشکیلاتی کومه‌له باید در محل استقرار رهبری سیاسی کومه‌له در خارج انجام گیرد .

رادیوها

بدیهی است فرستنده های رادیویی ما از نظر فنی باید در همانجا بمانند. اما بخش زیادی از کار تحریریه و تهیه کنندگی رادیو ها میتواند و باید برای حفظ ادامه کاری و تبدیل اردوگاه داخل ما به اردوگاه رزمی در خارج کشور صورت بگیرد. اگر دورنمای ما اینست که احتمال اینکه دیر یا زود رادیوهای ما بسته شوند کم نیست، آنگاه از مدتها پیش از این میبایست انرژی خود را صرف پایه ریختن ابزارهایی میکردیم که بتوانند این‌حیال را پر کنند. رهبری ما به رادیویی ما گره خورده

است. بستن رادیو در شرایط کنونی یعنی ساکت شدن رهبری ما و قطع همین تماس یکجانبه اش با توده مردم. ما نیاز به نشریه ای داریم که ارگان رهبری کومه‌له باشد و از هم اکنون جای خود را در میان زحمتکشان کردستان باز کند. باید شبکه های تکثیر و توزیع این نشریات در شهرها بوجود آیند. باید نویسندگان آن آمادگی بدست بیآورند، بید ارتباط این نشریه با خوانندگانش بر قرار شود، خبر و گزارش دریافت کنند. اما خلاء رادیو صرفا با اشکال دیگر تبلیغی پر نمیشود. رادیو امروز تنها شکل ابراز وجود رهبری ما در شهرها و در میان کارگران کردستان است. رادیو دارد بر فقدان یک سازمان حزبی وسیع در شهرها و در درون طبقه کارگر سرپوش میگذارد و بخش از بار آنرا بدوش میکشد. در غیاب رادیو دیگر همین هم از کف می‌رود. کلید فعالیت ما در این دوره همانطور که گفتیم ایجاد یک سازمان حزبی در درون ایران است که تبلیغ و ترویج و سازماندهی را در سطح محلی و حضوری جلو میبرد. این را میتوان و باید ساخت و تنها در چنین صورتی است که با حذف امکانات رادیویی کومه‌له ضایعات اساسی متحمل نخواهد شد .

در مورد آینده رادیو بعلاوه فکر میکنم باید در صدد تهیه طرح هائی بود که در صورت ممانعت از کار رادیویی بنام حزب و بنام کومه‌له ما بتوانیم در اشکال دیگری و تحت نام نهادهای سیاسی غیر حزبی رابطه رادیویی خود را توده مردم حفظ کنیم. گرفتن امکان استقرار یک رادیوی خبری برای اپوزیسیون ایرانی و یا فلان کمیته و کمپین معین میتواند مقدور باشد.

سایر اردوگاهها

در مورد سایر اردوگاهها، نظیر تکش، انتشارات، مدرسه های حزبی و غیره هم بحث من مشابه همانست که گفتیم. در مورد تک تک اینها باید نشست و با توجه به مجموعه مسائل و اصل استقلال عمل و ادامه کاری دراز مدت تشکیلات کردستان تصمیم گرفت .

به این ترتیب خلاصه حرف ما درباره جغرافیای فعالیت و استقرار کومه‌له این است: کومه‌له باید دیگر بطور جدی خود را با فعالیت داخل کشوری اش معنی کند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک تاکتیک و یکی از جبهه های مبارزه تنها در صورت در جای درست خود قرار میگیرد. جغرافیای استقرار اردوگاههای ما باید با توجه به نقشه های فعالیت ما و دورنمای ادامه کاری آنها تعیین شود. تنها آن اردوگاههایی که حضورشان در خاک عراق شرط حیاتی ادامه کار آنهاست باید در اردوگاههای ما مستقر شوند. آن بخش از تشکیلات ما که در خاک عراق مستقر است تنها باید یک جزء تشکیلات ما محسوب شود و این منطقه جایگاه طبیعی و رسمی کومه‌له در کلیت آن قلمداد نشود. رهبری کومه‌له باید ضمن گماردن بخشی از اعضاء خود برای سرپرستی فعالیت هائی که از طریق خاک عراق انجام میشود، خود رسماً و علناً به مراکز مناسب برای استقرار رهبری سازمانهایی سیاسی اپوزیسیون ایرانی در اروپا منتقل شود. محل این پروسه این خواهد بود که بدنه اصلی تشکیلات کومه‌له در داخل شهرهای کردستان ایران خواهد بود، سازمان نظامی کومه‌له و رادیوهای ما در مناطق پایگاهی در خاک عراق مستقر خواهند شد و رهبری سیاسی کومه‌له و اردوگاههای تخصصی پیرامون آن در اروپا جای میگیرند. این تنها شکلی است که در این دوره میتوانیم موقعیت سیاسی خود را در کردستان حفظ کنیم، ادامه کاری خود را تضمین کنیم، و به وظایف مهمی که در این دوره در برابر ما قرار گرفته است بپردازیم .

به چند نکته اینجا باید اشاره کنم. ممکن است گفته شود "کوچک کردن اردوگاه معنای عملی و یا سمبلیکی در رابطه با حزب دموکرات دارد. اندازه اردوگاه ما نباید زیادی کوچک شود". بحث من بر سر اندازه اردوگاه ما نیست. بلکه بر سر ماهیت آن و جایگاه آن در کل کار ماست. با این وجود تصور میکنم بهتر است این مساله را با تقویت کمی و کیفی نیروی رزمی مان در اردوگاهها حل کنیم . اردوگاه ما میتواند ابدا کوچک نشود مشروط

براینکه مصوبات کنگره ششم اجرا شود. من کاملا معتمدم که ما باید نیروی نظامی زیادتری را در این دوره جذب کنیم و اردوگاههای بزرگ نظامی داشته باشیم. اما اردوگاه نظامی دیگر باید اردوگاه نظامی باشد و نه شهرکی که از رهبری و کادر ها نیروی مسلح تا پناهندگان و تبعیدیانی که ما سرپرستی شان را بر عهده گرفته ایم در خود جای داده است. فعال سیاسی ما باید جانی کار کند که ظرفیت ها و توان سیاسی او را فعال میکند .

نکته دیگر اینست که بخش مهمی از مقاومت در برابر این طرح یک مقاومت اخلاقی به اعتقاد من عقب مانده و محدود نگرانه است که حزب دموکرات هم به آن دامن میزند. برای ما "صحنه مبارزه" کردستان و جنبش کارگری در کردستان است. در واقع تنها راه "ترک صحنه" توسط کومه‌له پذیرش این فشارهای اخلاقی و قبول محدودیت گام به گام کل کومه‌له در اردوگاههای محدود و محصور است. ما یک حزب سیاسی هستیم که بهر طریق که لازم بدانیم و با هر آرایشی که صلاح بدانیم باید ادامه کاری سیاسی خود و پیشبرد وظایف خود را تضمین کنیم. بحث تعلق به آب و خاک و غیره میتواندست در مقطع عقب نشینی از آلان مطرح باشد که همانجا هم پاسخ خود را گرفت .

خلاصه کنم: هرکس باید امروز به این سوال پاسخ بدهد که برای وظایف روشنی که کنگره ششم در برابر ما قرار داده است چه باید کرد. نحوه استقرار تشکیلات علنی کومه‌له و سرنوشت اردوگاه کومه‌له صورت مساله نیست بلکه موضوعی است که باید در متن پاسخگویی به سوال اصلی ما پاسخ گیرد. پاسخ ما روشن است. اوضاع سیاسی و اجتماعی و موقعیتی که کومه‌له تا هم اکنون بدست آورده است ما را در موقعیتی بسیارمساعد برای انجام وظایف تاریخساز در قبال طبقه کارگر در کردستان قرار داده است. اقدامات ما معلوم است و باید با سرعت و قاطعیت به اجرا درآید .

مرداد ۱۳۶۸

اوت ۱۹۸۹

- ۱- اشاره به سمینار اول کانون کمونیسم کارگری است که در اسفند ماه ۱۳۶۷ برگزار گردید. این سمینار اساسا به طرح مباحثات کلی و پلایه ای کمونیسم کارگری پرداخت.
- ۲- کنگره دوم کومه‌له در فروردین ۱۳۶۰ برگزار گردید.
- ۳- کنفرانس ششم کومه‌له در تاریخ مهر ماه ۱۳۶۰ برگزار گردید.
- ۴- کنگره موسس حزب کمونیست ایران در شهریور ۱۳۶۲ تشکیل شد.
- ۵- کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در آبان ۱۳۶۱ برگزار گردید.
- ۶- کنگره سوم حزب کمونیست ایران در بهمن ۱۳۶۷ برگزار شد.
- ۷- کنگره ششم کومه‌له در اردیبهشت ۱۳۶۷ برگزار شد.

- اولین انتشار علنی در جزوه "درباره فعالیت حزب در کردستان" (اسنادی از مباحثات درونی حزب کمونیست ایران) انتشارات کلون کمونیسم کارگری اوت ۱۹۹۰ این جزوه شامل سه نوشته است:

- ۱- کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان (همین مطلب)
- ۲- جمع بندی از مجادلات درونی اخیر در تشکیلات کردستان و
- ۳- نامه سرگشاده به رفقای چپ در تشکیلات کردستان

این مجموعه همچنین در جلد هفتم مجموعه آثار منصور حکمت صفحات ۹ تا ۱۰۵ بشاپ رسیده است.

فراخوانی به مردم کردستان!

حفاظت از جان ساکنین کردستان از تهدید جنگ داخلی و تأمین آینده ای روشن برای آنان، درگرو به میدان آمدن نیروهای توده ای و ایجاد قدرت شوراهای است.

مردم کردستان،

کارگران، زحمتکشان و آزادیخواهان!

۲- هم زمان با سازماندهی این جنبش توده ای بر علیه جنگ، مردم باید در محلات و مراکز کار و زیست خود، شورا و انجمنهای خود را برپا کرده و از این طریق راسا از پایین اراده خود را اعمال کنند.

حکومت چند قطبی بورژوازی کرد شکست خورده و به بن بست رسیده است و تنها راهی که برای مردم باقیمانده است، این است که اراده سیاسی مستقیم خود را به میدان آورده و فعالین و مبارزین و رهبران توده ای نیز دست به کار سازماندهی مردم در شوراها و انجمنهای توده ای شوند. از راه این شورا و انجمنها نماینده گان واقعی و نلسوز خود را انتخاب نموده و اداره امور، شهر و شهرستانهای خود را بدست گیرند. از این طریق خود مستقیماً دست به کار پاکسازی فساد و غارت ثروت مردم از جانب مافیا و رشوه خواران بشوند و خود برای فراهم کردن مایحتاج و خدمت مورد نیاز مردم از قبیل آب و برق و جاده ها و تأمین کار و معاش و زندگی شایسته برای همه مردم کردستان اقدام نمایند. تظاهرات و اعتراضات توده ای شهرهای مرکزی و جنوب عراق و بغداد پایتخت برای تأمین خدمات و بهتر نمودن زندگی بر علیه مافیای حکومتی، نمونه ای مهم است که مردم زحمتکش و کم درآمد و آزادیخواه کردستان میتوانند سرمشق خود قرار دهند.

پیش به سوی سازمان دادن جنبشی توده ای بر علیه جنگ و جنگ طلبی احزاب بورژوازی کورد.

پیش به سوی برپا کردن شوراها وانجمنها و حاکمیت توده ای!

حزب کمونیست کارگری کردستان

۲۰۱۵-۸-۱۶

ترجمه از کردی به فارسی فرزاد نازاری

تشدید کشمکش میان نیروهای تشکیل دهنده دولت اقلیم کردستان بر سر مسئله رئیس اقلیم، که نشانه شکست و بن بست سیاسی و بحران حکومتی و تقسیم آنها میان دولتهای منطقه بر اساس منافع آنهاست، آینده ترسناسکی را در مقابل جامعه کردستان قرار میدهد. آن احزابی که اعلام میگردند در کنار هم رفاه و آسایش را برای مردم کردستان تأمین میکنند، اکنون در گرداب بن بست حکومت خود گیر کرده و در پاسخ به ابتدائی ترین نیازهای مردم عاجز و بی افق و لاقید هستند. بعلاوه شرایط فروپاشی سیاسی و امنیت جامعه مهیا است و سایه تغییر شرایط به طرف یک جنگ داخلی بر سر مردم کردستان در حال چرخش است!

جدال و کشمکش در بین این نیروها و لاقیدی آنها در قبال کشیدن جامعه به سوی جنگ و فاجعه، هیچ ارتباطی با منافع مردم کردستان نداشته و ندارد، بلکه برای تسلط بر جامعه و تصاحب و تقسیم مقام و ثروتهای آن در بین خود است. جنگ حفظ و یا تصاحب امتیازات اقتصادی و سیاسی برای خودشان است، به این خاطر تنها راه باقیمانده در برابر مردم این است که:

۱- ضروری است که توده های کارگر و مردم زحمتکش و مترقی و آزادیخواه کردستان بر علیه تبلیغات جنگ طلبانه و غیرمسئولانه این جریانلت به میدان بیایند و به شیوه های گوناگون اعتراض توده ای راه در برابر خودسری این احزاب سد کرده و از آنها قبول نکنند که کردستان را به سوی یک جنگ داخلی دیگر سوق دهند. باید خطاب به

در محکومیت اعمال تروریستی علیه

دو سازمان زحمتکشان

اخیرا شاهد دو اقدام تروریستی علیه دو جریان اپوزیسیون جمهوری اسلامی(سازمان زحمتکشان جناح عمر ایلخانی زاده و سازمان زحمتکشان جناح عبدالله مهتدی) در کردستان عراق بودیم.

طبق اخبار منتشر شده در روز ۱۷ مرداد ۱۳۹۴(۸ اوت ۲۰۱۵) یکی از عوامل نفوذی جمهوری اسلامی قصد ترور رضا کعبی معاون دبیر اول کومه له زحمتکشان (جناح عمر ایلخانی زاده) را داشت که خوشبختانه این برنامه خنثی شد. همزمان در این روز چهار بمب کار گذاشته شده در اردوگاه سازمان زحمتکشان عبدالله مهتدی، کشف و خنثی شد. ت

اکنون انگشت اتهام در مورد این اعمال تروریستی بطرف جمهوری اسلامی رفته است. جمهوری اسلامی تاریخا در ترور مخالفین خود چه در داخل ایران و چه در کشورهای دیگر، از کردستان عراق تا کشورهای غربی پرونده ای روشن و پر از جنایت دارد. امروز ظاهرا جمهوری اسلامی فرصتی یافته است تا بعد از توافق با دول غربی و با حفظ منافع آنها، علیه اپوزیسیون خود، در ایران و در خارج مرزها و از جمله در کردستان عراق دست به هر جنایتی بزند.

اقدام اخیر جمهوری اسلامی و عوامل نفوذی آنها در دو سازمان زحمتکشان، برای ترور رضا کعبی و بمب گذاری در اردوگاه سازمان زحمتکشان عبدالله مهتدی، شروع دور جدیدی از اعمال ترور و جنایات علیه نیروهای اپوزیسیون و مخالفین جمهوری اسلامی است، امری که حزب حکمتیست مدتها است در مورد آن خصوصا در کردستان عراق هشدار داده است. این اقدام تروریستی جمهوری اسلامی با پیوستنش به جرگه هم پیمانان غرب در منطقه، مانند جنایات سایر هم پیمانان آمریکا، از ترکیه تا عربستان، با سکوت دول غربی و میدیای نوکر روبرو شده است.

دفتر کردستان حزب حکمتیست(خطر رسمی) مستقل از هر ارزیابی و فاصله سیاسی با این دو سازمان، اعمال تروریستی فوق را شدیدا محکوم میکند. ما همه نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی را برای اعتراض علیه هر نوع اعمال تروریستی جمهوری اسلامی چه در ایران و چه در خارج کشور فرا میخوانیم.

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

۹ اوت ۲۰۱۵

مبارزه طبقاتی: پرولتاریا و بورژوازی

کمونیسم (کارگری اما فرقه مصلمین فیالپرداز و قهرمانان مشتاق نبات بشریت نیست. جامعه کمونیستی الگو و نسفه ای سافته و پردافته ذهن فرمندانی فیراندیش نیست. کمونیسم (کارگری جنبشی است که از بطن فود جامعه سرمایه داری معاصر برمیخیزد و افق و آرمانها و اعتراض بفش عظیمی از همین جامعه را منعکس میکند.

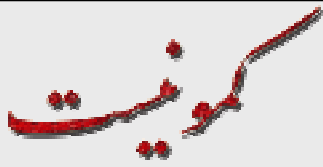
تاریخ کلیه جوامع تاکنونی تاریخ مبارزه و کشمکش طبقاتی است. جدالی بی وقفه، گاه آشکار و گاه پنهان، میان طبقات استثمارگر و استثمار شونده، ستمگر و تمت ستم در ادوار و جوامع مختلف در جریان بوده است. این جدال طبقاتی است که منشاء اصلی تمول و تغییر در جامعه است.

برفلاف جوامع پیشین که عموما بر سلسله مراتب طبقاتی و قشربندی های پیچیده ای بنا شده بودند، جامعه مدرن سرمایه داری تقسیم طبقاتی را بسیار ساده کرده است. جامعه معاصر، علیرغم تنوع وسیع مشاغل و تقسیم کار گسترده، بطور کلی بر محور دو اردوگاه طبقاتی اصلی که (رودروی یکدیگر قرار گرفته اند سازمان یافته است: کارگران و سرمایه داران، پرولتاریا و بورژوازی.

تقابل این دو اردوگاه در پایه ای ترین سطح سرمنشاء و مبنای کلیه کشمکش های اقتصادی، سیاسی و مقوقی و فکری و فرهنگی متنوعی است که در جامعه معاصر در جریان است. نه فقط میات سیاسی و اقتصادی جامعه، بلکه متی زندگی فرهنگی و فکری و علمی انسان امروز که بظاهر قلمروهایی مستقل و ماوراء طبقاتی بنظر میرسند، مهر این صفبندی مموری در جامعه مدرن سرمایه داری را بر خود دارند. اردوی پرولتاریا، اردوی کارگران، با همه تنوع افکار و ایده آنها و گرایشات و امزابی که در آن وجود دارد، نماینده تغییر و یا تعدیل نظام موجود به نفع توده ممروم و تمت ستم در جامعه است. اردوی بورژوازی، باز با کلیه مکاتب و امزاب سیاسی و متفکرین و شفصیت های رنگارنگش، فواهان مفظ ارکان وضع موجود است و در مقابل فشار آزادیخواهی و مساوات طلبی کارگری از نظام سرمایه داری و قدرت و امتیازات اقتصادی و سیاسی بورژوازی دفاع میکند.

کمونیسم (کارگری از این مبارزه طبقاتی سر بر میکند. صفی در اردوگاه پرولتاریاست. کمونیسم (کارگری جنبش انقلابی طبقه کارگر برای واژگونی نظام سرمایه داری و ایجاد یک جامعه نوین بدون طبقه و بدون استثمار است.

از برنامه حزب کمونیست کارگری ایران حکمتیست



نشریه ماهانه کمونیست
نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -
حکمتیست (خط رسمی) است

سر دبیر: خالد حاج محمدی
khaled.hajim@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، شیوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر کردستان حزب: مظفر محمدی

moza.far.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: فواد عبداللهی

fuaduk@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@gmail.com

یوتبری: وریا نقشبندی: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن: ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۶۸۲

ladann@netcologne.de

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

وانکوور: دلشاد امین: ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب دوشنبه

ها منتشر می شود

حکمتیست را بخوانید

www.hekmatist.com

در دفاع از قربانیان هالوکاست قرن جهانی را بر سرشان خراب کنیم

تصویر جثه کوچک کودک سه ساله سوریه ای که در مسیر فرار از جنگ و ناامنی، امواج دریا جسم مرده آن را به ساحل انداخت، قلب بشریت در سراسر جهان را چنان در چنگال خود فشرد که جهانی را به گریستن انداخت.

این تراژدی همراه خود به موجی از احساسات بشردوستانه و حمایتی در سراسر جهان، و بخصوص در کشورهای غربی، دامن زد. احساساتی که خشم و نفرت از نقش و بی مسئولیتی قدرت های حاکم، کینه و انزجار از بی عدالتی، مستقیماً دولت های غربی را نشانه گرفته است.

قربانی کوچک فراری هالوکاستی که چند سال است در جریان است، تنها یکی از هزاران هزار انسانی است که سالهاست در راه گریز از جنگ و ناامنی و رساندن خود به نقطه ای امن، به کام مرگ کشیده میشوند. او تنها یکی از هزاران هزار نفری است که در دریاها و قیاس ها، در جاده ها و لابلای محموله کامیون ها، و یا زیر سیم خاردارها و مشت و لگد ماموران مرزی، به قتل میرسند. با این وجود، تصویر جثه کوچک و بی جان او بر شن های ساحل، شیپور "دیگر بس است" را در سراسر اروپا و در منازل مردم، به صدا درآورد!

معلوم شد که هرچند بر صدر "جهان متمدن" مثنی اوباش مسلح و متمول کراوت زده امثال کامرون و بلر و بوش نشسته اند، اما جوامع اروپایی در مقابل این هالوکاست که بیش از همه محصول سیاست های میلیتاریستی "جهان متمدن" است، ساکت نخواهد نشست! "هیچ انسانی غیرقانونی نیست!" فراریان از جنگ و تخریب و ناامنی، بیش از پناهنده و مهاجر و انسانهای برابر با شهروندان همه جوامع پیشرفته اند! مرزها را باز کنید! در های خانه هایبان را بکشاید! ما شهروندان جامعه جهانی و برابریم! ما همه مسئول زندگی امن شهروندان جهانی! "مرگ بر نژادپرستی و حامیان آن! کمترین عکس العمل مردم بشردوست است.

به این هالوکاستی که فراریان از جنگ و ناامنی و بمباران و کشتار در خاورمیانه و آفریقا را در دریاها و اقیانوس ها و در میان بلکمیون ها به کام مرگ می کشد، باید برای همیشه پایان داد!

موج چند ده میلیونی آوارگی و خانه خرابی و گرسنگی امروز مردم، نتیجه مستقیم سیاستها و دولتهایی است که در سازمان ملل و ناتو، معماران جنگ و جنایات بی سابقه در عراق، لیبی، سوریه، افغانستان و آفریقا بوده اند. این هالوکاستی است که آنها به کمک متحدان مطی خود پیش برده اند و امروز برای این مردم شانه بالا می اندازند و از قبول کوچکترین مسئولیتی سرباز میزنند.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست، همه فعالین و انسانهای آزادیخواه و برابری طلب، همه فراریان و فعالین سیاسی ایرانی که خود چندین نسل تجربه فرار از جنگ و سرکوب و توحش جمهوری اسلامی ایران را دارند، را فرامیخواند که در حمایت از همه کسانی که بدنیاال نقطه ای امن ناچار به فرار میشوند، فعالانه اعتراض کنند و در تحرکاتی که در کشورهای مختلف به جریان افتاده است، شرکت کنند.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست از اعضا و دوستان خود میخواهد که همه امکانات و ابتکارات خود، برای حمایت و به کرسی نشاندن خواست های پناهندگان و فراریان از جنگ و ناامنی، را به کار اندازند. باید قدرت های حاکم را مجبور کرد که مرزها را بگشایند و همه امکانات موجود برای تامین سرپناه و یک زندگی سالم و امن را، همچون همه شهروندان جامعه، فراهم کنند.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست - خطر رسمی

۴ سپتامبر ۲۰۱۵

کمونیست را بخوانید

در پخش کمونیست و رساندن آن بدست کارگران و
همه آزادیخواهان ما را یاری کنید

ملاحظات ، سوالات و مباحثات خود را

برای کمونیست ارسال کنید

زنده باد سوسیالیسم